بررسی روایات ساختگی در کتب حدیث

نقد کتب حدیث

اثر

مصطفی حسینی طباطبایی

لَقَدکُذِبَ علىٰ رسُولِ اللّٰهِ - صلّى اللّٰهُ عليه و آله و سلّم - عَلىٰ عَهْدِهِ حتّىٰ قامَ خَطيباً فَقالَ: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّار.

امام علی (ع)

(نهج البلاغه/خطبهٔ ۲۱۰)

«در روزگار پیامبر (ص) بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست و سخنرانی کرد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ بندد جایگاهش را از آتش گیرد»

إنّا أهْلُ بيتٍ صادِقُونَ لا نَخْلوُ مِنْ كَذّابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنا.

امام صادق (ع)

(رجال کشّی /۲۷۵)

«ما خاندانی راستگوییم ولی از شرّ دروغزنی که بر ما دروغ بندد، برکنار نمانده‌ایم.»

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

خدای منّان را سپاس بی‌پایان می‌گوییم که ما را به بعثت خاتم پیامبران و نعمت بیّنات قرآن مفتخر داشت و بر محمّد مصطفیٰ، رسول راستین و پیامبر امین وی سلام فراوان می‌فرستیم که با رهبری‌های متین و تعالیم وزین خود، پیروان آیینش را بر شناخت حقایق و کشف دقایق و ردّ شبهه و دفع فتنه توانایی بخشید و نیز بر خاندان ارجمند و دانشمندان اُمّتش درود باد که کتاب خدا و سنّت رسول را به میراث بردند و با تحریف غالیان و افترای باطل اندیشان و تأویل جاهلان به ستیزه برخاستند. فَسَلامٌ عَلَیْهِ و عَلَیْهِمْ ما أَنارَ فَجْرٌ ساطِعٌ، و خَویٰ نَجْمٌ طالِع.

فهرست کتاب

پیشگفتار

الحمدُلِلّهِ و سلامٌ علیٰ عِبادِهِ‌الَّذینَ‌اصْطَفیٰ.

حدیث یا خبر[1] که پس از قرآن کریم نقش مهم و مؤثّری را در معرّفی اسلام برعهده دارد در طول تاریخ از گزند تدلیس و خطر تحریف برکنار نمانده بلکه از همان صدر اسلام گرفتار آسیب‌های سختی شده است. آثار قابل اعتمادی وجود دارد که ثابت می‌کند از روزگار رسول اکرم(ص) عدّه‌ای به حدیث سازی و تحریف آن دست می‌زدند و ساخته‌های خود را به پیامبر بزرگ اسلام(ص) نسبت می‌دادند تا از این راه اذهان و افکار مسلمانان را به سوی خود جلب کنند و به مقاصد خویش نایل آیند. این اقدامِ فریبکارانه در دوران‌های بعد با انگیزه‌های گوناگون، دنبال شد و رو به فزونی نهاد و سازندگان حدیث، دروغ‌های بسیاری از قول خاندان پیامبر(ع) و بزرگان صحابه ساختند و برافتراهایی که به پیامبر اکرم(ص) زده بودند، افزوند.

خوشبختانه رسول خدا(ص) با عنایات الٰهی از همان اوائل، بر این دسیسه‌های خطرناک وقوف یافت و مسلمانان را هشدار داد و دروغپردازان را انذار نمود.

---

۱. در اینکه تفاوت حدیث با خبر چیست؟ بعضی برآنند که حدیث شامل آثاری می‌شود که از پیامبر اکرم اسلام (و خاندان گرامی او) رسیده و خبر به آثاری گویند که از غیر ایشان گزارش شده است. از اینرو در قدیم به راویان آثار تاریخی «اخباری» می‌گفتند و گزارشگران سنّت نبوی را «محدّث» می‌خواندند ولی قول مشهور آنست که ایندو واژه، مترادف‌اند.

در پی هشدار رسول خدا(ص) و تأکید خاندان پیامبر(ع) مبنی برآنکه احادیث در معرض دسیسهٔ دروغگویان قرار گرفته است، علمای اسلامی نیز خاموشی نگرفتند و از روزگار کهن تا کنون، کتاب‌هایی چند در معرّفی احادیث ساختگی پرداختند و پرده از خیانت جاعلین حدیث برداشتند بطوری که برخی از دانشمندان گفته‌اند: **ماسَتَرَ اللّهُ أحَداً یَکْذِبُ فِی الْحَدیث**(۱). یعنی: «خداوند هیچکس را که در امر حدیث دروغپردازی می‌کند (از نظر نقّادان) پنهان نداشته است» و هر چند این سخن به مبالغه نزدیک‌تر است ولی نشان می‌دهد که علمای فن، در نقد حدیث و شناسایی راویان دروغگو، به اهتمام بسیار پرداخته‌اند. از میان کهن‌ترین کتاب‌هایی که در این‌باره نوشته شده است می‌توان کتاب «**الموضوعات**» اثر **عبدالرزاق صنعانی یمنی** (متوفیٰ به سال ۲۱۱ هـ ق) را نام برد. صنعانی از محدّثین برجسته بشمار می‌رفت و کتاب وی در قاهره به زیور طبع درآمده است. اثر قدیمی دیگری که در این‌باره بجای مانده کتاب «**عِلَلُ الحدیث**» اثر حافظ **عبدالرحمٰن بن أبی‌حاتم** (متوفّیٰ در سال ۳۲۷ هـ ق) است. کتاب مذکور به ذکر احادیث ساختگی بسنده نکرده بلکه احیاناً خطاهایی را که در متن یا سند احادیث رخ داده نیز خاطر نشان می‌سازد و در حدود سه هزار حدیث را در معرض نقد و ایراد قرار داده است.

دو قرن پس از ابن ابی‌حاتم، محدّث دیگری بنام حافظ **حسین‌بن ابراهیم جوزکانی همدانی** (متوفّیٰ به سال ۵۴۳ هـ ق) کتاب تازه‌ای دربارهٔ احادیث ساختگی پرداخت که «**الموضوعات من الأحادیث المرفوعات**» نام دارد و به **الأباطیل جوزکانی** مشهور است سپس **عبدالرحمٰن بن جوزی بغدادی** (متوفّیٰ در سال ۵۹۷ هـ ق) کتاب معروف «**الموضوعات**» را با بهره‌گیری از اثر جوزکانی، پدید آورد. اثر دیگری که در این زمینه حائز اهمیت است کتاب «**الدُرَرُ المُلْتَقَطُ فی تَبْیینِ الغَلَطِ و نفیِ اللَّغَط**» اثر دانشمندِ نقّاد، **حسن‌بن محمّد صاغانی** (متوفیٰ به سال

۱. به کتاب «شرح الدّرایة» اثر شیخ زین الدّین عاملی (مشهور به شهید ثانی) چاپ سنگی، ص ۷۴ نگاه کنید.

۶۵۰ هـ ق) است که شیخ **زین‌الدین عاملی** (مشهور به شهید ثانی) قُدِّسَ سِرُّه این کتاب را از کتاب ابن جوزی برتر شمرده و دربارهٔ آن نوشته است: **فَانّه تامٌّ فی هذا المعنیٰ مشتَمِلٌ علیٰ إنصافٍ کَثیر**[1]. یعنی «این کتاب در موضوع خود به کمال رسیده و در موارد بسیار، شرط انصاف در آن رعایت شده است». در حدود یک قرن پس از صاغانی، **احمدبن تیمیّهٔ دمشقی** (متوفّیٰ به سال ۷۲۸ هـ ق) رساله‌ای دربارهٔ «**أحادیثُ القَصّاص**» نگاشت و در خلال آن از احادیث مجعول و ساختگی یاد کرد. پس از وی، شاگردش **محمّدبن قیّم جوزیّه** (متوفّیٰ در سال ۷۵۱ هـ ق) رساله‌ای بنام «**المَنارُالمُنیف فِی الصَّحیحِ و الضَّعیف**» در همین زمینه بپرداخت.

در قرن نهم **جلال‌الدین سیوطی مصری** (متوفّیٰ به سال ۹۱۱ هـ ق) کتابی با عنوان «**اللآلِئُ المَصْنوعَةُ فی‌الأحادیثِ الموضوعة**» تألیف نمود و پس از او **محمّدبن طاهر فَتَّنی هندی** (متوفّیٰ به سال ۹۸۶ هـ ق) کتاب «**تذکرة الموضوعات**» را نگاشت. بعد از فتّنی، **نورالدین علی قاری هِرَوی** (متوفّیٰ در سال ۱۰۱۴ هـ ق) سه کتاب در این‌باره تألیف کرد که: «**الأسرارُالمرفوعةُ فی الأخبارِ الموضوعة**» و «**الهِباتُ السَنِیّاتُ فی تبیینِ الأحادیثِ الموضوعات**» و «**المصنوعُ فی مَعْرِفَةِ الحدیثِ الموضوع**» نام دارند. سپس قاضی **محمّدبن علی شوکانی یمنی** (متوفّیٰ به سال ۱۲۵۰ هـ ق) کتاب «**الفوائِدُ المَجْمُوعَةُ فی‌الأحادیثِ الموضوعة**» و کتاب دیگری بنام «**التَّعَقُّباتُ عَلَی الموضوعات**» را ترتیب داد. پس از شوکانی، **محمّد عبدالحَیّ لَکْنَوی هندی** (متوفّیٰ در سال ۱۳۰۴ هـ ق) کتاب «**اللُؤْلُؤُالمَرْصُوع**» را دربارهٔ احادیث موضوع (ساختگی) نوشت. در عصر اخیر، **شیخ محمّد بشیر ظافر ازهری** (متوفّیٰ در ۱۳۲۵ هـ ق) کتاب «**تَحذیرُ المسلمینَ من الأحادیثِ الموضوعةِ علیٰ سَیِّدِالمُرْسَلین**» را تالیف نمود و سرانجام در روزگار ما **محمّدناصرالدین البانی**، ساکن سوریه کتاب «**سلسلةُ الأحادیثِ الضعیفةِ و الموضوعة**» را پدید آورد.

---

۱. شرح الدّرایة، ص ۷۵ و ۷۶.

البته جز این دانشمندان، علمای دیگری نیز بدینکار اهتمام ورزیده‌اند که از آوردن نام همهٔ آنان و ذکر آثارشان صرف نظر کرده‌ایم. **شَکَرَاللّٰهُ سَعْیَهُمْ و أجْزَلَ مَثُوبَتَهُم.**

نکته‌ای که در اینجا باید گفت اینست که دانشمندان مذکور جز یکی دو تن از ایشان که **شیعهٔ زیدی** بوده‌اند، بقیّه از **اهل سنّت** شمرده می‌شوند و کتاب‌هایی که نوشته‌اند عموماً دربارهٔ احادیثی تألیف شده که دروغزنان به **رسول اکرم** - صلّی الله علیه و آله و سلّم - بسته‌اند امّا **شیعهٔ امامیّه**، در قرن‌های گذشته به نگارش کتاب مستقلی دربارهٔ احادیث دروغین که به **ائمهٔ اهل بیت(ع)** نسبت داده شده، نپرداخته‌اند و هر چند فقهای امامیّه در خلال کتاب‌های فقهی گاهی به نقد احادیثی در فروع احکام اهتمام ورزیده‌اند ولی چنانکه گفتیم کتاب جداگانه‌ای که بیان اخبار ساختگی را برعهده داشته باشد، در میان ایشان پدید نیامده است تا آنکه در روزگار ما دانشمند مدقّق و رجال شناس محقّق، شیخ **محمّدتقی شوشتری** کتاب «**الأخبارُالدَّخیلة**» و مستدرکات آن را به رشتهٔ تحریر درآورد و فصلی از آن را به ذکر احادیث مجعول اختصاص داد.(۱) ولی هنوز بسیاری از «**أخبار غُلاة**» و «**مَراسیل**(۲) **نادرست**» و «روایات ساختگی» در کتب امامیّه دیده می‌شود که مرحوم شوشتری بدانها نپرداخته است و نیز از «**دواعی جعل حدیث**» یعنی انگیزه‌های حدیث سازان، سخنی بمیان نیاورده است. از اینرو نگارنده بر خود لازم دید که به پژوهش دربارهٔ اینگونه احادیث و مسائل مربوط به آنها بپردازد و نمونه‌های روشنی از اخبار نادرست راکه در معارف دین و تفسیر قرآن کریم و فروع احکام و ادعیه و زیارات ملاحظه نموده است ارائه دهد. بویژه که این روزها در ایران کتب حدیث و دعاء را

---

۱. به کتاب «الأخبار الدّخیلة» باب الثانی فی الأحادیث الموضوعة (از صفحهٔ ۸۸ به بعد)، چاپ تهران،مکتبةالصدوق ۱۳۹۰ هـ ق نگاه کنید.

۲. مَراسیل جمع مُرسَل از اقسام حدیث است و در اصطلاح، حدیثی را گویند که روایت کننده‌اش آن را بی‌واسطه از پیامبر خدا(ص) یا امامی از ائمه(ع) گزارش نموده باشد با اینکه خود، رسول اکرم یا آن امام را اساساً ندیده است!

بدون نقد و بررسی، از عربی به پارسی ترجمه می‌کنند و در دسترس عموم قرار می‌دهند با اینکه در کتاب‌های مزبور، احادیث مقبول و مردود و ادعیهٔ صحیح و سقیم هر دو دیده می‌شود و نباید گمان کرد که هر چه در جوامع حدیث و کتب دعاء آمده، بطور قطع از رسول خدا(ص) و امامان اهل بیت(ع) صادر شده است.

در اهمیّت نقد حدیث جا دارد که خاطر نشان سازیم احادیث نادرست و ساختگی همواره مایهٔ ضلالت و اتهام را فراهم آورده‌اند. از یکسو، دوستان ناآگاه را به اندیشه‌ها و عقاید خرافی کشانده‌اند و از سوی دیگر، دشمنان بدخواه را به افتراء و اسائهٔ ادب نسبت به بزرگان دین، برانگیخته‌اند. بنابراین هرگونه تلاش و تحقیق علمی در کشف و نقد این احادیث، حائز اهمیّت و نشانهٔ دفاع از ساحت مطهّر دیانت بشمار می‌آید. خداوند منّان را سپاس بی‌پایان می‌گویم که این بنده را به چنین خدمت و دفاعی توفیق بخشید و امید است به عنایت خود، ازگزند خطا و غفلت در امان دارد و **هو بالإِجابَةِ جَدیرٌ و علیٰ کلِّ شیءٍ قَدیر.**

مصطفی حسینی طباطبایی

۱۴۲۱ هـ‌ق

۱۳۷۹ هـ‌ش

۱

اخباری که بر جعل حدیث گواهی می‌دهند

پیش از آنکه دربارهٔ متن و مضمون احادیث ساختگی سخن بگوییم و نیز از سند احادیث مزبور و انگیزه‌های جعل آنها بحثی به میان آوریم بهتر است ثابت کنیم که اساساً در میان احادیث امامیّه، روایات قابل نقد و مجعول وجود دارد و سپس به بحث و تحقیق دربارهٔ مباحث مذکور پردازیم.

برای اثبات این موضوع، راه روشن و منطقی آنست که از خود احادیث کمک بگیریم و آثاری را بگواهی آوریم که از جعل حدیث خبر می‌دهند. از دو صورت خارج نیست، یا این آثار از صحّت و اصالت برخوردارند و نادرست و ساختگی نیستند در اینصورت باید بپذیریم که بنا به مفاد همین آثار، احادیث جعلی در میان اخبار وجود دارد. و یا خود این آثار، ناصحیح و ساختگی‌اند. در اینصورت باز هم ثابت می‌شود که در میان احادیث، آثار دروغین وجود دارد زیرا خود همین اخبار از جملهٔ احادیثی بشمار می‌روند که در کتب و جوامع حدیث آمده‌اند. اینک به اخباری که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلّم - و ائمّه - علیهم‌السلام - در کتب شیعه آمده است و بر جعل حدیث گواهی می‌دهند نظر می‌افکنیم:

درکتاب **أصول کافی** (باب اختلاف الحدیث) از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام

روایت شده که فرمود:

قدکُذِبَ علیٰ رسولِ اللّهِ – صلی‌اللّهُ علیه و آله و سلّم – علیٰ عَهْدِهِ حتّیٰ قامَ خطیباً فَقالَ: أیُّهاالناسُ قد کَثُرَتْ عَلَیَّ الکَذّابَةُ فَمَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ. ثُمَّ کُذِبَ علیهِ مِنْ بَعْدِه[1]!

یعنی: «در روزگار پیامبر خدا(ص) بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست و سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم، کسانی که بر من دروغ می‌بندند فراوان شده‌اند پس هرکسی عمداً بر من دروغ بندد برای خود جایگاهی از آتش گیرد. سپس، باز هم بر پیامبر خدا(ص) بعد از او دروغ بستند!».

در کتاب رجال **کَشّی**[2] از قول امام صادق علیه‌السلام آمده که در پاسخ **فیض‌بن مختار** دربارهٔ «علّت اختلاف شیعیان» فرمود:

... إنی اُحَدِّثُ أحَدَهُم بِالْحَدیثِ فلایَخْرُجُ مِنْ عِنْدی حَتّیٰ یَتَأَوَّلَهُ عَلیٰ غَیْرِ تأْویلِهِ و ذٰلِکَ أَنَّهُمْ لایَطْلُبُونَ بِحَدیثِنا و بِحُبِّنا ما عِنْدَاللهِ و إنّما یَطْلُبُونَ بِهِ الدُّنْیا و کُلٌّ یُحِبُّ أنْ یُدْعیٰ رَأساً[3]...

یعنی: «... من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیر معنای حقیقی آن، تأویل می‌کند. زیرا که آنها از حدیث ما و لز محبّت ما (خاندان پیامبر ع) خشنودی خدا را نمی‌جویند بلکه از اینراه دنیا را می‌طلبند و هرکدام دوست دارد که نام رئیس بر او نهاده شود!...».

و نیز **کشّی** در رجالش از امام صادق(ع) آورده است که فرمود:

لا تَقْبَلُوا عَلَیْنا حَدیثاً إلاّ ما وافَقَ القُرآنَ و السُّنَّةَ أوْ تَجِدوُنَ مَعَهُ شاهِداً مِنْ

---

۱. الأصول من الکافی، چاپ تهران، الجزء الأوّل، ص ۶۲ مقایسه شود با نهج‌البلاغة، چاپ بیروت، خطبهٔ ۲۱۰.

۲. نام اصلی این کتاب چنانکه از «معالم العلماء» اثر ابن‌شهرآشوب استفاده می‌شود: «**معرفةُالناقلین عن الأئمة الصادقین**» بوده است سپس شیخ ابوجعفر طوسی کتاب نامبرده را تلخیص کرده و «**اختیار معرفةالرجال**» برآن نام نهاده است و کتابی که امروز در دست داریم همان ملخّص شیخ طوسی است.

۳. رجال الکشّی، ص ۱۲۴، چاپ کربلاء.

أحاديثِنَا المُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّ المُغَيْرَةَبْنَ سَعيدٍ - لَعَنَهُ اللّهُ - دَسَّ فی كُتُبِ أصْحابِ أبی احاديثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِها أبی! فَاتَّقُوا اللّهَ و لاتَقْبَلوا عَلَيْنا ما خالَفَ قَوْلَ رَبِّنا تعالیٰ و سُنَّةَ نَبِيِّنا مُحَمّدٍ - صلّی اللهُ عليه و آله وسلّم - فإنّا إذا حَدَّثْنا قُلْنا: قالَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ و قالَ رسولُ اللّهِ صلّی اللّهُ عليه وآله و سلّم[1].

یعنی: «هیچ سخنی را -که به ما نسبت می‌دهند - نپذیرید مگر گفتاری راکه با قرآن و سنّت موافق باشد یا اینکه شاهدی از احادیث (صحیح) گذشتهٔ ما در موافقت با سخن مزبور پیدا کنید زیرا **مُغَیْرَة بن سعید** -که خدا او را از رحمتش دور کند - در کتاب‌های یاران پدرم (امام باقر ع) احادیثی را با حیله‌گری وارد کرده که پدرم آنها را نگفته است. بنابراین از خدا بترسید و گفتاری راکه از طرف ما برخلاف گفتهٔ خدای بزرگ و سنّت پیامبر ما - محمّد (ص) -گزارش کرده‌اند نپذیرید زیراکه ما چون به سخن پردازیم از قول خدای عزّوجل و از قول رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلّم - سخن می‌گوییم.».

همچنین در کتاب **عیونُ أخبارِ الرِّضا** تألیف محمّدبن علیّ بن بابویه قمّی **(شیخ صدوق)** آمده که امام علیّ بن موسی الرضا علیه‌السلام به **حسین بن‌خالد** فرمود:

يَابْنَ خالِدٍ إنّما وَضَعَ الأخْبارَ عَنّا فِی التَّشْبيهِ وَ الْجَبْرِ الغُلاةُ[2]...

یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول ما، اخباری را دربارهٔ تشبیه (خدا به خلق) و عقیدهٔ به جبر جعل کرده‌اند...!».

باز در همین کتاب از قول امام رضا علیه‌السلام مأثور است که به **ابراهیم بن أبی‌محمود** فرمود:

أن مُخالِفينا وَضَعُوا أخباراً فی فَضائِلِنا و جَعَلُوها عَلیٰ ثَلاثَةِ أقْسامٍ، أحَدُها

---

۱. رجال الکشّی، ص ۱۹۵، چاپ کربلاء.
۲. عیون أخبار الرضا، چاپ سنگی، ص ۸۲.

الغُلُوُّ و ثانِيهَا التَّقْصيرُ فی أمْرِنا و ثالِثُهَا التَّصريحُ بِمَثالِبِ أعْدائِنا[۱]...

یعنی: «مخالفان ما أخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آنها را بر سه بخش کرده‌اند، یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آنها در حقّ ماکوتاهی شده است. سوّم احادیثی که در آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند...».

در رجال **کشّی** از قول **یونس بن عبدالرحمٰن** آمده است که گفت:

وافَيْتُ الْعِراقَ فَوَجَدْتُ بِها قِطْعَةً مِنْ أصحابِ أبی جَعْفرٍ (ع) مُتَوافِرينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُم و أخَذْتُ كُتُبَهُم فَعَرَضْتُها بَعْدُ عَلىٰ أبِی الحَسَنِ الرِّضا (ع) فأنْكَرَ مِنْها أحاديثَ كثيرَةً أن يَكونَ مِنْ أحاديثِ أبی عَبْدِالله (ع)...[۲]

یعنی: «به عراق آمدم و در آنجا گروهی از یاران ابوجعفر باقر(ع) و نیز یاران بسیاری از ابوعبدالله صادق(ع) را یافتم و از ایشان احادیثی شنیدم و رسائل آنها را گرفتم و سپس آن رسائل را به ابوالحسن رضا(ع) نشان دادم و وی بسیاری از آن احادیث را انکار کرد که از ابوعبدالله صادق(ع) باشد...».

اینگونه احادیث، بدانچه آوردیم محدود نیست و نظایر دیگری نیز دارد که ما بازگفتن همهٔ آنها را در اینجا لازم نمی‌بینیم امّا این نکته را خاطر نشان می‌سازیم که بنابر اخبار امامیّه، احادیث ساختگی تنها به برخی از ائمّه(ع) نسبت داده نشده بلکه از قول عموم ایشان دروغ‌هایی ساخته‌اند چنانکه امام صادق علیه‌السلام بر طبق روایت **کشّی** فرمود:

إنّا أهلُ بيتٍ صادِقُونَ لانَخْلُو مِنْ كَذّابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنا فَيَسْقُطُ صِدْقُنا بِكِذْبِهِ عَلَيْنا عِنْدَالنّاس. كانَ رسولُ اللّهِ صلّى اللّهعليه و آله وسلّم أصْدَقَ البَرِيَّةِ لَهْجَةً و كانَ مُسَيْلِمَةُ يَكْذِبُ عليهِ، و كانَ أميرُالمؤمنينَ عليه‌السلامُ أصْدَقَ مَنْ بَرَأَ اللّهُ مِنْ بَعْدِ رَسولِ اللّهِ (ص) و كانَ الَّذى يَكْذِبُ عليهِ مِنَ الكَذِبِ عَبْدُاللّهِ بنُ سَبَأٍ - لَعَنَهُ اللهُ - و كانَ ابوعبدِاللهِ الحسينِ بنِ عليٍّ عليه‌السلامُ قَدِابْتُلِيَ بِالمُخْتارِ. ثُمَّ ذَكَرَ

۱. عیون أخبار الرضا، ص ۱۶۹.
۲. رجال الکشّی، ص ۱۹۵، چاپ کربلاء.

ابوعبدِاللهِ(ع) الحارِثَ الشّامیَّ و بُنانَ فقالَ کانا یَکْذِبانِ علیٰ علیِّ بنِ الحُسینِ علیه‌السلامُ، ثُمَّ ذَکَرَ المُغَیْرَةَ بْنَ سعیدٍ و بَزیعاً و السَّرِیَّ و أبا الخطّابِ و مُعَمَّراً و بَشّارَ الأشعریَّ و حَمْزَةَ الیزیدیَّ و صائِدَالنَهْدِیَّ فقالَ: لَعَنَهُمُ اللّهُ[۱]...

یعنی: «ما خاندانی راستگوییم ولی از شرّ دروغزنی که بر ما دروغ بندد برکنار نماندیم و راستگوییِ ما با دروغ‌هایی که به ما می‌بندند نزد مردم از درجهٔ اعتبار ساقط می‌شود. رسول خدا(ص) راستگوترین مردم بود ولی **مُسَیْلِمَه** بر او دروغ می‌بست، همچنین امیرالمؤمنین علی(ع) پس از پیامبر(ص) راستگوترین آفریده‌ای بود که خدا خلق کرده ولی **عبدالله‌بن سَبَأ** -که خدا از رحمت خود دورش کند- بر او دروغ می‌بست، و نیز امام حسین‌بن علی(ع) به **مختار** مبتلا شد، سپس امام صادق(ع) از **حارث شامی و بُنان** یاد کرد و گفت که ایندو تن بر امام علی‌بن الحسین(ع) دروغ می‌بستند آنگاه از **مُغَیْرَةُ بن سَعید و بَزیع و سَرِیّ و ابوالخَطّاب** (محمّدبن مِقْلاص) و **مُعَمَّر و بَشّار أشْعَری و حمزهٔ یزیدی**[۲] و **صائِدِنَهْدی** نام برد (که بر او و پدرش امام باقر دروغ می‌بستند) و گفت خدا همهٔ آنها را لعنت کند...».

و همچنین ابوعَمر و **کشّی** از امام علیّ بن موسی‌الرضا علیه‌السلام آورده که فرمود:

کانَ بُنانٌ یَکْذِبُ علیٰ علیٍّ‌بْنِ الحُسَیْنِ (ع) فَأذاقَهُ اللّهُ حَرَّالحَدیدِ، و کانَ مُغَیْرَةُ بْنُ سعیدٍ یَکْذِبُ علیٰ أبی جَعْفَرٍ (ع) فأذاقَهُاللّهُ حَرَّ الحَدیدِ، و کانَ مُحمَّدُبْنُ بَشیرٍ یَکْذِبُ عَلیٰ أبِی الحَسَنِ مُوسیٰ(ع) فأذاقَهُ اللّهُ حَرَّ الحَدیدِ، و کانَ ابُوالخَطّابِ یَکْذِبُ عَلیٰ أبی عَبْدِاللهِ(ع) فأذاقَهُ اللّهُ حَرَّالحدیدِ و الَّذی یَکْذِبُ عَلَیَّ مُحَمَّدُبْنُ فُرات[۳].

یعنی: «**بُنان** بر علیّ بن‌الحسین(ع) دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او

---

۱. رجال الکشّی، ص ۲۵۷ و ۲۵۸، چاپ کربلاء.

۲. در جامع‌الرواة اثر اردبیلی، نام این شخص «**حمزهٔ بَربَری**» ضبط شده است (المجلّد الثانی، ص ۲۵۳).

۳. رجال الکشّی، ص ۲۵۹، چاپ کربلاء.

چشانید (حکومت وقت، سرش را از تن با شمشیر جدا کرد). و **مغیرة بن سعید** بر ابوجعفرباقر(ع) دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانید. و **محمّدبن بَشیر** بر ابوالحسن موسی‌بن جعفر(ع) دروغ می‌بست او نیز گرفتار همان عقوبت شد. و **ابوالخطّاب** بر ابوعبداللّه صادق(ع) دروغ می‌بست خداوند به او نیز گرمای آهن را چشانید و کسی که بر من دروغ می‌بندد **محمّدبن فُرات** است».

چنانکه پیش از این گفتیم اینگونه روایات -که در کتب امامیّه فراوانند - اگر صحیح باشند بنابر دلالت همین روایات ثابت می‌شود که احادیث ساختگی در میان روایات امامیّه وجود دارند. و اگر خود این آثار، ناصحیح و مجعول باشند باز هم ثابت می‌شود که احادیث جعلی در بین أخبار موجودند چنانکه خود این احادیثِ ساختگی در میان آنها دیده می‌شوند!

❊ ❊ ❊

۲

گواهی بزرگان امامیّه دربارهٔ احادیث ساختگی

پس از شواهدی که از خود احادیث دربارهٔ روایات ساختگی آوردیم مناسب است اقوال بزرگان و أساطین فنّ حدیث را نیز در این‌باره یاد کنیم تا معلوم گردد که آنها هم به تصریح، از وجود أخبار مجعول در میان روایات امامیّه خبر داده‌اند.

شیخ مفید، محمّدبن نُعمان (متوفّیٰ به سال ۴۱۳ هـ ق) که از قدما و أعاظم امامیّه بشمار می‌رود در نقدی که بر «اعتقادات صدوق» نوشته تصریح می‌کند که در میان روایات امامیّه، حق و باطل وجود دارد و شیخ صدوق یعنی ابوجعفر محمّدبن بابویه قمّی، چنانکه باید و شاید این معنا را رعایت نکرده است. شیخ مفید در این‌باره می‌نویسد:

الَّذی ذَکَرَهُ الشَّیخُ أبوجَعْفَرٍ - رَحِمَهُاللّهُ - فی هٰذَا الباب لاَیَتَحَصَّلُ و مَعانیهِ تَخْتَلِفُ و تَتَناقَضُ و السَّبَبُ فی ذٰلِکَ أنَّهُ عَمِلَ علیٰ ظَواهِرِ الحَدیثِ المُخْتَلِفَةِ و لم یَکُنْ مِمَّنْ یَرَی النَّظَرَ فَیَمیزَ بَیْنَ الحَقِّ مِنْها و الباطِلِ[1].

یعنی: «آنچه را شیخ ابوجعفر -که خدایش رحمت کند - در این باب یاد کرده،

---

۱. شرح عقائدالصدوق، چاپ تبریز، ص ۱۵ و ۱۶ (نام اصلی این کتاب چنانکه از مقدمهٔ آن فهمیده می‌شود: تصحیح اعتقاد الإمامیّة است).

ثابت نشده و معانی آن مختلف و متناقض است و علّت این تناقض آنست که او بنابر ظواهر احادیث گوناگون عمل کرده است و از اهل نظر نبوده تا احادیث حق را از روایات باطل جدا کند».

دیگر از بزرگان امامیّه دانشمند قرن پنجم هجری، ابوالقاسم علیّ بن حسین موسوی مشهور به **شریف مرتضیٰ** (متوفّیٰ در ۴۳۶ ه‍ ق) است که در زمینهٔ احادیث باطل و اخبار نادرست در رسالهٔ «**المسائِلُ الطِرابُلُسیَّة**» می‌نویسد:

إنَّ الحدیثَ المَرویَّ فی کُتُبِ الشیعَةِ و کُتُبِ جَمیعِ مُخالفینا یَتَضَمَّنُ ضُرُوبَ الخَطَأِ وصُنُوفَ الباطِلِ مِنْ مَحالٍ لایَجُوزُ و لایُتَصَوَّرُ و مِنْ باطلٍ قَدْدَلَّ الدَلیلُ علیٰ بُطلانِهِ و فَسادِهِ کَالتَّشْبیهِ و الْجَبْرِ و الرُؤیَةِ والقَوْلِ بِالصِّفاتِ القَدیمَةِ و مِنْ هَذا الَّذی لا یُحْصیٰ أوْ یُحْصَرُ ما فی‌الأحادیثِ من الأباطیلِ و لِهٰذا وجَبَ نَقْدُ الحَدیث[1].

یعنی: «احادیثی که درکتب شیعه وکتاب‌های همهٔ مخالفان ما آمده انواع خطا و اقسام باطل را در بر دارد. از قبیل امور محالی که (بر خدای تعالیٰ) روانیست و قابل تصوّر نمی‌باشد و امور باطلی که بربطلان و تباهی آنها دلیل اقامه شده است مانند عقیدهٔ به تشبیه و عقیدهٔ به جبر و رؤیت خداوند و قول به اینکه حقتعالیٰ دارای صفات ازلی و (زائد بر ذات) است و از این قبیل آراء باطل که در روایات وارد شده و به شمار و حصر درنمی‌آید و از این رو نقد حدیث کاری واجب است».

پس از شریف مرتضیٰ کسی که از احادیث باطل یاد کرده است ابوجعفر محمّدبن حسن **طوسی** (متوفّیٰ در سال ۴۶۰ ه‍ ق) است. وی در کتاب: «**عُدَّةُ الأصول**» فصلی را به بحث از اخبار نادرست اختصاص داده و می‌نویسد:

إنَّ مِنَ المَعْلُومِ الَّذی لاَ یَتخالَجُ فیهِ شَکٌّ أنَّ فی الأخْبارِ المَرْوِیَّةِ عَنِ النَّبِیِّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم - کِذْباً کَما أنَّ فیها صِدْقاً فَمَنْ قالَ أنَّ جَمیعَها صِدْقٌ فَقَدْ

۱. علم الحدیث، تألیف مدیر شانه‌چی، از انتشارات دانشگاه مشهد، ص ۶۴.

أَبْعَدَالقَوْلَ فيهِ[۱].

یعنی: «آنچه معلوم است بطوریکه شک در آن راه ندارد اینست که در اخبار مروی از پیامبر اکرم(ص) خبرهای دروغ وجود دارد چنانکه خبرهای راست نیز هست وکسی که بگوید همهٔ این اخبار درست‌اند (یعنی از پیامبر ص صادر شده‌اند) بی‌شک از قول صواب دور افتاده است».

دیگر از أکابر امامیّه که به وجود اخبار ساختگی و دروغین در میان احادیث سُنّی و شیعه گواهی داده است فقیه شهیر، شیخ نجم‌الدّین جعفر معروف به **محقق حلّی** (متوفّیٰ به سال ۶۷۶ هـ ق) است. وی در کتاب «**المُعْتَبر**» می‌نویسد:

أَفْرَطَ الحَشوِيَّةُ فِی الْعَمَلِ بِخَبَرِالواحِدِ حَتَّی انْقادُوا لِكُلِّ خَبَرٍ و مـافَطَنُوا مـا تَحْتَهُ مِنَ التَّناقُضِ فَإِنَّ مِنْ جُمْلَةِ الأخبارِ قَوْلُ النَّبِیِّ - صلّی اللّهُ علیه و آله و سلّم - سَتَكْثُرُ بَعْدِی القالَّةُ عَلَیَّ. و قَوْلُ الصّادِقِ - علیه السّلامُ - إنَّ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنّا رَجُلاً يَكْذِبُ عَلَيْه.[۲]

یعنی: «حشویان (أخباری‌ها) در عمل به خبر واحد تا آنجا زیاده‌روی کرده‌اند که در برابر هر خبری تسلیم شدند و تناقضی راکه در ذیل این موضوع وجود دارد در نیافته‌اند زیرا از جملهٔ اخبار، این سخن پیامبر اکرم(ص) است که فرمود: پس از من کسانی که دروغ بر من می‌بندند فراوان خواهند شد. و نیز این سخن امام صادق(ع) است که فرمود: در برابر هر مردی از ما (خاندان پیامبر ع) مرد دروغزنی قرار گرفته که بر او دروغ می‌بندد.».

و بالأخره ملاّ محمّد **باقر مجلسی** (متوفّیٰ در سال ۱۱۱۰ هـ ق) در مجلد هفتم ازکتاب «**بِحارُالأنوار**» چنین می‌نویسد:

إعْلَمْ أَنَّ الغُلُوَّ فِی النَّبِیِّ (ص) و الأئِمَّةِ(ع) إنَّما يَكُونُ بِالْقَوْلِ بـأُلُوهِيَّتِهِم أَوْ

---

۱. عُدَّةُ الأصول، فصلٌ فی أنَّ الأخبارَ المَرْوِيَّةَ فيها ما هُوَ كِذْبٌ و الطريقُ الَّذیُ يُعْلَمُ بِهِ ذٰلِک، ص ۲۷۶، چاپ قم.

۲. المعتبر، چاپ سنگی، ص ۶.

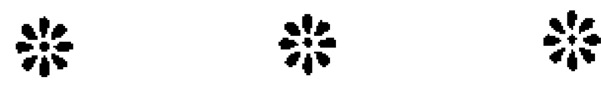
بِكَوْنِهِمْ شُرَكاءَ لِلّٰهِ تعالىٰ فِى المَعْبُودِيَّةِ أو فى الخَلْقِ و الرِّزْقِ، أَوْ أَنَّ اللّٰهَ تعالىٰ حَلَّ فيهم أوِ اتَّحَدَبِهِم، أَوْ أَنَّهُم يَعْلَمُونَ الغَيْبَ بِغَيْرِ وَحْيٍ أَوْ إلهامٍ مِنَ اللّٰهِ تـعالىٰ، أَوْ بِالْقَوْلِ فِى الأئِمَّةِ(ع) أَنَّهُم كانُوا أنْبِياءَ أوِ الْقَوْلِ بِتَناسُخِ أرْواحِ بَعْضِهِمْ إلىٰ بَعْضٍ، أوِ الْقَوْلِ بِأَنَّ مَعْرِفَتَهُمْ تُغْنِي عَنْ جَميعِ الطّاعاتِ و لا تَكليفَ مَعَها بِتَرْكِ المَعاصي، والقَوْلُ بِكُلٍّ مِنْها إلحادٌ و كُفْرٌ و خروجٌ عَنِ الدّينِ كما دَلَّتْ عَلَيهِ الأدِلَّةُ العَقْلِيَّةُ و الآياتُ و الأخبارُ السّالِفَةُ و غيرُها و قدعَرَفْتَ أَنَّ الأئِمَّةَ عليهمالسلامُ تَبَرَّؤُا مِنْهُم و حَكَمُوا بِكُفْرِهِمْ و أَمَرُوا بِقَتْلِهِمْ، و إنْ قَرَعَ سَمْعَكَ شيءٌ مِنَ الأخبارِ المُوهِمَةِ لِشَيءٍ مِنْ ذٰلِكَ فَهِيَ إمّا مُأَوَّلَةٌ أو هِيَ مِنْ مُفْتَرَياتِ الغُلاة.(۱)

یعنی: «بدان که غُلُوّ دربارهٔ پیامبر(ص) و امامان(ع) چنانست که کسی مقام خدایی برای آنان قائل شود. یا بگوید که آنان شریک خدای تعالیٰ در عبادتند یا در آفرینش و روزی بخشیدن، ایشان را شریک پندارد. یا آنکه بگوید خداوند متعال در آنها حلول کرده و یا با ایشان متحد شده است. یا آنها بدون وحی یا الهامی از سوی خدا، غیب می‌دانند. یا بگوید که امامان، پیامبر بوده‌اند. یا معتقد باشد که روح برخی از ایشان در (پیکر) برخی دیگر وارد شده است. یا بگوید معرفت آنها آدمی را از همهٔ عبادات بی‌نیاز می‌کند و با وجود شناخت آنان ترک گناهان لزومی ندارد. اعتقاد به همهٔ این امور موجب إلحاد و کفر و خروج از دین است چنانکه دلائل عقلی و آیات و اخبار گذشته و جز آنها بر این معنی دلالت دارد و پیش از این دانستی که امامان علیهم‌السلام از طرفداران این عقاید بیزاری نشان داده‌اند و حکم به کفر آنها نموده‌اند و فرمان قتلشان را صادر کرده‌اند و اگر اخبار و روایاتی به گوش تو رسید که تَوَهّم اینگونه عقاید باطل را پیش آورد (بدان که) اخبار مزبور محمول به ظاهر نیست و تأویلی دگر دارد و یا آنکه **أرباب غلوّ** آنها را به دروغ ساخته‌اند».

ذکر این چند تن از بزرگان فقه و حدیث ما را از نقل اقوال دیگر بی‌نیاز می‌کند

۱. بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶، چاپ جدید (دارالکتب الاسلامیّة).

وگرنه علمای بزرگ امامیه (مانند شهید ثانی در **شرح درایه** و شیخ بهاءالدّین عاملی در **أربعین** و شیخ انصاری در **فرائدالأصول**[۱] و دیگر أکابر شیعه) بر وجود احادیث دروغین در میان روایات امامیّه اتّفاق دارند.



۱. شیخ انصاری در «**فرائدالأصول**» می‌نویسد: إنَّ المقصودَ مِنْ عَرْضِ الخَبَرِ عَلَی الکتابِ والسُّنَّةِ هو فی غیر مَعْلومِ الصُّدورِ، تَعْلیلَ الْعَرْضِ فی بعضِ الأخبارِ بِوُجودِالأخبارِالمَکْذُوبَةِ فی أخبارِالإمامیَّة. (فرائد، چاپ سنگی، ص ۶۳)
یعنی: «مقصود از آنکه خبر را به قرآن و سنّت عرضه کنیم اخباری است که صدور آنها از معصوم معلوم نشده (نه اخبار متواتر یا قطعی) برای آنکه در برخی از روایات، علت این کار را **وجود اخبار دروغین در میان احادیث امامیّه** شمرده‌اند».

۳

انگیزه‌های جعل حدیث

انگیزه‌های حدیث سازی در میان شیعه با انگیزه‌های جعل حدیث در میان سُنّیان از جهاتی تفاوت داشته و در پاره‌ای از موارد نیز همانند بوده است. سُنّیان چون حکومت و قدرت را در دست داشتند یکی از انگیزه‌های حدیث سازی در میان آنها تقرّب به خلفاء و مراکز قدرت بود چنانکه **خطیب بغدادی** (متوفّیٰ به سال ۴۶۳ هـ ق) در «**تاریخ بغداد**» آورده است که روزی **أبوالبَخْتَری** وَهْب‌بن وَهْب قُرَشی بر خلیفهٔ زمان خود هارون الرشید وارد شد، در این هنگام خلیفه مشغول بازی با کبوترهای خود بود و آنها را پرواز می‌داد! هارون از أبوالبختری پرسید: آیا دربارهٔ این کار، حدیثی (خوب یا بد) می‌دانی؟ أبوالبختری فوراً گفت:

حَدَّثَنی هِشامُ بْنُ عُرْوَةَ عن أبیهِ عن عائِشَةَ أنَّ النَّبِیَّ صلّی اللهُ علیه و سلّم کانَ یُطَیِّرُ الحَمامَ!

یعنی: «هشام بن عروة از پدرش (عروة بن زبیر) از عائشه برای من نقل کرده است که پیامبر (ص) کبوتر پرواز می‌داد»!

رشید نگاه تندی به او کرد و گفت: از نزد من بیرون برو.

و پس از رفتن ابوالبختری اضافه کرد: اگر او مردی از قریش نبود از مقام قضاء

عزلش می‌کردم.[۱] پیدا است که این قاضی طمّاع و دروغگو حدیث مزبور را برای تأیید کار خلیفه و خوشدلی او ساخته است تا از اینراه به وی تقرّب جوید. امّا در میان شیعیان جا نداشت کسی بدین دستاویز حدیث سازی کند زیرا پس از خلافت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و حکومت کوتاه مدّت امام حسن علیه‌السلام قدرت سیاسی از دست اهل بیت(ع) بیرون رفت و بعلاوه علی(ع) و فرزندانش آگاه‌تر و بی‌نیازتر از آن بودند که دروغپردازان برای ایشان حدیث بخوانند و از اینراه به آنان تقرّب جویند. با وجود این، در عصر امامان(ع) گاهی افراد منحرف و جاه‌طلب به ایشان نزدیک می‌شدند تا با نقل حدیث از آنان، برای خود نفوذ و اعتباری در میان طرفدارانشان بیابند. ایندسته معمولاً" اقوال ائمّه(ع) را تحریف می‌کردند و سخنان آنها را به نفع خود تفسیر می‌نمودند چنانکه **کشّی** در کتاب **رجالش** آورده است که امام صادق(ع) به **فیض بن مُختار** فرمود:

یا فیضُ؛ إنَّ الناسَ أولِعُوا بِالْکِذْبِ عَلَیْنا کَأنَّ اللّهَ افْتَرَضَ عَلَیْهِم لایُریدُ منهم غَیْرَهُ! و إنّي أُحَدِّثُ أحَدَهُم بِالْحَدیثِ فلا یَخْرُجُ مِنْ عِنْدي حَتّیٰ یَتَأوَّلَهُ عَلیٰ غَیْرِ تأویلِهِ و ذلک أنَّهُم لا یَطْلُبُونَ بِحَدیثِنا وَ بِحُبِّنا ما عِنْدَاللّهِ و إنّما یَطْلُبُونَ بِهِ الدُنیا و کُلٌّ یُحِبُّ أنْ یُدْعیٰ رَأساً[۲]...

یعنی: «ای فیض؛ مردم علاقهٔ شدیدی به دروغ بستن برما دارند گویی خداوند این کار را بر آنان واجب ساخته و چیز دیگری از آنها نخواسته است! من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیر معنای حقیقی آن تأویل می‌کند زیرا که آنها از حدیث ما و از محبّت ما (خاندان پیامبر ع) خشنودی خدا را نمی‌جویند بلکه از اینراه دنیا را می‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئیس بر او نهاده شود.»!

برای اینکه بدانیم این دنیاطلبان چگونه احادیث ائمّه(ع) را مغرضانه تفسیر

۱. تاریخ بغداد، جزء ۱۳، ص ۴۸۴ (در شرح احوال ابوالبختری وهب بن‌وهب قرشی).
۲. رجال الکشّی، ص ۱۲۴ (مقایسه شود با: فرائد الأصول شیخ انصاری، ص ۸۷).

می‌کردند مناسب است به روایتی که **ابوجعفر کلینی** (متوفّیٰ در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ق) در اصول کافی آورده توجه کنیم.

شیخ کلینی به إسناد خود از **محمّدبن مارد** نقل کرده که گفت:

قُلْتُ لِأبي عبدِاللّهِ علیه السّلامُ حَدیثٌ رُوِیَ لَنا أنَّکَ قُلْتَ: إذا عَرَفْتَ فاعْمَلْ ما شِئْتَ! فَقالَ: قَدْ قُلْتُ ذلِکَ. قالَ قُلْتُ: و إنْ زَنَوْا أوْ سَرَقُوا أوْ شَرِبُوا الخَمْرَ؟! فَقالَ لي: إنّا لِلّٰهِ و إنّا إلَیْهِ راجِعُونَ. وَاللّهِ ما أَنْصَفُونا أنْ نَکُونَ اُخِذْنا بِالْعَمَلِ و وُضِعَ عَنْهُم، إنَّما قُلْتُ: إذا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ ما شِئْتَ مِنْ قَلیلِ الْخَیْرِ و کَثیرِهِ فَإنَّهُ یُقْبَلُ مِنْکَ[1].

یعنی: «به ابوعبدالله صادق(ع) عرض کردم حدیثی از شما برای ما روایت شده که گفته‌اید: چون به معرفت دست یافتی هرگونه که می‌خواهی عمل کن! امام پاسخ داد: آری من این سخن را گفته‌ام. محمّدبن مارِد گفت پرسیدم: و اگر چه زنا کند یا دزدی کند یا باده‌گساری کند؟! امام پاسخ داد: إنّاللّه و إنّا إلیه راجعون (و این آیه را به هنگام پیش آمدن مصیبت می‌خوانند) به خدا سوگند (کسانیکه سخن مرا بدینگونه تأویل و تحریف نموده‌اند) دربارهٔ ما انصاف را رعایت نکرده‌اند که ما در برابر هر عملی مسؤول باشیم ولی از آنها رفع مسؤولیت شده باشد! چیزی که من گفتم جز این نبود که چون به معرفت دست یافتی هرگونه که می‌خواهی عمل کن، کار نیکویت اندک باشد یا بسیار البته از تو پذیرفته می‌شود».

از انگیزه‌های ریاست‌طلبی که بگذریم، یکی از ناپسندترین علل حدیث سازی و افترا به ائمّه، غلوّ دربارهٔ آنان یا دشمنی با ایشان بوده است چنانکه شیخ **صدوق** در کتاب: «**عیونُ أخبارِ الرضا**» آورده است که امام رضا علیه السلام به **إبراهیم بن أبی‌محمود** گفت:

إنّ مُخالِفینا وَضَعُوا أخباراً فی فضائِلِنا وَجَعلُوها عَلیٰ ثَلاثَةِ أقسام. أحَدُها الْغُلُوُّ و ثانِیَها التَّقصیرُ و ثالِثُها التَّصریحُ بِمَثالِبِ أعْدائِنا فَاِذا سَمِعَ النّاسُ الْغُلُوَّ فینا

---

۱. الأصول من الکافی، چاپ تهران، الجزء الثانی، ص ۴۶۴.

كَفَّرُوا شيعَتَنا و نَسَبُوهم إلَى القَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنا و إذا سَمِعُوا التَّقْصيرَ اعْتَقَدُوه فينا و إذا سَمِعُوا مَثالِبَ أعْدائِنا بِأَسْمائِهِمْ ثَلَبُونا بِأَسْمائِنا و قَدْ قالَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ: «و لا تَسُبُّوا الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُون اللّهِ فَيَسُبُّوا اللّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ»[1].

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آنها را بر سه بخش کرده‌اند: یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آنها در حقّ ما تقصیر و کوتاهی شده است و سوّم احادیثی که در آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند. پس همینکه مردم روایات غلوآمیز را دربارهٔ ما می‌شنوند، پیروان ما را تکفیر می‌کنند و به آنها نسبت می‌دهند که مقام خدایی برای ما قائلند. و چون تقصیرها و کوتاهی‌هایی راکه در حقّ ما روا داشته‌اند می‌شنوند، به آنها عقیده پیدا می‌کنند. و هنگامی که عیوب دشمنان ما را با نام و نشان آنها، از قول ما می‌شنوند، با نام و نشان به ما ناسزا می‌گویند! با اینکه خدای تعالیٰ (در قرآن کریم) فرموده است: غیر خدا را -که مشرکان می‌خوانند - ناسزا مگویید زیرا ایشان نیز از راه تجاوز و نادانی به خدا ناسزا خواهند گفت».

از میان سه نوع روایت که به قول امام رضا علیه‌السلام مخالفان أئمّه(ع) آنها را ساخته‌اند، خوشبختانه روایات «تقصیر» را امروز در کتب حدیث کمتر می‌توان یافت ولی متأسفانه آثار غلوآمیز و لعن و نفرین دیگران، آنهم با نام و نشان! به فراوانی در میان احادیث دیده می‌شود که باید هشیارانه با آنها روبرو شد و نسل معاصر و آینده را از گزندشان برکنار داشت.

دیگر از انگیزه‌های حدیث سازان، دلسوزی بیش از اندازه برای امور دینی بوده است. شاید این ادّعا مایهٔ شگفتی شود ولی با کمال تأسّف، انگیزهٔ مزبور در میان سنّی و شیعه راه یافته و احادیث مجعولی را ببار آورده است.

درکتب اهل سنّت نوشته‌اند که از مردی به نام **نوح بن مریم مَرْوزِی** (متوفّیٰ در

---

۱. عیون أخبار الرضا، ص ۱۶۹.

سال ۱۷۳ هـ ق) پرسیدند: حدیثی را که از قول **عِکْرَمَه** به روایت از **ابن عبّاس** در ثواب خواندنِ یکایک سوره‌های قرآن نقل می‌کنی، از چه کسی شنیده‌ای و از کجا آورده‌ای؟

نوح بن‌مریم پاسخ داد:

إنّی رَأیْتُ النّاسَ قَدْ أعْرَضُوا عَنِ القُرآنِ واشْتَغَلُوا بِفِقْهِ أبي حَنیفَةَ و مَغازِیَ ابْنِ إسحٰقَ فَوَضَعْتُ هٰذا الحدیثَ حِسْبَةً[1]!!

یعنی: «من دیدم مردم از قرآن رویگردانده‌اند و به فقه **أبوحنیفه** و مَـغازیِ[2] **محمّدبن اسحٰق** سرگرم شده‌اند از اینرو حدیث مزبور را برای ثواب (یعنی قربةً إلی اللّه!) جعل کرده‌ام.»!!

شهید ثانی (شیخ زین‌الدّین عامِلی) می‌نویسد: «احادیثی که در تفسیر **واحدی و ثَعْلَبی و زَمَخْشَری** در ثواب خواندن سوره‌ها آمده، همه از همین قبیل شمرده می‌شود و سازندهٔ آنها خود به جعل این احادیث اعتراف کرده است»[3]!

و من اضافه می‌کنم که متأسفانه احادیث مزبور در تفاسیر شیعه نیز راه یافته‌اند و در تفسیر «**التِّبیان**» اثر **شیخ طوسی** و تفسیر «**مجمع‌البیان**» اثـر **شیخ طَـبْرِسی** و تفسیر «**رَوْضُ الجِنان و رَوْحُ الجَنان**» اثر **شیخ ابوالفتوح رازی** دیده مـی‌شوند بـا اینکه سازندهٔ این احادیث بنا به قول شهید ثانی و دیگران، یکی از صوفیان آبادان بوده است[4]!

این احادیث ساختگی را به صحابی مشهور، **اُبَیّ بن کعب** نسبت داده‌اند که از رسول خدا - صلی الله علیه وآله و سلّم - شنیده است.

نوح‌بن مریم و امثال او که این احادیث را می‌ساختند در محیط اهل سنّت بسر

۱. البرهان فی علوم القرآن، اثر بدرالدین زرکشی، چاپ مصر، الجزء الأول، ص ۴۳۲.

۲. مقصود کتاب «السّیرةُالنبویّة» اثر محمّدبن اسحٰق مطّلبی است که در شرح زندگانی و جنگهای رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم نوشته شده است.

۳. الدّرایة، ص ۵۷.

۴. الدّرایة، ص ۵۷.

می‌بردند ولی احادیثی هم داریم که اهل غرض، آنها را ساخته‌اند تا به گمان خود، شیعیان را به مخالفت با بدعت و إحیاء سنّت تشویق کنند! از جملهٔ آنها حدیثی است که در تفسیر «مَنْهَجُ الصادقین» اثر ملاّفتح‌الله کاشانی (متوفیٰ به سال ۹۷۷ هـ.ق) از قول رسول خدا (ص) آمده است که فرمود:

مَنْ تَمَتَّعَ مَرَّةً کانَ دَرَجَتُهُ کَدَرَجَةِ الحُسَیْنِ و مَنْ تَمَتَّعَ مَرَّتَیْنِ فَدَرَجَتُهُ دَرَجَةُ الحَسَنِ و مَنْ تَمَتَّعَ ثَلاثَ مَرّاتٍ کانَ دَرَجَتُهُ کَدَرَجَةِ عَلِیِّ بن أبی‌طالبٍ و مَنْ تَمَتَّعَ أرْبَعَ مَرّاتٍ فَدَرَجَتُهُ کَدَرَجتی[۱]!!

بهتر است ترجمهٔ این حدیث را از خود ملاّفتح‌الله نقل کنیم که می‌نویسد:

«هر که یکبار مُتعه کند درجهٔ او چون درجهٔ حسین باشد، و هر که دوبار متعه کند درجهٔ او چون درجهٔ حسن باشد، و هر که سه بار متعه کند درجهٔ او چون درجهٔ علیّ بن ابی‌طالب باشد، و هر که چهار بار متعه کند درجهٔ او درجهٔ من باشد»!!

آیا زشت‌تر از این کار چیزی هست که کسی برای تشویق شیعیان به متعه، چنین دروغی را از قول رسول خدا(ص) بسازد؟ مگر رسول اکرم(ص) نفرمود: **مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّار**[۲]؟

«هر کس عمداً بر من دروغ بندد برای خود جایگاهی از آتش برگیرد».

گویا عذرِ گزارشگران این حدیث، آنستکه حدیث مزبور را دیگران نقل کرده‌اند و ایشان فقط آن را «بازگو» می‌کنند. ولی بر حسب روایت شیعه و سنّی، رسول خدا(ص) و امام صادق(ع) فرموده‌اند:

کَفیٰ بِالْمَرْءِ کَذِباً أنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ ما سَمِعَ[۳]!

یعنی: «بر دروغگویی شخص همین کافی است که هر حدیثی را شنید برای دیگران نقل کند»!

۱. تفسیر منهج‌الصادقین، چاپ تهران، ذیل آیهٔ ۲۴ از سوره شریفهٔ نساء.
۲. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۱۰ و اصول کافی، الجزء الأول، ص ۶۲.
۳. سفینةالبحار، الجزء الثانی، ص ۴۷۴ و صحیح مسلم، الجزء الأوّل، ص ۱۰.

در میان سُنّی‌ها گروه دیگری زندگی می‌کردند که آنان را «مُرْتَزِقَه» نام نهاده‌اند، اینددسته در برابر احادیثی که برای مردم می‌خواندند، مزد می‌گرفتند و احیاناً حدیث‌های عجیبی نیز از خود جعل می‌کردند. در این‌باره ماجرایی را نقل نموده‌اند که خواندنی است، نوشته‌اند:

روزی محدّث مشهور، امام حنابله **احمدبن حنبل** به همراهی **یحیی بن مُعین** - که او نیز از ائمّهٔ حدیث در میان اهل سنّت شمرده می‌شود - به مسجد **رُصافَه** در کوفه وارد شدند. در این هنگام مردی را دیدند که برای مردم حدیث می‌خواند و می‌گفت:

حَدَّثَنا أَحْمَدُبنُ حَنْبَلٍ و يَحْيَى بْنُ مُعينٍ قالا حَدَّثَنا عَبْدُالرَّزاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عن قَتادَةَ عن أَنَسٍ قالَ قالَ رَسُولُ اللّهِ - صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: مَنْ قالَ لا إلـٰهَ إلاّ اللّهُ، خَلَقَ اللّهُ تعالىٰ مِنْ كُلِّ كَلِمَةٍ مِنْها طَيْراً مِنْقارهُ مِنْ ذَهَبٍ و ريشهُ من مَرْجان...!!

یعنی: «احمدبن حنبل و یحیی بن معین ما را روایت کرده‌اند از قول عبدالرزاق، از قول مَعْمَر، از قول قَتادَه، از قول أَنَس که رسول خدا(ص) فرمود: هر کس بگوید لاإلٰه‌الاّالله، خداوند از هر کلمه‌ای از آن،پرنده‌ای می‌آفریند که منقارش از طلا و بالش از مرجان باشد و...!».

آن مرد، حدیث ساختگی خود را دنبال کرد و سخن دور و درازی در این‌باره آورد. پس از بپایان بردن حدیث، ابن مُعین نگاهی به احمد افکند و احمد نظری به ابن معین انداخت و پرسید: آیا تو این سخنان را برای او نقل کرده‌ای؟!

ابن معین جواب داد: بخدا این حکایت را جز هم اکنون، در عمرم از کسی نشنیده‌ام!

در این هنگام مرد حدیث ساز مزد خود را از این و آن گرفته بود و در انتظار بقیّهٔ عطایا بسر می‌برد! ابن مُعین اشاره‌ای به او کرد که پیش بیا. حدیث ساز بگمان آنکه نعمت تازه‌ای به او خواهد رسید جلو آمد، ابن معین گفت:

من یحیی بن مُعین هستم و این شخص نیز احمدبن حنبل است، ما هرگز چنین

حدیثی را از رسول خدا -صلی‌الله علیه‌وآله و سلّم- نشنیده‌ایم و برای تو نقل نکرده‌ایم، اگر ناگزیر از دروغگویی هستی این دروغها را به دیگری نسبت ده!

حدیث ساز گفت: من شنیده بودم که یحیی‌بن معین مرد احمقی است ولی این امر تا امروز برایم به اثبات نرسیده بود!

ابن معین پرسید: چطور؟! حدیث ساز جواب داد: به دلیل آنکه تو می‌پنداری در دنیا جز شما دو تن، شخص دیگری به نام یحیی بن‌معین و احمدبن حنبل وجود ندارد، من از هفده احمد ابن‌حنبل و ابن‌معین دیگر حدیث نوشته‌ام(۱)!!

از احادیث قدیم شیعه استفاده می‌شود که «مرتزقه» کم و بیش در میان امامیّه نیز راه یافته بودند و از اینرو ائمّه علیهم‌السلام مردم را از اینکه در برابر احادیث ایشان مزد بگیرند برحذر می‌داشتند چنانکه **شیخ کلینی در اصول کافی** آورده است که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

من أرَادَ الحَدیثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْیا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الآخِرَةِ نَصیبٌ(۲)

یعنی: «کسی که برای نفع دنیا خواستار حدیث باشد در آخرت نصیبی نخواهد داشت».

و باز شیخ کلینی آورده است که امام باقر علیه‌السلام به **ابوربیع شامی** فرمود:

وَیْحَکَ یا أبا الرَّبیعِ لاتَطْلُبَنَّ الرِّئاسَةَ و لا تَکُنْ ذَنَباً و لاتَأکُلْ بِنَاالنّاسَ فَیَفْقَرَکَ اللّهُ و لا تَقُلْ فِینا مالانَقُولُ فی أنْفُسِنا فَإنَّکَ مَوْقُوفٌ و مَسْئُول(۳)...

یعنی: «وای برتو ای اباربیع! در پی ریاست مباش، و دنباله رو نیز مشو(۴)، و **بدستاویز ما اموال مردم را مخور** که خدا ترا فقیر گرداند، و در حقّ ما آنچه را که خود نمی‌گوییم مگو، زیرا که سرانجام در محکمهٔ عدل الٰهی خواهی ایستاد و در

---

۱. الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، اثر نور الدین علی قاری، چاپ بیروت، ص ۵۴و ۵۵.
۲. الأصول من الکافی، الجزءالأول، صفحهٔ ۴۶.
۳. الأصول من الکافی، الجزء الثانی، صفحهٔ ۲۹۸. (همین سخن در کافی از قول امام‌باقر(ع) به ابونعمان نیز روایت شده است ج ۲، ص ۳۳۸)
۴. در برخی نسخ قدیمی از اصول کافی، بجای (ذَنَباً) کلمهٔ (ذِئْباً) ضبط شده است یعنی: گرگ مباش!

برابر آنچه گفته‌ای و هر چه کرده‌ای مسئول خواهی بود».

محدّث مشهور، **حسن‌بن شعبه** (از علمای قرن چهارم هجری) در کتاب: «**تُحَفُ العُقُولِ عَنْ آلِ الرَّسُول**» از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:

...فِرْقَةٌ أحَبُّونا و سَمِعُوا کَلامَنا و لَمْ یُقَصِّرُوا عَنْ فِعْلِنا لِیَسْتَأْکِلُوا النّاسَ بِنا فَیَمْلأُ اللّٰهُ بُطُونَهُم ناراً[۱]...

یعنی: «گروهی ما را دوست دارند و حدیث ما را شنیده‌اند و در کار ما کوتاهی نکرده‌اند (ولی اینها مقدّمه است) تا بدستاویز ما اموال مردم را بخورند! پس خداوند شکم‌های آنان را از آتش پر خواهد کرد»!

و شیخ ابوعمر و کشّی در رجال خود آورده است که امام علیّ‌بن‌الحسین علیه‌السلام به **قاسم بن عَوْف** فرمود:

إیّاکَ أنْ تَسْتَأکِلَ بِنا[۲]...

«بپرهیز از آنکه بدستاویز ما، مال مردم را بخوری.»!

تردید نیست که گروه «مرتزقه» برای جلب مشتری، احادیثی ساخته‌اند و آنها را به ائمّه علیهم‌السلام نسبت داده‌اند بویژه در اخبار مربوط به شهادت اندوهبار سرور شهیدان، امام ابوعبدالله الحسین سلام‌الله علیه که متأسفانه دستاویز برخی برای تأمین معیشت شده است و به قول محدّث مشهور، **میرزا حسین نوری** (متوفّیٰ به سال ۱۳۲۰ هـ ق) در کتاب «**لؤلؤ و مرجان**»:

«ظاهر آنستکه بعضی از جماعت روضه خوانان از آن شیخ صوفی عُبّادانی (آبادانی) تقلید کرده‌اند[۳] و لکن آن شیخ به ملاحظهٔ بی‌رغبتی خلق از قرآن، توهّم تقرّبی کرده و آن خبر را جعل کرده و در آن عمل، خیال جلب نفعی برای او نبوده امّا

۱. تحف العقول، اثر ابن شعبهٔ حرّانی، چاپ تهران، ص ۵۵۴.
۲. رجال الکشّی، ص ۱۱۴، چاپ کربلاء.
۳. ذکر صوفی آبادانی که در فضیلت و ثواب خواندن سوره‌ها به حدیث‌سازی پرداخته بود پیش از این گذشت.

این جماعت در هر منبر که برآیند تازه آرند»[۱]!

اینک هنگام آن فرا رسیده است تا کتب مشهور امامیّه را که دربارهٔ حدیث تألیف شده بررسی کنیم و نمونه‌هایی از احادیث نادرست و باطل را در هر کدام نشان دهیم.

* * *

۱. لؤلؤ و مرجان، چاپ سنگی، ص ۱۲۳.

۴

شیخ‌کلینی و کتاب کافی

ابوجعفر محمّدبن یعقوب کلینی (متوفّیٰ به سال ۳۲۹ هجری قمری) از قدمای امامیّه و از بزرگان و محدّثان نامدار شیعه شمرده می‌شود.

نجاشی ـ رجال شناس مشهور شیعی - دربارهٔ وی می‌نویسد:

شَیْخُ أصْحابِنا فی وَقْتِهِ بِالرِّی.[۱]

«بزرگ یاران ما (فرقهٔ امامیّه) بروزگار خود در شهر ری بوده است».

شیخ **ابوجعفر طوسی** در حقّ وی می‌نگارد:

ثِقَةٌ عالِمٌ بِالأخْبار[۲].

«او مورد اعتماد و آگاه از روایات است».

ابن طاووس در شأن وی می‌گوید:

الشیخُ المُتَّفِقُ علیٰ ثِقَتِهِ و أمانَتِهِ محمّدُبنُ یَعْقُوبِ الکُلَیْنی[۳].

«آن شیخ که همگان بر او اعتماد بسته‌اند و در امانتداریِ وی اتّفاق دارند،

---

۱. رجال النّجاشی، ص ۲۶۶.
۲. الفهرست، اثر شیخ طوسی، ص ۱۳۵.
۳. کشف‌المحجّة، اثر ابن‌طاووس، ص ۱۵۸.

محمّدبن یعقوب کلینی» است.

محمّدباقر مجلسی در حقّ وی می‌نویسد:

مقبولُ طوائِفِ الأنامِ، ممدوحُ الخاصِّ و العامِّ، محمّدُبنُ یعقوبِ الکُلینی(۱).

«محمّدبن یعقوب کلینی را همهٔ گروه‌های مردم پذیرفته‌اند و خاص و عام وی را ستوده‌اند».

خلاصه آنکه مؤلف «**کتاب کافی***» را همهٔ بزرگان امامیّه به وثاقت و امانت در حفظ و أدای حدیث قبول نموده‌اند چنانکه کتاب او را که در سه بخش (اصول، فروع، روضه) تنظیم شده است نیز همگان ستایش کرده‌اند. به عنوان نمونه:

شیخ مفید می‌نویسد:

الکافی، و هو مِنْ أجَلِّ کُتُبِ الشیعَةِ و أکْثَرِها فائدةً(۲).

«کافی، از مهمترین کتاب‌های شیعه بشمار می‌رود و از همهٔ آنها پرفایده‌تر است».

شهید اوّل می‌گوید:

کتابُ الکافی فی الحَدیثِ الّذی لَمْ یَعْمَلِ الإمامیّةُ مثلَه(۳).

«کتاب کافی در فنّ حدیث، کتابی است که فرقهٔ امامیّه همانند آن را ننوشته‌اند».

محقق کَرَکی می‌نویسد:

الکتابُ الکبیرُ فی الحَدیثِ، المُسَمّیٰ بِالکافِی الّذی لَمْ یُعْمَلْ مِثْلُه(۴).

«همان کتاب بزرگ در فنّ حدیث که کافی نام دارد و همتای آن نوشته نشده است».

---

۱. مرآة العقول، اثر مجلسی، ج ۱، ص ۳.

*. شیخ کلینی غیر از کافی آثار دیگری مانند کتاب تفسیر الرؤیا (تعبیر خواب)، کتاب الرّد علی‌القرامطة، کتاب الرسائل (رسائل الأئمة)، کتاب الرجال، کتاب ماقیل فی الأئمة من‌الشعر نیز داشته که بما نرسیده است و کتاب کافی بزرگترین و مهمترین یادگاری از او شمرده می‌شود که باقی مانده است.

۲. تصحیح الاعتقاد، اثر شیخ مفید، ص ۲۷.

۳. بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۶۷.

۴. بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۶۷.

فیض کاشانی می‌گوید:

الکافی... أشْرَفُها و أوْثَقُها و أتَمُّها و أجْمَعُها[۱].

«کتاب کافی... از همهٔ کتب حدیث شریفتر و مطمئن‌تر و کامل‌تر و جامع‌تر است».

محمّدباقر مجلسی می‌نویسد:

کتابُ الکافی... أضْبَطُ الأصولِ و أجْمَعُها و أحْسَنُ مَؤَلَّفاتِ الفِرْقَةِ الناجِیَةِ و أعْظَمُها[۲].

«کتاب کافی... بیشتر از همهٔ کتب حدیث، اصول را ضبط کرده و از تمام آنها جامع‌تر است و بهترین و بزرگ‌ترین تألیفی شمرده می‌شود که فرقهٔ ناجیه آن را فراهم آورده‌اند».

علاوه بر ستایش‌هایی که بزرگان امامیّه از کتاب کافی نموده‌اند، خود مؤلّف نیز در مقدّمهٔ کتابش آن را تمجید کرده و به صحّت همهٔ مندرجات آن تصریح نموده است و خطاب به کسی که نگارش چنان کتابی را از وی خواسته است، می‌نویسد:

قُلْتَ إنَّکَ تُحِبُّ أنْ یَکُونَ عِنْدَکَ کتابٌ کافٍ یَجْمَعُ فیهِ مِنْ جَمیعِ فُنُونِ عِلْمِ الدِّینِ ما یَکْتَفي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ و یَرْجِعُ إلَیْهِ الْمُسْتَرْشِدُ و یَأخُذُ مِنْهُ مَنْ یُریدُ عِلْمَ الدینِ و العَمَلَ بِهِ بِالآثارِ الصَّحیحَةِ عَنِ الصادقِینَ - علیهِمُ‌السّلامُ - و السُّنَنِ القائِمَةِ الَّتی علیهَا العَمَلُ و بِها یُؤَدَّیٰ فَرْضُ اللّهِ - عَزَّو جَلَّ - و سُنَّةُ نَبِیِّهِ - صلّی‌اللّهُ علیه و آله و سلّم -... و قدَ یَسَّرَاللهُ و لَهُ الْحَمْدُ تَألیفَ ما سَألْتَ[۳].

«(ای برادر) گفتی که دوست می‌داری نزد تو کتابی باشد که از کتب دیگر بی‌نیازت کند و همهٔ دانش‌های دین در آن گرد آید و فراگیرندهٔ دانش را بسنده شود و جویای هدایت بدان رجوع کند و کسی که می‌خواهد دانش دین را آموخته بکار

---

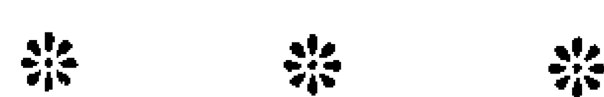
۱. الوافی، اثر فیض کاشانی، ج ۱، ص ۶.

۲. مرآة العقول، اثرمجلسی، ج ۱، ص ۳.

۳. مقدّمهٔ «الأصول من الکافی» ج ۱، ص ۸ و ۹، چاپ تهران (دارالکتب الإسلامیّة).

بندد، از آن بهره گیرد با اعتماد بر **آثار صحیح** که از امامان راستگفتار رسیده و سنن پایداری که اعمال بر وفق آنها (باید) صورت پذیرد و فرائض خداوند و سنّت پیامبرش بوسیلهٔ آن‌ها اداء می‌گردد... و خدا را سپاس که تألیف آنچه را درخواست کرده بودی میسّر داشت.»

با وجود این، کتاب کافی در عین داشتن روایات صحیح و سودمند متأسفانه از اخبار باطل و نادرست نیز خالی نیست.[1] ما در اینجا نمونه‌هایی چند از آن آثار را می‌آوریم و نظر خوانندگان محترم و بویژه پژوهشگران ارجمند را بدانها جلب می‌کنیم. پیش از نقد احادیث کافی لازم می‌دانیم یادآور شویم که برخلاف آنچه که افراد کم اطلاع می‌پندارند احادیث کافی نزد اعلام شیعهٔ امامیّه، قطعیّ‌الصّدور نیست تا آنجا که **محمّدباقر مجلسی** درکتاب «**مرآة العقول**» بسیاری از روایات آنرا (به اعتبار اسناد و راویان احادیث) تضعیف نموده است. بنابراین نقد پاره‌ای از روایات کافی نباید موجب شگفتی و مایهٔ انکار کسی شود.



۱. علت این امر آنستکه احادیث کتاب کافی و دیگر کتب اربعهٔ امامیّه (فقیه، استبصار، تهذیب) از کتاب‌ها و جزوات پیشین که به آنها «أصول أربعمأة» گفته می‌شد، برگرفته شده‌اند و آنکتابها همگی قطعی و بی‌چون و چرا نبوده‌اند، **وحید بهبهانی** ضمن تعلیقات خود بر «منهج المقال» در اینباره می‌نویسد: **يَظْهَرُ مِمّا فِي فهرستِ الشيْخِ رَحِمَهُ‌اللّه مُنْضَمّاً إلىٰ ما فـي التهذيبِ أنّ الأُصُولَ لَم تَكُن قطعيّةً عِنْدَ القُدَماء.** یعنی: «از کتاب فهرست شیخ طوسی - که خدایش رحمت کناد - و همراهی (و مقایسه آن با) کتاب «تهذیب الأحکام» آشکار می‌شود که «اصول اربعمأة» نزد قدمای شیعه قطعی نبوده‌اند.» سپس علاّمهٔ وحید به آوردن شاهدی در اینباره پرداخته است و مدّعا را به اثبات می‌رساند. (به: التّعليقة على منهج المقال، چاپ سنگی، ص ۸، که بهمراه منهج المقال استرابادی به چاپ رسیده است نگاه کنید).

۵

نقد احادیث شیخ کلینی

۱- کتاب کافی چنانکه گفتیم به سه بخش (**اصول**، **فروع**، **روضه**) تقسیم شده است و هر سه بخش به چاپ رسیده و در دسترس قرار دارد. در **اصول کافی** بابی دیده می‌شود با عنوان «**بابُ النَّهْيِ عَنِ الإشْرافِ عَلىٰ قَبْرِ النبِيِّ صلّی‌اللّه علیه‌وآله**» در این باب که «**مُشرف شدن بر قبر پیامبر ص**» را نهی نموده است تنها یک حدیث آمده و شیخ کلینی با اعتماد بر آن حدیث، چنین عنوانی را برگزیده است که در حقیقت فتوای او را نشان می‌دهد. امّا این یک حدیث بقدری دور از عقل است که شارحین کافی همگی در تفسیرش درمانده‌اند. سند و متن حدیث به قرار زیر است:

عِدَّةٌ مِنْ أصْحابِنا، عَنْ احْمَدَبْنِ محمدٍ البَرقيِّ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ المُثَنّى الخَطيبِ قالَ:

كُنْتُ بِالْمَدينَةِ و سقفُ المَسجِدِ الذى يُشْرِفُ عَلَى القَبْرِ قد سَقَطَ و الفَعَلَةُ يَصْعَدُونَ و يَنْزِلُونَ و نحنُ جَماعةٌ. فَقُلْتُ لِأصْحابِنا مَنْ مِنْكُم مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلىٰ أبى عبدِاللهِ عليه‌السلامُ اللَّيْلَةَ؟ فقالَ مِهرانُ بنُ ابى‌بصيرٍ: أنا. و قالَ اسماعيلُ بنُ عَمّارِ الصَيْرَفيُّ: أنا. فَقُلنا لَهُما: سَلاهُ لَنا عن الصُعُودِ لِنُشْرِفَ عَلىٰ قبرِ النَّبِيِّ - صلَّى اللّهُ‌عليه‌و آله - فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ لقينا هُما، فَاجْتَمَعْنا جميعاً فقالَ إسماعيلُ

قدسَألْنالَكُم عمّا ذَكَرْتُم، فقالَ: ما اُحِبُّ لِأحَدٍ مِنْهُم أنْ يَعْلُوَ فَوْقَهُ و لا آمَنُهُ أنْ يَرىٰ شَيْئاً يُذْهِبُ مِنْهُ بَصَرَهُ، أوْ يَراهُ قائماً يُصَلّي، أوْ يراهُ مَعَ بَعْضِ أزْواجِهِ - صلّى اللّهُ عليه و آله و سلّم[1].

یعنی: «گروهی از یاران ما از احمدبن محمّد برقی روایت کرده‌اند و او از جعفربن مثنّیٰ مشهور به خطیب شنیده که گفت:

من در مدینه بودم و (بخشی از) سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر(ص) قرار داشت ریخته بود و کارگران بالا و پایین می‌رفتند و من به همراه جماعتی آنجا بودم. به رفقای خود گفتم چه کسی از شما امشب با ابوعبدالله (امام صادق ع) وعدهٔ ملاقات دارد و بر او وارد می‌شود؟ مهران بن‌ابی بصیر گفت: من. و اسماعیل بن عَمّار صَیْرفی نیز گفت: من. ما به آندو گفتیم که از امام صادق دربارهٔ بالا رفتن (و مُشرِف شدن) بر قبر پیامبر(ص) سؤال کنید تا (اگر جایز باشد) ما هم برفراز قبر پیامبر(ص) رویم! چون روز بعد فرا رسید با آندوتن، روبرو شدیم و همگی گرد آمدیم. اسماعیل گفت: آنچه گفته بودید ما از ابوعبدالله برایتان پرسیدیم، در پاسخ گفت: من دوست ندارم که هیچیک از شما بالای قبرِ (پیامبر ص) برآید و او را ایمن نمی‌گردانم از اینکه در آنجا چیزی دیده کور شود! یا پیامبر را به نماز ایستاده مشاهده کند، یا او را با برخی از همسرانش (در آنجا) ببیند.»!!

این حدیث بلحاظ سند و متن، ساقط است زیرا:

اوّلاً جعفر بن مثنّیٰ مشهور به خطیب، معاصرامام‌رضا(ع) بوده و در زمان امام‌صادق(ع) نمی‌زیسته است! چنانکه **مجلسی** درکتاب «**مرآةُ العقول**» می‌نویسد:

فإنَّ جَعْفَرَبْنَ المُثَنّیٰ من أصحابِ الرِّضا(ع) و لَمْ یُدْرِکْ زَمانَ الصّادق (ع).

یعنی: «جعفربن مثنّیٰ از همراهان امام رضا بوده و زمان امام صادق را در نیافته است».

---

۱. الأُصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۵۲. مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی در ج ۲، ص ۳۴۶، بقلم جواد مصطفوی (از انتشارات علمیّهٔ اسلامیّه).

ثانیاً جعفربن مثنیٰ مذهب واقفی[۱] داشته و علمای رجال شیعی بهیچوجه او را توثیق نکرده‌اند. **مامقانی** در کتاب «**تنقیح المقال**» دربارهٔ وی می‌نویسد: **هذا واقِفِيٌّ لَمْ يُوَثَّق**[۲]! «این مرد، مذهب واقفی داشته و توثیق نشده است».

ثالثاً اگر مقصود از دیدن پیامبر خدا(ص)، رؤیت جسم آن حضرت در زیر خاک بوده است که این امر ممکن نبود و چنانچه مقصود، دیدن روح پیامبر اکرم(ص) باشد، روح دیدنی نیست و گرنه، همهٔ کارگرانی که برای تعمیر سقف مسجد بر بالای قبر می‌رفتند باید روح پیامبر و همسرش را دیده کور شده باشند!

رابعاً اگر هر کس بر قبر پیامبر خدا(ص) نظر افکند، بیم آن می‌رود که نابینا شود، چرا رسول خدا(ص) از اینکار نهی نفرموده و بر خسارت امّتش راضی شده است؟!

۲- شیخ کلینی روایت عجیب دیگری در «**بابُ مُولِدِ النَّبِيِّ (ص) وَ وفاتِه**» از **اصول کافی** آورده که ذیلاً ملاحظه می‌شود:

محمّدُبنُ يَحيىٰ، عن سَعْدِبْنِ عَبْدِاللّهِ، عن‌ابراهيمَ‌بْنِ محمّدٍ الثَّقَفِيِّ، عن عَلِيِّ بْنِ المُعَلّىٰ، عَنْ أخيهِ محمّدٍ، عن دُرُسْتَ‌بْنِ أبی منصورٍ، عن عليِّ بنِ أبی حَمْزَةَ، عن أبی بَصيرٍ، عن أبی عبداللّهِ - عليه‌السلامُ - قالَ: لَمّا وُلِدَالنَّبِيُّ - صلّى‌الله عليه و آله و سلّم - مَكَثَ أيّاماً لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ فألقاهُ أبوطالبٍ علىٰ ثَدْيِ نَفْسِهِ فأنْزَلَ اللّهُ فيهِ لَبَناً فَرَضَعَ مِنْه أيّاماً حَتّىٰ وَقَعَ ابُوطالبٍ عَلىٰ حَليمَةَ السَّعديَّةِ فَدَفعَهُ إلَيْها[۳].

یعنی: «محمّدبن یحییٰ از سعدبن عبدالله و او از ابراهیم ثقفی و او از علیّ بن مُعَلّیٰ و او از برادرش محمّد، و او از دُرُسْت‌بن ابی‌منصور و او از علیّ‌بن ابی‌حمزه و او از ابی‌بصیر گزارش نموده است که امام ابوعبدالله صادق(ع) گفت:

چون پیامبر اسلام(ص) زاده شد چند روزی بدون شیر به سر برد، پس،

۱. واقفیان، شیعیان هفت امامی هستند که در امامت موسی‌بن‌جعفر(ع) توقّف کرده‌اند یعنی ائمهٔ بعد را نپذیرفته‌اند و آنها را از علمای امّت شمرده‌اند.

۲. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۲۲۰، چاپ سنگی.

۳. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۴۸ مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی در ج ۲، ص ۳۳۹.

ابوطالب او را به پستان خود افکند و خدا در پستان ابوطالب شیر نازل کرد! پس کودک چند روز از پستان ابوطالب شیر خورد تا هنگامی که ابوطالب، **حَلیمهٔ سَعدیّه** را یافت و کودک را (برای شیر دادن) به او سپرد»!!

این روایت نیز به لحاظ سند و متن مخدوش است. احتمال می‌رود راوی نادانش برای آنکه نسبت قرابت و همخونی میان پیامبر(ص) و علی(ع) را استوارتر کند به جعل چنین افسانه‌ای پرداخته است. چه لزومی داشت که خداوند در پستان ابوطالب برای برادرزاده‌اش شیر فراهم آورد؟ مگر ممکن نبود که مثلاً" این شیر در سینهٔ همسر جوان ابوطالب - **فاطمهٔ بنت أسَد** - فراهم آید؟ همان زن مهربانی که بعدها پرستاری محمّد(ص) را در خانهٔ ابوطالب بعهده گرفت و او را مانند فرزندانش دوست می‌داشت.

برخی از راویان این روایت همچون متن آن، ناشناخته و مطعون‌اند. مثلاً" دربارهٔ **علیّ‌بن مُعَلّیٰ** نوشته‌اند: **فَهُوَ مَجْهُولُ الحال**[۱]! همچنین دربارهٔ **دُرُسْت‌بن أبی‌منصور**، علمای رجال گفته‌اند که وی **واقفی** مذهب بوده است[۲]. روشن است که اشخاص خردمند و درست باور نمی‌توانند راوی چنین آثاری باشند.

۳- شیخ کلینی در همان «**بابُ مُولِدِ النَّبی ص**» از **اصول کافی** روایتی دربارهٔ معراج رسول خدا(ص) آورده که سنداً و متناً ناموثّق شمرده می‌شود. روایت مزبور بدینگونه در اصول کافی نقل شده است:

عِدَّةٌ من أصحابِنا، عن أحْمَدَبْنِ محمّدٍ، عن الحُسَیْنِ بنِ سَعیدٍ، عن القاسِمِ بْنِ محمّدٍ الجَوْهَرِیِّ، عن علیِّ بن أبی‌حمزةَ قال:

سأل ابُوبَصیرٍ أباعبداللّهِ علیه‌السلامُ و أنَا حاضِرٌ فَقالَ جُعِلْتُ فِداکَ کَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللّهِ صلّی اللّهُ علیه و آله و سلّم؟ فَقالَ مَرَّتَیْنِ فأوْقَفَهُ جبرئیلُ مَوْقِفاً، فَقالَ لَهُ: مَکانَکَ یا محمّدُ! فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً ما وَقَفَهُ مَلَکٌ قَطُّ و لا نَبِیٌّ، إنَّ رَبَّکَ یُصَلّی! فَقالَ

---

۱. تنقیح‌المقال، ج ۲، ص ۳۱۰.
۲. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱۷.

یا جبرئیلُ و کَیْفَ یُصَلّی؟! قالَ: یَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدّوسٌ أنـارَبُّ المـلائِکَةِ و الرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتی غَضَبی. فَقالَ: اللّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ. قالَ: و کانَ کما قالَ اللّهُ: قابَ قَوْسَیْنِ أوْ أدْنیٰ الحدیث[1].

یعنی: «گروهی از یاران ما از احمدبن محمّد روایت کرده‌اند و او از حسین‌بن سعید و او از قاسم‌بن محمّد جوهری و او از علیّ‌بن أبی‌حمزه شنیده که گفت: أبوبصیر از امام ابوعبدالله صادق(ع) پرسید و من در آنجا حضور داشتم. گفت: فدایت شوم پیامبر خدا(ص) را چندبار به معراج بردند؟ امام صادق پاسخ داد: دو بار! و جبرئیل او را در ایستگاهی متوقّف کرد و گفت ای محمّد در جایت بایست، اینک در مقامی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آنجا توقّف نکرده است. همانا خدای تو نماز می‌گزارد! پیامبر پرسید: ای جبرئیل چگونه نماز می‌گزارد؟! گفت: می‌گوید: بس پاک و منزّه (هستم) من خداوندگار فرشتگان و روح هستم، رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است. پیامبر گفت: خداوندا از تو درخواست عفو دارم، از تو درخواست عفو دارم، امام صادق گفت: و چنان بود که خدا (در قرآن) فرموده است: **کانَ قابَ قَوْسَیْنِ أوْ أدْنیٰ** = فاصله‌اش (به خدا) باندازهٔ دو کمان یا نزدیک‌تر بود...».

یکی از راویان این خبر چنانکه ملاحظه شد «**قاسم‌بن محمّد جوهری**» است. **علّامهٔ مامقانی** - رجال شناس معروف شیعی - دربارهٔ وی می‌نویسد:

فَالرَّجُلُ إمّا واقِفِیٌّ غَیْرُ مَوَثَّقٍ أوْ مَجْهُولُ الحالِ و قَدْ رَدَّ جَمْعٌ مِنَ الفُقَهاءِ رِوایَتَهُ، مِنْهُمُ المُحَقِّقُ فِی الْمُعْتَبَر[2].

یعنی: «این مرد بقولی واقفی مذهب است و بقولی احوالش شناخته نیست (در هر صورت) گروهی از فقهاء روایت وی را رد کرده‌اند که از جملهٔ ایشان، **محقّقِ حلّی** در کتاب **المعتبر** است».

---

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲ مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی در ج ۲، ص ۳۲۹.
۲. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴ (من ابواب القاف).

متن روایت نیز از چند جهت ایراد دارد. **اوّل** آنکه ظاهر روایت، خدای سبحان را در جایگاه معیّنی نشان می‌دهد با اینکه خداوند هیچگاه در مکان محاط نمی‌شود بلکه به نصّ قرآن بر همه چیز محیط است **ألاٰ إنَّهُ بِكُلِّ شيءٍ مُحيط** (فصّلت /۵۴). **دوّم** آنکه نمازگزاردن خدا، امری نامعقول و خرافی است. **سوّم** آنکه در آیهٔ «**فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أوْ أدْنٰى**» از فاصلهٔ فرشتهٔ وحی با پیامبر سخن رفته است، نه از فاصلهٔ پیامبر با خدا! چنانکه سیاق آیات دلالت بر آن دار د و می‌فرماید:

عَلَّمَهُ شَديدُالْقُوىٰ. ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ. وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأعْلىٰ. ثُمَّ دَنىٰ فَتَدَلّىٰ. فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أوْ أدْنىٰ. (النجم /۵ تا ۹).

یعنی: «او را (فرشته‌ای) که نیروهای سخت داشت آموزش داد. (فرشته‌ای) پرتوان که در افق بالاتر ایستاد. سپس نزدیک شد و فرود آمد. پس فاصله‌اش باندازهٔ دو کمان یا نزدیک‌تر بود».

بنابراین، تفسیری که در روایت آمده موافق با قرآن نیست و موجب رفع اعتماد از روایت میشود.

۴- در اصول کافی در «**بابُ ما عِنْدَ الأئِمَّةِ مِنْ سِلاحِ رَسُولِ اللّٰهِ ص و مَتاعِه**» داستان خری آمده بنام «**عُفَيْر**» و شیخ کلینی ماجرای مضحکی دربارهٔ این خر نقل می‌کند و بدون آنکه سندش را بیاورد می‌نویسد:

رُوِىَ أنَّ اميرَالمُؤمِنينَ عليه‌السّلامُ قالَ: إنَّ ذٰلِكَ الحِمارَكَلَّمَ رَسُولَ اللّٰهِ - صلى اللّٰه‌عليه‌و آله و سلّم - فقالَ بِأبي أنْتَ و اُمّي إنَّ أبى حَدَّثَنى عَنْ أبيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عن أبيهِ أنَّهُ كانَ مَعَ نوحٍ فِى السَّفينَةِ فقامَ إليهِ نوحٌ فَمَسَحَ عَلىٰ كَفَلِهِ ثُمَّ قالَ: يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ هٰذَا الحِمارِ حِمارٌ يَرْكَبُهُ سَيِّدُ النَبِيّينَ و خاتَمُهُم، فالحَمْدُلِلّٰهِ الَّذى جَعَلَنى ذٰلِكَ الْحِمار[۱].

یعنی: «روایت شده که امیر مؤمنان(ع) فرمود که آن خر، با رسول خدا(ص) به

---

۱. الأصول من الكافی، ج ۱، ص ۲۳۷ مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی در ج ۱، ص ۳۴۳.

سخن درآمد و گفت پدر و مادرم فدایت شود! همانا پدرم از پدرش و او از جدّش و او از پدرش برای من حدیث آورد که پدر جدِّ ما با نوح درکشتی همراه بود و نوح برخاسته دستی به کفل او کشید و گفت: از پشت این خر، خری درآید که سرور پیامبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود، پس خدا را سپاس که مرا همان خر قرار داده است.»!

چنانکه ملاحظه می‌شود این روایت، مُرْسَل و مقطوع است و معلوم نیست چه کسی این افسانهٔ غریب را ساخته و برای شیخ کلینی نقل کرده است و شگفت از کلینی که آن را باور داشته و در کتابی که بقول خود، آن را از «آثار صحیح» فراهم آورده، گنجانیده است!

کسی نمی‌داند که این جماعت خران، چگونه حدیث نوح(ع) را در خاطر نگاهداشته‌اند و به یکدیگر رسانده‌اند؟! و نیز بر کسی معلوم نیست که خران، هر یک چند صد سال عمر کرده‌اند که از روزگار پیامبر اسلام(ص) تا زمان نوح(ع) را تنها در پنج نسل گذرانده‌اند؟! سخن گفتن آخرین خر، به زبان فصیح عربی و نقل حدیث بصورتی که محدّثان گزارش می‌نمایند، نیز از عجائب است! من گمان می‌کنم کسی با کلینی سر شوخی داشته و این افسانهٔ خنده‌آور را برای او حکایت کرده است.

۵- شیخ کلینی در **«بابُ مولِدِ أبی جَعْفَرٍ محمّدبن علیّ الثانی»** از **اصول کافی** حدیث غریب دیگری آورده است بدینصورت:

علیُّ بْنُ ابراهیمَ، عَنْ أبیهِ قالَ: اسْتَأْذَنَ عَلیٰ أبی جَعْفَرٍ علیهِ السَّلامُ قَوْمٌ مِنْ أهْلِ النَّواحیِ مِنَ الشیعَةِ فَأذِنَ لَهُم فَدَخَلُوا فَسَألُوهُ فی مَجْلِسٍ واحِدٍ عَنْ ثَلاثینَ ألْفَ مَسْألةٍ فأجابَ علیهِ السَّلامُ وله عَشْرُ سِنینَ(۱).

یعنی: «علیّ بن ابراهیم از پدرش روایت کرده است که گفت: گروهی از شیعیان

---

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۹۶ مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی در ج ۲، ص ۴۱۹.

از شهرهای دور آمدند و از ابوجعفر دوّم (امام جواد ع) اجازهٔ ورود خواستند. ایشان بدانها اجازه داد و بر او وارد شدند و در **یک مجلس**، سی هزار مسئله از وی پرسیدند و همه را پاسخ داد در حالیکه ده سال داشت»!

این روایت از حیث سند، مقطوع است زیرا پدر علّی بن‌ابراهیم که ابراهیم بن هاشمِ قمّی باشد معلوم نیست این حکایت را از چه کسی شنیده؟ بویژه که به حضور خود در آن مجلس نیز اشاره‌ای نمی‌کند. امّا متن روایت بوضوح بر دروغ بودنش دلالت دارد! زیرا چگونه می‌شود که در یک مجلس، به سی‌هزار مسأله پاسخ داد؟ گیرم که جواب مسائل بر امام جواد(ع) آسان بوده ولی پرسش کنندگان چگونه توانسته‌اند از سی‌هزار مسأله در یک مجلس (**فیَ مَجْلِسٍ واحدٍ**) سؤال کنند؟ مگر آن مجلس چند شبانه روز به طول انجامیده است؟!

۶- شیخ کلینی در «**کتابُ فَضْلِ القُرآن**» از **اصول کافی** روایتی بدین صورت آورده است:

عليٌّ بْنُ الحَكَم عن هِشامِ بْنِ سالمٍ عن أبی عبدِاللهِ عليه‌السلامُ قال: إنَّ القُرآنَ الَّذی جاءَ بِهِ جبرئيلُ (ع) إلیٰ محمّدٍ (ص) سَبْعَةُ عَشَرَ أَلْفَ آيةٍ.[1]

یعنی: «علیّ بن حکم از هشام‌بن سالم از امام ابوعبدالله صادق(ع) روایت کرده که گفت: قرآنی که جبرئیل برای محمّد(ص) آورد هفده هزار آیه بود.»!

می‌دانیم که آیات شریفهٔ قرآن - چنانکه در میان ما است - به هفت هزار آیه نمی‌رسد و اگر روایت اصول کافی را صحیح بپنداریم باید بیش از نیم قرآن، حذف شده باشد! و این قول، بکلی باطل و بی‌اساس است زیرا با وعدهٔ إلٰهی مخالفت دارد که می‌فرماید: **إنّا نَحنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ و إنّا لَهُ لَحافِظُون** (الحجر /۹) «ما خود این ذکر را فرو فرستادیم و ما خود نگاهبانش هستیم». و روایت مشهور از علی علیه‌السّلام نیز وارد شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

---

۱. الأُصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴ مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی در ج ۴، ص ۴۴۶.

جمیعُ آیاتِ القُرآنِ سِتَّةُ آلافِ آیَةٍ و مائتا آیَةٍ و ستٌّ و ثَلاثُونَ آیَةً[1].

یعنی: «آیات قرآن بر روی هم، شش هزار و دویست و سی و شش آیه است».

امّا آنچه برخی از شارحین اصول کافی احتمال داده‌اند که شاید اختلاف روایت کافی با مُصْحَف کنونی بدلیل شمارش آیات باشد، احتمالی ناموجّه است زیرا لازم می‌آید که امام صادق(ع) هر آیه‌ای از مصحف موجود را تقریباً سه آیه بشمار آورده باشد و بطلان این محاسبه روشن است. علاوه بر آنکه با حدیث نبوی مخالفت دارد. ضمناً در سند اصول کافی انقطاع و افتادگی دیده می‌شد زیرا **علیّ بن حَکَم**، با کلینی معاصر نبوده است.

۷- شیخ کلینی در **اصول کافی** ضمن «**باب النوادر**» از کتاب **التوحید** می‌نویسد:

محمّدُبنُ أبی عبداللّهِ، عن محمّدِبنِ إسماعیلَ، عن الحسینِ‌بن الحسینِ، عن بَکربنِ صالحٍ، عن الحسنِ بن سعیدٍ، عن الهَیْثَم بن‌عبدِاللّهِ، عن مَرْوانَ‌بنِ صَباحٍ قالَ قالَ ابوعبدِالله علیه السلامُ: إنَّ اللّهَ خَلَقَنا فأحْسَنَ صُوَرَنا و جَعَلنا عَیْنَهُ فی عِبادِهِ، و لِسانَهُ الناطِقَ فی خَلْقِهِ، و یَدَهُ المَبْسُوطَةَ عَلیٰ عِبادِهِ بِالرَّأفَةِ و الرّحمَةِ، و وَجْهَهُ الّذی یُؤْتیٰ مِنْهُ، و بابَهُ الّذی یَدُلُّ عَلَیهِ، و خُزّانَهُ فی سَمائِهِ و أرْضِهِ، بِنا أثْمَرَتِ الأشْجارُ، و أیْنَعَتِ الثِّمارُ، و جَرَتِ الأنهارُ، و بِنا یَنْزِلُ غَیْثُ السَّماءِ، و یَنْبُتُ عُشْبُ الأرضِ، و بِعِبادَتِنا عُبِدَاللّهُ و لَوْ لا نَحنُ ما عُبِدَاللّهُ[2].

یعنی: «محمّدبن ابی‌عبداللّه، از محمّدبن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکربن صالح، از حسن بن سعید، از هیثم بن عبداللّه، از مروان بن صباح روایت کرده که امام صادق(ع) گفت: خداوند ما را آفرید و صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در میان بندگانش چشم خود قرار داد، و در میان خلقش زبان گویای خود کرد، و ما را دست گشودهٔ مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهرهٔ خویش قرار داد

۱. تفسیر مجمع البیان، اثر شیخ طبرسی، جزء بیست و نهم، ص ۱۴۰، چاپ لبنان.
۲. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴ مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۶.

که از آنسو بدو گرایند و بابی ساخت که بر او دلالت می‌کند، و ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش کرد، به سبب ما درختان میوه می‌آورند، و میوه‌ها به پختگی می‌رسند، و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران آسمان می‌ریزد، وگیاه زمین می‌روید، و به عبادت ما، خدا پرستش می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد.»!

اوّلاً در سند این روایت، اشخاص مجهول و ناموثّقی دیده می‌شوند مانند «**مَروان‌بن صَباح**» که مامقانی دربارهٔ وی می‌نویسد: **لَیسَ لَهُ ذِکْرٌ فی کُتُبِ الرِّجال**[1]! «از این شخص، هیچ نام و نشانی در کتاب‌های رجال نیامده است»! یا «**بَکربن صالح**» که یکی از نامورترین دانشمندان امامیّه یعنی **علاّمهٔ حلّی** نسبت به وی گفته است: **ضَعیفٌ جِدّاً، کثیرُ التَّفَرُّدِ بِالْغَرائِب**[2]! «این شخص جدّاً ضعیف است و آثار غریب بسیاری (از امامان) نقل کرده که دیگران آنها را گزارش ننموده‌اند».

ثانیاً از حیث متن، برخی از بخش‌های روایت مذکور، صریحاً برخلاف قرآن است. مثلاً در این روایت آمده که: **خُزّانَهُ فی سَمائِهِ و أرْضِه** «خدا ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش قرار داد» با آنکه در قرآن مجید می‌فرماید: **قل لا أقُولُ لَکُم عِنْدِي خَزائِنُ اللّه** (الأنعام/ ۵۰) «بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است». یا دِر این روایت می‌خوانیم: **لَوْلا نَحنُ ما عُبِدَاللّهُ** «اگر ما (آل محمّد ع) نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد»! آیا انبیاء پیشین، پرستندگان خدا نبودند؟ در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید: **و أوْحَیْنا إلَیْهِم فِعْلَ الخَیْراتِ و إقامَ الصَّلٰوةِ و إیتاءَ الزَّکٰوةِ و کانُوا لَنا عابِدِین** (الأنبیاء /۷۳). یعنی: «به آنان کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنها پرستندگان ما بودند.» پس چگونه بر چنین روایت غلوآمیزی می‌توان اعتماد نمود و آنرا از «**آثار صحیح امامان**» شمرد؟

۸- شیخ کلینی در «**روضهٔ کافی**» ذیل عنوان «**حدیثُ الحُوتِ عَلیٰ أیِّ شيءٍ**

---

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۹.
۲. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، اثر علامهٔ حلّی، ص ۳۲۷، چاپ ایران ۱۴۱۷ هـ ق.

هُوَ؟» می‌نویسد:

«محمّدٌ عن أحْمَدَ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عن جَميلِ بْنِ صالحٍ، عن أبانِ‌بْنِ تَغْلِبَ، عن أبی‌عبدِاللّهِ - علیه‌السّلامُ - قالَ: سألْتُهُ عَنِ الأرضِ عَلیٰ أیِّ شَیءٍ هِیَ؟ قالَ: عَلیٰ حُوتٍ! قُلْتُ: فَالْحُوتُ عَلیٰ أیِّ شَیءٍ هو؟ قالَ: عَلَی الْماءِ. قُلْتُ: فَالماءُ عَلیٰ أیِّ شیءٍ هُوَ؟ قالَ: عَلیٰ صَخْرَةٍ! قُلْتُ: فَعَلیٰ أیِّ شَیءٍ الصَّخرةُ؟ قالَ: عَلیٰ قَرْنِ ثَوْرٍ أمْلَسَ! قُلْتُ: فَعَلیٰ أیِّ شیءٍ الثَوْرُ؟ قالَ: عَلَی الثَّریٰ! قُلْتُ: فَعَلیٰ أیِّ شیءٍ الثّریٰ؟ فَقالَ: هَیْهاتَ، عِنْدَ ذٰلِکَ ضَلَّ عِلْمُ العُلماءِ»[1]!

یعنی: «محمّد از احمد، از ابن‌محبوب، از جمیل بن‌صالح، از آبان بن تَغْلِب روایت کرده که گفت: از ابوعبدالله صادق - علیه‌السّلام - پرسیدم زمین بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر ماهی! گفتم: ماهی بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر آب، گفتم: آب بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر سنگ سخت! گفتم: سنگ سخت بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر شاخ گاوِ نرم‌تن! گفتم: گاو بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: بر خاک نمناک! گفتم: خاک نمناک بر چه چیز تکیه دارد؟ گفت: هیهات، در اینجا دانش دانشمندان گم گشته است»!

خرافی بودن متن این روایت روشن است و نیازی به نقد آن نیست.

شیخ کلینی در «**روضهٔ کافی**» روایت دیگری آورده که با روایت پیشین پیوند دارد و «**علت وقوع زلزله در زمین**» را توضیح می‌دهد، روایت مزبور چنین است:

عليُّ بنُ محمّدٍ، عن‌صالحٍ، عن بَعْضِ أصْحابِهِ، عن عَبْدِالصَّمَدِبْنِ بَشيرٍ، عن أبی عبدِاللّهِ - علیه السَّلامُ - قالَ: إنَّ الحُوتَ الّذی یَحْمِلُ الأرضَ أسَرَّ فی نَفْسِهِ أنَّهُ إنَّما یَحْمِلُ الأرضَ بِقُوَّتِهِ! فأرْسَلَ اللّهُ تعالیٰ إلیهِ حُوتاً أصغَرَ مِنْ شِبرٍ و أکبَرَ مِنْ فِتْرٍ، فَدَخَلَتْ فی خَیا شیمِهِ، فَصَعِقَ، فَمَکَثَ بِذٰلِکَ أرْبَعینَ یَوْماً ثُمَّ إنَّ اللّهَ عزَّ و جلَّ رَافَ بِهِ و رَحِمَهُ و خَرَجَ. فَإذا أرادَ اللّهُ - جَلَّ و عَزَّ - بِأرْضٍ زَلزَلَةً بَعَثَ ذٰلِکَ الحُوتَ إلیٰ

---

۱. الروضة من الکافی، ج ۱، ص ۱۲۷، چاپ تهران (از انتشارات علمیّهٔ اسلامیه).

ذٰلِکَ الحُوتِ فإذا رَآهُ اضْطَرَبَ فَتَزَلْزَلَتِ الأرْضُ.[۱]

یعنی: «علیّ بن محمّد از صالح، از برخی یارانش، از عبدالصّمدبن بشیر، از ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - روایت کرده که گفت: همانا آن ماهی که زمین را حمل می‌کند، این فکر در ضمیرش گذشت که وی با نیروی خود به حمل زمین می‌پردازد! پس خدای تعالیٰ ماهی (کوچکی) به سویش فرستاد که از یک وجب کوچکتر و از فاصلهٔ میان انگشت شست و سبّابه بزرگتر بود. آن ماهی کوچک بدرون بینی وی رفت و او غش کرد. پس، چهل روز در بینی وی ماند آنگاه خداوند بزرگ بر ماهیِ حاملِ زمین، رأفت و رحمت آورد و ماهی کوچک از بینی او بیرون شد. و هرگاه که خدای عزّوجلّ بخواهد تا در زمین زلزله‌ای پدید آید همان ماهی کوچک را به سوی ماهی بزرگ می‌فرستد و چون دیده‌اش بر او افتد، برخود می‌لرزد و در زمین زلزله پدید می‌آید.»!

هر چند این روایت مانند روایت پیشین نیاز به تحقیق ندارد! ولی یادآور می‌شویم که معلوم نیست «صالح» روایت مذکور را از چه کسی شنیده است. زیرا تعبیر «بعض أصحابه» در سند این حدیث، از مجهول بودن راوی آن حکایت می‌کند.

۹- شیخ کلینی در «**روضهٔ کافی**» آورده است:

عنه (علیّ بن محمدٍ) عن صالحٍ، عن الوَشّاءِ، عن کَرّامٍ، عن عبدِالله بنِ طَلْحَةَ قالَ سأَلْتُ أبا عَبْدِاللّهِ - علیه‌السّلامُ - عَنِ الوَزَغِ[۲]**! فقالَ: رِجْسٌ و هو مَسخٌ کُلُّهُ! فإذا قَتَلْتَهُ فَاغْتَسِلْ. فَقالَ: إنّ أبي کانَ قاعِداً فی‌الحِجْرِ و مَعَهُ رجَلٌ یُحَدِّثُهُ فإذا هُوَ بِوَزَغٍ یُوَلْوِلُ بِلِسانِهِ، فَقالَ أبي لِلرَّجُلِ: أتَدْري ما یَقُولُ هٰذَا الوَزَغُ؟ قال: لا عِلْمَ لي بمایَقولُ. قال: فَإنَّهُ یَقولُ: وَ اللّهِ لَئِنْ ذَکَرْتُم عُثمانَ بِشَتیمَةٍ لأشْتُمَنَّ عَلِیّاً حتّیٰ یَقُومَ**

---

۱. الروضة من‌الکافی، ج ۲، صص ۶۷و ۶۸.

۲. وَزَغ در فارسی برای «قورباغه» بکار می‌رود ولی در معاجم عربی آن را معادل با مارمولک (چلپاسه) آورده‌اند.

مَنْ هيهُنا! قالَ: وقالَ أبي: لَيْسَ يَمُوتُ مِنْ بِني اُمَيَّةَ مَيِّتٌ إلاّ مُسِخَ وَزَغاً... الحديث![۱]

یعنی: «از علیّ بن محمّد، از صالح، از وشّاء، از کرّام، از عبداللّه‌بن طلحه روایت شده که گفت: از ابوعبدالله صادق علیه‌السلام دربارهٔ مارمولک (چلپاسه) پرسیدم. گفت: پلید است و همهٔ انواعش از حیواناتی بشمار می‌روند که مسخ شده‌اند! پس چون آن را کُشتی غسل کن! سپس امام صادق گفت: پدرم در حِجْر اسماعیل نشسته بود و مردی با وی بود که با پدرم صحبت می‌کرد، ناگاه مارمولکی را دید که با زبانش صدایی برمی‌آورد، پدرم به آنمرد گفت: آیا می‌دانی که این مارمولک چه می‌گوید؟ آنمرد پاسخ داد: خیر، نمی‌دانم چه می‌گوید. پدرم گفت: او می‌گوید: بخدا قسم اگر عثمان را دشنام دهید تا هنگامی که این مرد (امام باقر) از اینجا برخیزد، من علی(ع) را دشنام خواهم داد! آنگاه (امام صادق) گفت، پدرم فرمود: هیچیک از بنی‌امیّه نمی‌میرد مگر آنکه بصورت مارمولکی مسخ می‌شود...»!!

در سند این روایت، نام «**کَرّام**» برده شده که همان «**عبدالکریم‌بن عَمْرو**» باشد و بقول **نجاشی** درکتاب رجالش، واقفی مذهب بوده است[۲] (هر چند مامقانی از او دفاع می‌نماید). راوی دیگر آن، **عبدالله بن طلحه** است که مامقانی دربـاره‌اش می‌نویسد: **لَمْ نَقِفْ فيهِ علىٰ مَدْحٍ يُدْرِجُهُ فِي الحِسانِ**[۳].

یعنی: «درکتب رجال به ستایشی از او واقف نشده‌ایم که وی را در درجهٔ حسان (راویان امامی مذهب و مَمْدوح) قرار دهد». متن روایت دلالت دارد براینکه مارمولک، ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین(ع) است! اما به درجه‌ای از فهم و ادراک نائل شده که عقاید آدمیان را می‌داند و بر مسائل تاریخی با آنها به مجادله برمی‌خیزد و در قضیّهٔ خلافت، از عثمان بن عَفّان جانبداری می‌کند! البته وجود این

---

۱. الروضة من الكافي، ج ۲، صص ۳۷و ۳۸.
۲. رجال النجاشی، ص ۱۷۶، چاپ قم.
۳. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۹۰.

روایت نباید مایهٔ شگفتی شود زیرا هنگامی که قرار است الاغ، محدّث باشد، مارمولک هم باید مورّخ و متکلّم بشمار آید!

۱۰- شیخ کلینی در «**اصول کافی**» در «**بابُ مُجالَسَةِ أهلِ المَعاصی**» روایتی آورده که سند آن بلحاظ علم رجال، بی‌اشکال است[۱] ولی متن حدیث با قرآن مجید سازگاری ندارد و باید بطلان آن اِعلام گردد بویژه که برخی از «اَعلام»[۲] بدان استناد و استدلال نموده‌اند. متن حدیث بشرح زیر است:

محمّدُبنُ یَحییٰ، عن مُحَمّدبنِ الحُسَیْنِ، عن أحْمَدَبْنِ محمّدبنِ أبی‌نَصرٍ، عن داوُدَبنِ سِرْحانَ، عن أبی عبدِاللّهِ - علیه السّلامُ - قالَ قالَ رسولُ اللّهِ - صلّی‌اللّهُ علیه و آله و سلّم - إذا رأیْتُم أهلَ الرَّیْبِ و البِدَعِ مِنْ بَعْدی فأظْهِرُوا البَرائَةَ مِنهُم و أکْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ و القَوْلَ فیهم و الوَقیعَةَ و با هِتُوهُم کَیْلایَطْمَعُوا فِی الفَسادِ فِی الإسلامِ و یَحْذَرَهُم النّاسُ و لا یَتَعَلَّمُوا مِنْ بِدَعِهِمْ، یَکْتُبِ اللهُ لَکُم بِذلِکَ الحَسَناتِ و یَرْفَعْ لَکُم بِهِ الدَّرَجاتِ فِی الآخِرَةِ[۳].

یعنی: «محمّدبن یحیی، از محمّدبن حسین، از احمدبن محمّدبن ابی‌نصر، از داوودبن سِرْحان از ابوعبدالله صادق روایت کرده است که گفت رسول خدا - صلی الله‌علیه‌وآله و سلّم - فرمود: پس از من هنگامی که اهل شک و بدعت را دیدید بیزاری خودِ را از آنها آشکار کنید و دشنام بسیار بدانها دهید و دربارهٔ آنان بدگویی کنید و **به ایشان بهتان زنید تا نتوانند به فساد در اسلام طمع بندند** و در نتیجه، مردم از آنان دوری گزینند و بدعتهای ایشان را نیاموزند (که اگر چنین کنید) خداوند برای شما در برابر اینکار، نیکی‌ها نویسد و درجات شما را در آخرت بالا بَرَد»!!

شک نیست که اهل بدعت، سزاوار سرزنش و نکوهش هستند ولی بهتان زدن به ایشان شرعاً و عقلاً"جایز نیست چرا که **اوّلاً** قرآن مجید مـی‌فرماید: **و لایَجْرِ-**

---

۱. وقتی که متن حدیثی با کتاب خدا موافق نباشد به سندش نباید اعتماد کرد زیرا کسی که متن حدیثی را جعل می‌کند، سندش را هم جعل خواهد کرد!

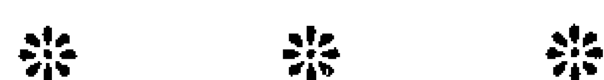
۲. به کتاب المکاسب، اثر شیخ انصاری، ص ۴۵ (بخط طاهر خوشنویس) نگاه کنید.

۳. الأُصول من الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵ مقایسه شود با ترجمهٔ اصول کافی در ج ۴، صص ۸۳ و ۸۴.

مَنَّکُم شَنَآنُ قَوْمٍ عَلیٰ أَنْ لاَ تعْدِلُوا (المائده /۸) یعنی: «دشمنی با گروهی، شما را به بی‌عدالتی دربارهٔ آنها وادار نکند» و **ثانیاً** عقل حکم می‌کند که بهتان زدن به بدعتگذاران از عاقبت نیکی برخوردار نخواهد بود زیرا ممکن است دیر یا زود، نادرستی آن بهتان آشکار شود، و مایهٔ رسوایی بهتان زننده را فراهم آورد و اعتماد از دیگر سخنان او نیز برخیزد و در نتیجه، کار به زیان اهل حق و به سود اهل بدعت تمام شود. بعلاوه، دشنام دادن به مخالفان و بدعتگذاران موجب می‌شود که آنها نیز به اهل حق و مقدّسات آنها اهانت ورزند چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم: **و لاتَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ** (أنعام /۱۰۸) یعنی: «کسانی را که (مشرکان) جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید زیرا که ایشان نیز ستمگرانه و ناآگاهانه به خدا دشنام می‌دهند»!

ناگفته نماند که برخی از شارحان کافی، عبارت «**با هِتُوهُم**» را چنین تفسیر نموده‌اند که «با دلیل و برهان، بدعتگذاران را حیران سازید» ولی این معنا با لغت عرب، سازگاری ندارد زیرا هر چند فعل ثلاثی مجردِ «بَهَتَ» بمعنای: **دَهِشَ و سَکَتَ مُتَحَیِّراً** (مدهوش و حیرت زده خاموش شد) آمده است ولی این فعل، چون به باب «**مُفاعَلَة**» رود و بصورت «**باهَتَ**» درآید بمعنای: **حَیَّرَهُ و أدْهَشَهُ بِما یَفْتَرِی عَلَیهِ مِنَ الکَذِب** بکار می‌رود یعنی: «با دروغی که به او بست، وی را حیرت‌زده و مدهوش ساخت»[1]! آری، با دروغ بستن به بدعتگذاران، نمی‌توان از اسلام دفاع کرد و از پاداش خداوندی بهره‌مند شد بلکه با برهان و دلیل باید به این امتیاز دست یافت که «**الغایاتُ لاتُبَرِّرُ الوَسائِطَ**»! «هدف‌ها، وسیله‌ها را توجیه نمی‌کنند»!

در اینجا به نقد کتاب کافی با همین **ده نمونه** بسنده می‌کنیم و به دیگر کتب مشهور حدیث می‌پردازیم.



---

۱. به المنجد ذیل واژهٔ «بَهَتَ» نگاه کنید.

۶

شیخ صدوق و کتابهایش

ابوجعفر محمّدبن علیّ بن حسین بن بابویه قمّی، مشهور بـه **شـیخ صـدوق** (متوفّیٰ در سال ۳۸۱ هـ ق) از بزرگان امامیّه و از محدّثان معروف بشمار مـی‌رود. دانشمندان و رجال‌شناسان شیعه در آثار خود، وی را بسیار ستوده‌اند. **نجاشی** در کتاب رجالش دربارهٔ وی می‌نویسد:

شَیْخُنا و فَقِیهُنا وَ وَجْهُ‌الطّائِفَةِ بِخُراسانَ...[۱]

«او شیخ و فقیه ما و آبروی طائفهٔ (امامیّه) در خراسان است...»

علاّمهٔ حلّی (حسن‌بن یوسف بن‌مطهّر) دربارهٔ وی می‌نویسد: .

کانَ جلیلا"، حافِظاً للأحادیثِ، بَصیراً بِالرِّجالِ، ناقِداً لِلأخبارِ، لَمْ یُـرَ فِـی القُمیّینَ مِثْلُهُ فی حِفْظِهِ و کَثْرَةِ عِلْمِه[۲]...

«او بزرگمرتبه و حافظ احادیث و آگاه از رجال حدیث و ناقد اخبار بود و در میان علمای قم همانندش در حفظ حدیث و فراوانی دانش دیده نشده است.»

محمّدباقر مجلسی دربارهٔ وی می‌نویسد:

---

۱. رجال النجاشی، ص ۲۷۶.
۲. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۲۴۸.

مِنْ عُظَماءِ القُدَماءِ التّابِعينَ لِآثارِ الأئـمَّةِ النُّـجَباءِ الَّـذينَ لا يَـتَّبِعُونَ الآراءَ و الأهْواء.(۱)

«از بزرگان پیشینیان است که از آثار امامان بزرگوار پیروی مـی‌نموده‌انـد و از کسانی است که در پی آراء شخصی و دلخواه نفسی برنیامده‌اند.»

مامقانی دربارهٔ وی می‌نویسد:

شيخٌ من مشايخِ الشيعَةِ، و رُكنٌ مِـنْ أَركـانِ الشَّـريعَةِ، رئـيسُ المُـحَدِّثينَ و الصَّدُوقُ فيما يَرْويهِ عَنِ الأئِمَّةِ عليهِمُ‌السّلامُ.(۲)

«او بزرگی از بزرگان شیعه و پایه‌ای از پایه‌های شریعت بود، سرآمد محدّثان شمرده می‌شود و در آنچه از امامان - علیهم‌السّلام - گزارش می‌کند بسی راستگو و مورد اعتماد است».

دیگر دانشمندان امامیّه نیز در آثارشان از او تمجید فراوان نموده‌اند.

علاّمهٔ حلّی در «**خلاصة الأقوال**» سیصد کتاب از آثار وی را یـاد مـی‌کند کـه برخی از آنها همچون «**مَدينةُ العِلْم**» به ما نرسیده است.

در اینجا ما از میان کتبی که شیخ صدوق بجای نهاده چند کتاب را برگزیده‌ایم و از هر کدام گواهی می‌آوریم. کتابهای مزبور عبارتند از:

۱- مَنْ لا يَحْضُرُهُ الفَقيه.

۲- الخِصال.

۳- مَعانِي الأخبار.

۴- كمالُ الدينِ و تمامُ النعمة.

۵- صفاتُ الشيعة.

۶- عِقابُ الأعمال.

۷- عيونُ أخبارِ الرِّضا.

---

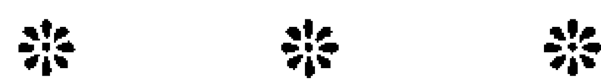
۱. بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۴۰۵ (چاپ جدید).
۲. تنقیح‌المقال، ج۳، ص ۱۵۴.

جامع‌ترین کتابی که از ابن بابویه در دسترس ما قرار دارد کتاب «**من لا يَحْضُرُهُ الفقيه**» است. اهمیّت این کتاب از آنروست که شیخ صدوق کوشیده تا احادیث صحیح و کاملاً مطمئن را در آن فراهم آوَرَد و لذا در آغاز کتابش می‌نویسد:

لم أقْصُدْ فيهِ قَصْدَ المُصَنِّفينَ فی إيراد جميعِ ما رَوَوْهُ، بل قَصَدْتُ إلىٰ إيرادِ ما أُفتي بِه و أحْكُمُ بِصِحَّتِهِ و أعْتَقِدُفيهِ أنَّهُ حُجَّةٌ فيما بَيْني و بَيْنَ رَبّي[1].

یعنی: «در این کتاب آهنگ آن نکردم که همانند دیگر مصنّفان، هر چه روایت نموده‌اند بیاورم، بلکه قصد آن کردم تا چیزهایی را گزارش نمایم که بدانها فتویٰ می‌دهم و بدرستی آنها حکم می‌کنم و عقیده دارم که حجّت میان من و خداوند من است».

هر چند در کتب شیخ صدوق، روایت صحیح و موثّق یافت می‌شود ولی متأسفانه کتاب‌ها و آثاری وی، از اخبار نادرست و باطل نیز خالی نیستند که نمونه‌هایی از آنها را به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم.



۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، صص ۲و ۳، از منشورات جماعة المدرّسین.



۷

نقد احادیث شیخ صدوق

۱- درکتاب «مَنْ لا یَحْضُرُهُ الفَقیه» که شیخ صدوق، صحّت تمام احادیث آن را ضمانت نموده ضمن «کتابُ الصَّوم» آمده است که ماه رمضان همیشه **سی روز** تمام خواهد بود و هیچگاه از سی روز کمتر نمی‌شود! روشن است که این حکم، با امر محسوس و مشهود مخالفت دارد، چه بارها در آغاز و انجام ماه رمضان، هزاران تن هلال را رؤیت کرده‌اند و تعداد روزهای ماه را بیست و نه‌روز یافته‌اند. روایت مزبور به صورت‌های گوناگون، از جمله به شکلهای زیر در «من لا یحضره الفقیه» دیده می‌شود:

*** فی رِوایَةِ محمّدِبنِ سِنانٍ عن حُذَیْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أبی‌عبداللّٰهِ - علیه السّلامُ - قالَ: شَهْرُ رَمَضانَ ثَلاثُونَ یَوْماً لا یَنْقُصُ أبَداً**[1].

یعنی: «در روایت محمّدبن سِنان از حُذَیفة بن منصور از امام ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - آمده که گفت: ماه رمضان سی روز است و هیچگاه کمتر از آن نمی‌شود»!

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۹ مقایسه شود با ترجمهٔ فارسی آن در ج ۲، ص ۵۲۲ (مترجمان: آقایان صدر بلاغی و محمّدجواد غفاری).

**** و فی رِوایَةِ حُذَیْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ عن مُعاذِبْنِ کَثیرٍ و یُقالُ لَهُ مُعاذُبْنُ مُسلمٍ الهَرّاءُ عن أبی عبدِاللهِ - علیه‌السلامُ - قالَ: شَهْرُ رَمَضانَ ثَلاثُونَ یوماً لایَنْقُصُ وَ اللّهِ أبَداً**[1].

یعنی: «در روایت حُذَیفه‌بن منصور، از مُعاذِبن کثیر (که معاذبن مسلم هَرّاء نیز به او گفته می‌شود) از امام صادق - علیه‌السّلام - آمده است که گفت: ماه رمضان سی روز است، سوگند بخدا که هرگز کمتر از آن نمی‌شود»!

***** رُوِیَ عن یاسِرِ الخادِمِ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا - علیه‌السّلامُ - هَلْ یَکُونُ شَهْرُ رَمَضانَ تِسْعَةً و عِشْرینَ یَوْماً؟ فَقالَ: إنَّ شَهرَ رمضانَ لاَ یَنقُصُ مِنْ ثَلاثینَ یوماً أبداً**[2].

یعنی: «از یاسرِ خادم، روایت شده که به امام رضا - علیه السّلام -گفتم: آیا ماه رمضان بیست و نه روز می‌شود؟ گفت: همانا ماه رمضان هیچگاه از سی روز کمتر نمی‌شود»!

غلط بودن این احادیث، بر عالم و عامی آشکار است و به تحقیق در اسناد آنها نیاز نیست (بویژه که شیخ صدوق، اسناد روایاتش را در من لایحضره الفقیه نیاورده و غالباً به ذکر راوی نخستین بسنده می‌کند).

۲- شیخ صدوق در کتاب «**من لا یحضره الفقیه**» ضمن «**بابُ المَعایِشِ و المَکاسب**» آورده است:

و قالَ (الصّادقُ) علیهِ السَّلامُ لأبِی الرَّبیعِ الشامِیّ: لا تُخالِطِ الأکْرادَ فَإنَّ الأکْرادَ حَیٌّ مِنَ الجِنِّ کَشَفَ اللّهُ عَزَّ وَجلَّ عَنْهُمُ الْغِطاءَ[3]!

یعنی: «امام صادق - علیه السّلام - به ابو ربیع شامی گفت: با کُردها آمیزش مکن زیرا که کُردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند عزّوجلّ پرده از آنها برداشته

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، صص ۱۶۹ و ۱۷۰ مقایسه شود با ترجمهٔ فارسی آن در ج ۲، ص ۵۲۳.
۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۱ مقایسه شود با ترجمهٔ فارسی آن در ج ۲، ص ۵۲۴.
۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۴ مقایسه شود با ترجمهٔ آن در ج ۴، ص ۲۱۸.

است![1]!

شک نیست که این روایت، ساختگی و دروغست زیرا قرآن مجید حکم می‌کند که همهٔ افراد بشر به یک اصل و ریشه برمی گردند و همه، فرزندان آدم‌اند چنانکه می‌خوانیم:

یا أَیُّهَا النَّاسُ إنّا خَلَقناکُم مَنْ ذَکَرٍ و أنثیٰ و جَعَلْناکُم شُعُوباً و قَبائِلَ لِتعارَفُوا إنَّ أکْرَمَکُم عِنْدَاللّهِ أتْقیٰکُم إنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ (الحجرات /۱۳).

«هان ای مردم؛ ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و نژادها و دسته‌های گوناگون قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (ولی بدانید که) گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که از تقوای بیشتری برخوردار باشد همانا خدا از احوال همه آگاه و با خبر است».

برخی از شارحان کتاب «مَنْ لا یَحضُرُهُ الفَقیه» گفته‌اند که: چون کُردها اخلاق و رفتار ناپسندی داشتند از اینرو امام صادق(ع) در این حدیث آنان را به طائفه‌ای از **جن** تشبیه نموده است که بصورت انسان ظاهر شده‌اند! ولی **اوّلاً** حدیث مزبور، از «أدات تشبیه» خالی است و همچنین در «مقام تشبیه» هم نیامده است. **ثانیاً** بتصریح قرآن کریم جنّیان دارای افراد نیک و بد - هر دو - هستند (الجن /۱۱ و ۱۴) و تشبیه بدکاران به جن وجهی ندارد، اگر چنین مقصودی درکار بود لازم می‌آمد که به «**شیطان**» تشبیه شوند. **ثالثاً** تشبیه طائفهٔ بزرگی چون کُردها به جن با آنکه افراد پاک و متقی در میان ایشان فراوان است، هرگز در شأن یک امام و رهبر جامعهٔ اسلامی نیست. بنابراین توجیه این حدیث ساختگی، بی‌فایده بنظر می‌رسد و باید آن را به کنار نهاد.

۳- شیخ صدوق درکتاب «**من لا یحضره الفقیه**» در ضمن مسائل مربوط به

---

۱. حدیث مذکور درکافی هم آمده است بدینصورت که امام صادق(ع) به ابی‌ربیع شامی فرمود: **لاتَنِکَحُوا مِنَ الأکْرادِ أحَداً فإنَّهُم جِنْسٌ من الجِنّ کُشِفَ عنهُمُ الغِطاءُ!** «با هیچیک از کُردها زناشویی مکنید زیرا آنها از جنس جنیّان هستند که پرده از آنان برداشته شده است»! (الفروع من الکافی، ج ۵، چاپ دارالکتب الإسلامیّة).

«صلاةُ الجُمُعَة» روایتی از امام صادق - علیه‌السّلام - آورده که نشان می‌دهد خطبهٔ نماز جمعه، باید بعد از نماز برگزار شود! پیداست که این روایت درست نیست زیرا با اجماع مسلمانان (از شیعه و سنّی) و روایات فراوان از سوی هر دو دسته، مخالفت دارد. ابن بابویه می‌نویسد:

و قالَ ابُوعَبْدِاللّٰهِ - علیهِ السَّلامُ - أوَّلُ مَنْ قَدَّمَ الخُطبَةَ عَلَی الصَّلوٰةِ یَوْمَ الجُمُعَةِ عُثمانُ لِأنَّهُ کانَ إذا صَلّیٰ لَمْ یَقِفِ النّاسُ عَلیٰ خُطْبَتِهِ و تَفَرَّقُوا و قالُوا مانَصْنَعُ بِمَواعِظِهِ و هُوَ لایَتَّعِظُ بِها و قَد أحْدَثَ ما أحْدَثَ، فَلَمّا رأیٰ ذٰلِکَ قَدَّمَ الخُطْبَتَیْنِ عَلَی الصَّلوٰةِ![1]

یعنی: «امام ابوعبدالله صادق علیه‌السلام گفت: نخستین کسی که در روز جمعه، خطبه را بر نماز مقدّم داشت عثمان بود زیرا که چون نماز را می‌خواند مردم برای شنیدن خطبهٔ او نمی‌ماندند و پراکنده می‌شدند و می‌گفتند که موعظه‌های وی برای ما چه سودی دارد با آنکه خودش از آنها پند نمی‌گیرد و بدعت‌ها پدید آورده است؟! پس چون عثمان چنین دید دو خطبه را بر نماز مقدّم داشت»!

همهٔ شارحان «مَنْ لا یَحضُرُهُ الفَقیه» گفته‌اند که این روایت خطا و باطل است و صدوق، خطبهٔ نماز عیدین را (که پس از نماز باید خوانده شود) بجای خطبهٔ نماز جمعه گمان کرده و به خطا در افتاده است! از امام باقر و صادق - علیهما‌السّلام - هم روایات متعدّدی مخالف با این روایت و فتویٰ در دست داریم.[2]

۴- شیخ صدوق (همانند کلینی) در کتاب «من لا یحضره الفقیه» ضمن فصل مربوط به «صلوٰةُ الآیات» اسطورهٔ نهنگی را آورده که سبب زلزلهٔ زمین می‌شود! شیخ مثل دیگر موارد، سند روایتش را حذف کرده است و افسانهٔ مزبور را با اطمینان خاطر به امام صادق(ع) نسبت می‌دهد او می‌نویسد: **قالَ الصّادِقُ - علیهِ السّلامُ -**

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، صص ۴۳۲ و ۴۳۳ مقایسه شود با ترجمهٔ آن در ج ۲، ص ۱۰۷.
۲. به: الفروع من الکافی، کتاب الصلوٰة، باب تهیئة الإمام للجمعة و خطبته و الإنصات (ج ۳، ص ۴۲۱، چاپ تهران) حدیث ۱و ۲و ۳و ۷ رجوع کنید.

إنَّ اللّهَ تَبارَکَ و تَعالیٰ خَلَقَ الأرْض فَأمَرَالحُوتَ فَحَمَلَتْها، فَقالَتْ: حَمَلْتُها بِقُوَّتي! فَبَعَثَ اللّهُ عَزّوجَلَّ إليها حُوتاً قَدْرَفِتْرٍ فَدَخَلَتْ فی مِنْخَرِها فَاضْطَرَبَتْ أربَعينَ صَباحاً. فاذا أرادَ اللّهُ عَزّوَجلَّ أنْ يُزَلْزِلَ أرضاً تَراءَتْ لَها تِلْکَ الحُوتَةُ الصَغيرةُ فَزَلْزَلَتِ الأرضُ فَرَقاً(۱).

یعنی: «امام صادق علیه‌السلام گفت: همانا خدای تبارک و تعالیٰ زمین را آفرید و به فرمان وی آن ماهی بزرگ (یعنی نهنگ) زمین را حمل کرد. پس نهنگ پیش خود گفت که من زمین را به نیروی خویشتن حمل کردم! آنگاه خداوند عزّوجلّ ماهی کوچکی را باندازهٔ فاصلهٔ شست و سبّابه بسویش فرستاد که در بینی وی داخل شد پس چهل روز آن نهنگ، سرگشته و پریشان بود و هرگاه که خدای عزّوجلّ بخواهد در سرزمینی زلزله‌ای پدید آورد آن ماهی کوچک بر نهنگ نمایان می‌شود و نهنگ از ترس وی (می‌لرزد و) زمین را می‌لرزاند»!

ما قبلاً نظیر همین روایت را با مختصر تفاوتی از شیخ کلینی آوردیم و ظاهراً سند صدوق و کلینی مشترک است و دیدیم که سند کلینی درست نبود. در اینجا اضافه می‌کنیم که برخی از شارحان کتاب «من لا یحضره‌الفقیه» در مقام دفاع از این حدیث گفته‌اند که امام صادق (ع) به راوی خبر، پاسخی مناسب با فهم وی داده است! ولی ما این ادّعا را نمی‌پذیریم زیرا دروغگویی را بر امام(ع) روا نمی‌شمریم. اگر راوی یا پرسشگری برای درک مطلب دشواری آماده نباشد، بر امام مسلمین لازمست همچون رسول خدا ص (در وقتی که از مسئلهٔ «روح» مورد پرسش قرار گرفت) پاسخ گوید: (هذا) **مِنْ أمْرِ رَبّی و ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إلاّ قَليلاً** (الإسراء /۸۵) یعنی این امر از امور خداوندی است و شما را درک و فهم کامل آن میسّر نیست، نه آنکه بدروغ افسانه‌ای بسازد و فرهنگ مسلمانان را آلوده سازد! بنابراین ما حق داریم بعکس شارحان من لایحضره الفقیه این قبیل احادیث را اساساً مجعول و نادرست

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، صص ۵۴۲ و ۵۴۳. مقایسه شود با ترجمهٔ آن در ج ۲، ص ۲۵۹.

بشماریم و خطّ بطلان بر روی آنها بکشیم.

۵- شیخ صدوق در کتاب «**الخصال**» در «بابُ الثّلاثَة» روایتی خرافی تحت عنوان «**ثَلاثٌ کُنَّ فی أمیرِالمُؤمنین ع**» آورده است و می‌نویسد: **حدّثنا محمدُبنُ ابراهیمَ بنِ اسحاقَ الطالقانیُّ رَضِیَ اللهُ عنه قال: حَدَّثَنا الحسنُ بنُ علیِّ العَدْوِیُّ عن عَبّادِبنِ صُهَیْبِ [بن عَبّاد] عن أبیهِ عن جَدِّهِ عن جعفرِ بنِ محمّدٍ - علیه السلامُ - قال سألَ رجلٌ أمیرَالمؤمنینَ علیه‌السلامُ فقال لَهُ: أسْئَلُکَ عن ثَلاثٍ هُنَّ فیکَ: أسألُکَ عن قِصَرِ خَلْقِکَ، و عن کِبَرِ بَطْنِکَ، و عَنْ صَلَعِ رَأسِکَ!. فَقالَ امیرُالمؤمنینَ - علیه السلامُ - إنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تعالیٰ لم یَخْلُقْنِی طویلاً، و لم یَخْلُقْنِی قصیراً، و لٰکن خَلَقَنِی مُعْتَدلاً، أضْرِبُ القَصیرَ فَأقُدُّهُ، و أضْرِبُ الطَوِیلَ فَأقُطُّهُ. و أمّا کِبَرُ بَطْنِي فإنَّ رَسُولَ اللهِ - صلّی الله علیه و آله و سلّم - عَلَّمَنِي باباً مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ لي ذٰلِکَ البابُ ألْفَ بابٍ فَازْدَحَمَ العِلْمُ فی بَطْنِي فَنَفَجَتْ عنه عُضْوِي. و أمّا صَلَعُ رَأسِي فَمِنْ إدْمانِ لُبْسِ البَیْضِ و مُجَالَدَةِ الأقرانِ!**(۱)

یعنی: «خبر داد به ما محمّدبن ابراهیم بن اسحاق طالقانی -که خدا از او خشنود باد -گفت خبر داد به ما، حسن‌بن علی عَدْوی، از عَبّادبن صُهَیْب‌بن عَبّاد، از پدرش، از جدّش، از جعفربن محمّد علیه‌السلام که گفت مردی از امیرمؤمنان - علیه‌السلام - سؤال کرد و بدو گفت دربارهٔ سه چیز که در تو است از تو می‌پرسم: (یکی) از کوتاهی پیکرت می‌پرسم و (دوّم) از بزرگی شکمت و (سوّم) از ریخته شدن موی جلوی سرت! امیر مؤمنان - علیه‌السلام - پاسخ داد: خداوند تبارک و تعالیٰ مرا دراز نیافرید و نیز کوتاه خلق نکرد بلکه معتدل آفرید (در نتیجه) بر کوتاه قامت ضربه می‌زنم و او را از طول به دو نیم می‌کنم و بر دراز قامت ضربه می‌زنم و او را از عرض به دو نیم می‌کنم! و امّا بزرگی شکمم (علّتش اینست که) رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - به من بابی از علم آموخت و آن باب، هزار باب را برای

۱. الخصال، اثر شیخ صدوق، باب الثلاثة، ص ۱۸۹ از منشورات جماعة المدرّسین.

من گشود و علم در شکم من ازدحام کرد و از اینرو شکمم برآمد! و امّا ریخته شدن موی جلوی سرم، بعلّت بر سر نهادن کلاه خُود بمدّت دراز و کارزار با رقیبان است»!

اوّلاً در سند این حدیث، حسن‌بن علی عَدْوی، احوالش مجهول است و نام و نشان وی در کتب رجال دیده نمی‌شود. بعلاوه، عُبّاد بن صُهَیْب چنانکه علاّمهٔ حلّی در «خلاصة الأقوال» آورده «بَتْری مذهب» بوده است[1] و برخی او را توثیق نموده و بعضی تضعیفش کرده‌اند چنانکه فاضل مقداد در «التنقیح» بر قول اخیر رفته است[2]. احوال پدر و جدّ وی هم معلوم نیست لذا خبر مزبور بلحاظ سند، مورد اعتماد و وثوق نمی‌باشد.

ثانیاً متن خبر، شاهکار خرافه‌پردازی است! بلکه نوعی اهانت و اسائهٔ ادب به امیر مؤمنان علی - علیه السلام - در خلال آن صورت گرفته است. آیا حکمت و دانش در شکم آدمی جای می‌گیرد که هر کس از علم بیشتری برخوردار باشد شکمش بزرگتر شود؟ شگفت‌آور، توجیه یکی از شارحان حدیث است که می‌گوید: چون دانش و حکمت لذّت‌آور می‌باشد از اینرو علی علیه‌السلام از لذّت علم، چاق می‌شد، هر چند تن را به ریاضت و عبادت‌های بسیار وا می‌داشته است! جناب شارح توجه نداشته که اگر قرار باشد کسی از لذّت دانش فربه شود، در آنصورت همهٔ اعضای بدن وی فربه خواهد شد و پیکری متناسب پیدا می‌کند نه آنکه تنها شکمش بزرگ گردد! بعلاوه روایت می‌گوید که علّت بزرگی شکم، ازدحام علوم در آن بوده است نه لذّت روحانی از دانش! راستی چه لزومی دارد که ما این قبیل احادیث نابخردانه و خرافی را تأویل و توجیه کنیم؟!

۶- شیخ صدوق درکتاب «**معانِی الأخبار**» ضمن «**بابُ نوادِرِ المَعانی**» می‌نویسد:

حَدَّثَنا أبي - رَحِمَهُ اللهُ - قالَ حَدَّثَنا سعدُبْنُ عبدِاللهِ، عَن أحْمَدَبْنِ عیسیٰ،

۱. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۸۰.
۲. به تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۱ نگاه کنید.

عَنِ العبّاسِ بنِ مَعْروفٍ، عن عليِّ بْنِ مَهْزيارَ، عن محمّدِ بْنِ الفُضَيْلِ، عن العَزْرَ ميّ قالَ: كُنْتُ مَعَ أبي‌عبدِاللّهِ - عليه‌السلامُ - فِي الْحِجْرِ جالِساً تَحْتَ الميزابِ و رَجُلٌ يُخاصِمُ رَجُلاً و أحَدُهُما يَقُولُ لِصاحِبِهِ: وَاللّهِ ماتَدْري مِنْ أيْنَ تَهَبُّ الريحُ؟ فَلَمّا أكثَرَ عَلَيهِ قالَ لَهُ أبو عَبْدِاللّهِ - عليه السَّلامُ - فَهَلْ تَدْري أنْتَ مِن أيْنَ تَهَبُّ الرّيحُ؟ قالَ: لا و لٰكِنْ أسمَعُ الناسَ يَقُولُونَ! فَقُلْتُ: أنَا لِأبيعَبْدِاللّهِ - عليه‌السّلامُ - مِنْ أينَ تَهَبُّ الرّيحُ جُعِلْتُ فِداکَ؟ قالَ: إنَّ الريحَ مَسْجُونَةٌ تَحْتَ هٰذَا الرُّكْنِ الشامِيِّ فإذا أرادَاللّهُ عَزَّوجَلَّ أنْ يُرْسِلَ مِنْها شيئاً أخْرَجَهُ أمّا جنوبٌ فَجُنُوبٌ و أمّا شِمالٌ فَشِمالٌ، و أمّا صَبا فَصَبا، و أمّا دَبورٌ فَدَبُورٌ، ثُمَّ قالَ: و آيَةُ ذٰلِکَ أنَّکَ لاتَزالُ تَرىٰ هٰذَا الرُّكنَ مُتَحَرِّكاً فِي الشِّتاءِ والصَّيْفِ أبَداً اللَّيلِ مَعَ النَّهارِ.(۱)

یعنی: «پدرم -که رحمت خدا بر او باد - بما خبر داد و گفت که سعدبن عبدالله بما خبر داد، از احمدبن محمّدبن عیسیٰ، از عبّاس‌بن معروف، از علیّ‌بن مَهْزیار، از محمّدبن الحُصَین، از محمّدبن فُضَیْل، از عَزْرَمی، وی گفت که با ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - در حِجْرِ (اسماعیل) زیر ناودان (کعبه) نشسته بودم و مردی با مرد دیگری جدال و گفتگو می‌کرد و یکی از آندو به رفیقش گفت: بخدا قسم تو نمی‌دانی که باد از کجا می‌وزد! همینکه این جمله را تکرار نمود امام صادق(ع) به وی گفت: آیا تو می‌دانی که باد از کجا می‌وزد؟ آن مرد پاسخ داد: نه، ولی در این‌باره سخن مردم را می‌شنوم! در این هنگام من از امام صادق(ع) پرسیدم: فدایت شوم باد از کجا می‌وزد؟ گفت: باد در زیر این رکن شامی (محلّی در خانهٔ کعبه) محبوس است و هنگامی که خداوند عزّوجلّ اراده فرماید، مقداری از آن را بیرون می‌فرستد، هر نوع بادی از باد جنوب و شمال و صبا و دبور. سپس گفت: نشانهٔ آنهم اینست که تو پیوسته این رکن را در زمستان و تابستان همیشه در شب و روز متحرّک می‌بینی»!

۱. معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق، صص ۳۸۴ و ۳۸۵، از منشورات جماعة المدرّسین.

اوّلاً در سند این خبر اشکال وجود دارد. محمّدبن الحُصَیْن - یکی از راویان آن - احوالش مجهول است. مامقانی در مورد او می‌نویسد: **لَمْ أقِفْ علیٰ حالِهِ**[۱]! «بر حالش واقف نشدم». همچنین علامهٔ حلّی دربارهٔ راوی دیگر آن یعنی محمّدبن فُضَیْل نوشته است: **یُرمیٰ بِالغُلُوّ**[۲]! یعنی: «او متّهَم به غلو است»! حدیثی را که دو تن - مجهول الحال و غلو کننده - گزارش نموده باشند چگونه می‌توان مورد اعتماد قرار داد؟!

ثانیاً باد، هرگز انبانی در رکن شامی ندارد که هر وقت خدای متعال اراده کند مقداری از آن را بیرون فرستد! باد، نتیجهٔ اختلاف سطح حرارت در هوا است. هوای گرم به بالا صعود می‌کند و هوای سرد جای آن را می‌گیرد و این جابجایی، باد را جلوه‌گر می‌سازد. امروز دیگر کودکان دبستانی نیز این قبیل مسائل را می‌دانند و حدیث مذکور، جز خرافه‌گویی چیزی بشمار نمی‌آید. اینک یا باید گفت که امام صادق علیه‌السلام تنها از احکام مذهبی آگاه بوده‌اند و از رموز طبیعت خبر نداشتند و یا باید پذیرفت که راویان این حدیث، بر امام صادق(ع) دروغ بسته‌اند و ماقول دوّم را ترجیح داده برمی‌گزینیم زیرا که حرکت بادها از رکن شامی، در این خبر به خدای متعال نسبت داده شده است و ما مقام امام صادق(ع) را اجلّ از آن می‌دانیم که چنین نسبت دروغی را به خداوند سبحان دهد.

۷- در کتاب «**کمالُ الدّینِ و تمامُ‌النّعمة**» اثر شیخ صدوق، حدیث طولانی و غریبی از «سعدبن عبدالله قمّی» نقل شده که ضمن آن، امام حسن عسکری - علیه‌السلام - دربارهٔ خلیفهٔ اوّل و دوّم (ابوبکر و عمر) گفته‌اند:

... أسْلَما طَمَعاً و ذٰلِکَ بِأنَّهما یَجْلِسانِ الیَهُودَ و یَسْتَخْبِرانِهِم عَمّا کانُوا یَجِدُونَ فِی التّوریٰةِ و فی سائِرِ الکُتُبِ المُتَقَدِّمَةِ الناطِقَةِ بِالْمَلاحِمِ مِنْ حالٍ إلیٰ حالٍ من قصّةِ محمّدٍ - صلّی الله علیه‌وآله و سلّم - و من عَواقِبِ أمْرِهِ، فَلَمّا کانَتِ الیَهُودُ تَذْکُرُ أنَّ

---

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۸.
۲. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۵.

محمّداً يُسَلِّطُ عَلَى العَرَبِ كَما كانَ بُخْتُنَّصَرُ سَلَّطَ عَلىٰ بَنىإسرائيلَ و لابُدَّ لَهُ مِنَ الظَّفَرِ بِالْعَرَبِ كَما ظَفَرَ بُخْتُنَّصَرُ بِبَنى إسرائيلَ، غيرَ أَنَّهُ كاذِبٌ فى دعْواهُ أَنَّهُ نَبِىٌّ فَأَتَيا محمّداً(ص) فَساعَداهُ[1]**... الحديث**

يعنى: «(ابوبکر و عمر) از روى طمع اسلام آوردند زيرا كه آندو با يهود مجالست داشتند و از اطلاعات ايشان دربارۀ پيش‌بينى‌ها يا ملاحم تورات و ديگر كتب گذشته كه در اين امر سخن بميان آورده‌اند، خبرگيرى مى‌نمودند و از احوال و ماجراى محمّد - صلى‌اللّه‌عليه‌وآله و سلّم - و سرانجام كار او مى‌پرسيدند. پس چون يهود گفتند كه محمّد بر عرب چيره مى‌شود همانگونه كه بختنصر (نَبُوكَدْنَصَّر، پادشاه بابِل) بر بنى‌اسرائيل چيره شد و اين پيروزى حتمى است - جز آنكه محمّد در ادّعاى پيامبرى خود دروغگو مى‌باشد! - آندو بسوى محمّد(ص) آمدند و او را يارى نمودند...»!

دربارۀ اين خبر بايد گفت كه:

اوّلاً سند روايت مزبور غيرقابل اعتماد است زيرا در ميان راويان آن از «**محمّدبن بحرشيبانى**» ياد شده كه ابن الغضائرى درباره‌اش گويد: **إنَّهُ ضَعيفٌ فى مَذْهَبِهِ ارْتِفاعٌ**[2] يعنى «او در گزارش حديث ضعيف است و در مذهب وى غلو (نسبت به امامان) وجود دارد» و علامۀ حلّى نيز در روايت وى توقّف نموده است[3]. و همچنين در سند، از «**احمدبن مسرور**» نام برده شده كه اساساً نشانى از وى در كتب رجال ديده نمى‌شود. «**احمدبن عيسىٰ بغدادى**» نيز شناخته شده نيست و برويهم سند حديث، اعتبار لازم را ندارد.

ثانياً متن خبر، مخالف با قرآن كريم است زيرا در خلال آن ادّعا شده كه يهود از پيامبر اسلام(ص) و پيروزى وى خبر مى‌دادند امّا مى‌گفتند كه او در ادّعاى نبوّتش،

---

۱. كمال الدين و تمام‌النّعمة، اثر شيخ صدوق، ص ۴۶۳، از انتشارات جماعة المدرّسين.
۲. خلاصة الأقوال فى‌معرفة الرجال، ص ۳۹۷.
۳. خلاصة‌الأقوال فى معرفة‌الرجال، ص ۳۹۷.

کــاذب است! بــا آنکـه در قـرآن مـجید مـی‌خوانـیم کـه یـهود نشـانه‌های نـبوّت پیامبر(ص)را در تورات یافته بودند (**الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِیَّ الَّذی یَـجِدُونَهُ مَکْـتُوباً عِنْدَهُم فِی التَّورِیَة** - الأعراف /۱۵۷) و پیش از نزول قرآن از همراهـی بـا پـیامبر موعود (در غلبه بر کفّار) خبر می‌دادند ولی پس از آمدن وی، کفر ورزیده او را انکار کردند! چنانکه می‌فرماید: **و کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُم ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِه** (البقرة /۸۹). «پیش از این بر کافران پیروزی می‌جستند ولی وقتی چیزی راکه می‌شناختند بسویشان آمد، انکارش کردند»! لذا این روایت، ساختگی و دروغست و آن را برای تحریک مسلمانان برضدّ یکدیگر ساخته‌اند.

۸- درکتاب «**صفاتُ الشیعة**» اثر شیخ صدوق حدیثی بدینصورت آمده است:

الحَدیثُ الرّابِعُ عَشَرَ. قالَ أبوحَمْزَةَ و سَمِعْتُ أبا عَبْدِاللّهِ جعفرَبْنَ مُحمَّدٍ - علیه‌السلامُ - یَقُولُ: رُفِعَ القَلَمُ عَنِ الشیعَةِ بِعِصْمَةِ اللّهِ وَ وِلایَتِه.(۱)

یعنی: «حدیث چهاردهم، ابوحمزه گفت از ابوعبدالله‌جعفربن محمّد (امام صادق) - علیه السلام - شنیدم که می‌گفت: از نوشتن گناهان شیعه، قلم برداشته شده است (هرگناهی کنند به حساب نمی‌آید!) بدان سبب که در حفظ و ولایت خدا هستند»!

اوّلاً این حدیث در سندش «انقطاع» وجود دارد زیرا صدوق آن را از شیخ خود (محمّدبن حسن بن احمدبن ولید) شنیده و او از مُفَضَّل، به نقل از ابوحمزه گزارش کرده است و میان استاد صدوق و ابوحمزه که از یاران امام صادق(ع) بوده افراد دیگری باید باشند که ذکر همهٔ آنها نیامده است.

ثانیاً متن حدیث مورد اشکال است زیرا اگر ادّعا کنیم که شیعیان بدلیل حفظ خداوند، هرگز دچار گناه نمی‌شوند. این ادّعا مخالف با امر مشهود و محسوس است! و چنانچه بگوییم آنان به گناه مبتلا می‌گردند ولی قلم ازگناهانشان برداشته

---

۱. صفات الشیعة و فضائل الشیعة، اثر شیخ صدوق، ص ۱۳، از انتشارات کتابخانهٔ شمس (تهران).

شده است! این قول با قرآن کریم نمی‌سازد که می‌فرماید: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ** (یٰس /۱۲) «ما خود مردگان را زنده می‌کنیم و کارهایی که پیش فرستادند و آثارشان را می‌نویسیم». علاوه براین، چنین احادیثی، مایهٔ جرأت ورزیدن برگناه در میان شیعیان می‌شود و با «حکمت شرع» موافقت ندارد.

۹- در کتاب «**عِقابُ الأعمال**» اثر شیخ صدوق آمده است:

حَدَّثَنی محمّدُبنُ الحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قالَ حَدَّثَنی محمّدُبنُ الحَسَنِ الصَفّارُ عَن أحْمَدَبْنِ أبی عبدِاللّهِ البرقیُّ قالَ فی رِوايَةِ إسحاقَبْنِ عَمّارٍ عن أبی عَبْدِاللّـهِ عليه السَّلامُ قالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَضَتْ لَهُ جُمُعَةٌ لَمْ يَقْرَأْ فيها «قُل هُوَاللّهُ أحَدٌ» ثُمَّ ماتَ، ماتَ علىٰ دينِ أبی لَهَبٍ[۱]!

یعنی: «محمّدبن حسن -که خدا از او خشنود باد - مرا حدیث کرد، گفت محمّدبن حسن صفّار مرا حدیث کرد از احمدبن ابی‌عبدالله برقی گفت در روایت اسحاق بن‌عمّار از ابوعبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنیدم که می‌گفت هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن مدت، سورهٔ «قل هو الله أحد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابی‌لهب (عموی پیامبر ص که ایمان نیاورد) مُرده است»!

این حدیث به اجماع امّت اسلام (از شیعه و سنّی) باطل است زیرا هر هفته یکبار خواندنِ سورهٔ توحید، برمسلمانان واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش، برآئین ابی‌لهب بمیرد!

۱۰- در کتاب «**عيونُ أخبارِ الرِّضا**» اثر شیخ صدوق آمده است:

و بِهٰذَا الإسنادِ قالَ قالَ رسولُ‌اللّهِ - صلّی اللهعليهو آله - يا عَلِيُّ إنَّ اللّهَ تعالىٰ قَدْ غَفَرَ لَكَ و لِأَهْلِكَ و لِشيعَتِكَ و مُحِبّی شيعَتِكَ و مُحِبّی مُـحِبّی شـيعَتِک...[۲] **الحديث.**

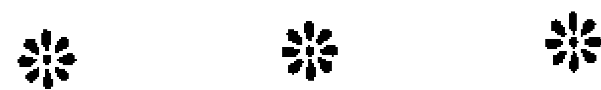
یعنی: «با این اسناد (که قبلاً ذکرش گذشت) پیامبر خدا(ص) فرمود: ای علی،

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، اثر شیخ صدوق، ص ۵۱۰، از انتشارات اخلاق (قم).
۲. عیون أخبارالرضا، اثر شیخ صدوق، چاپ سنگی، ص ۲۱۱.

همانا خداوند متعال تو را آمرزید و خاندانت و پیروانت و دوستان پیروانت و دوستانِ دوستانِ پیروانت (همگی را آمرزید)»!

در این حدیث چنانکه ملاحظه می‌کنید مبالغه‌ای شگفت صورت گرفته است، اِعلام می‌دارد که هر کس (هر چند کافر و ظالم و فاسق باشد) دوستانِ دوستانِ شیعیان را دوست بدارد نزد خدای سبحان آمرزیده می‌شود! بی‌شک این سخن، کلام نبوی(ص) نیست و دروغ آن‌چنان آشکار است که نیاز به بررسی سند ندارد.

این **ده نمونه** از احادیث کتب گوناگون شیخ صدوق، نقل و نقد شد تا خوانندگان ارجمند دریابند که در کتابهای مهمّ حدیث، چه اخبار نادرستی آمده است و اگر بخواهیم بدون قید و شرط، احادیث این کتاب‌ها را بپذیریم و مفتون بزرگی یا اشتهار نویسندگان آنها شویم، چه آسیب عظیمی به دین خدا وارد ساخته‌ایم.





محمّدباقر مجلسی و آثار وی

از قدمای محدّثین (که عمدهٔ ایشان شیخ کلینی و شیخ صدوق‌اند(۱)) چون

۱. البته شیخ **ابوجعفر طوسی** (متوفّیٰ در سال ۴۶۰ هـ ق) را نیز نباید از یاد برد که او را «شیخُ‌الطائفةِ الإمامیّة» شمرده‌اند و دو کتاب «**تهذیب الأحکام**» و «**الاستبصارُ فیمَا اختُلِفَ فیهِ مِنَ الأخبار**» از کتب اربعهٔ امامیّه را او فراهم آورده است و کتاب «**امالی**» شیخ در علم حدیث نیز در دسترس قرار دارد. شیخ، بیشتر فقیه بوده تا محدّث، چنانکه کتاب «**المبسوط**» اثر وی گواهی می‌دهد و همچنین کتاب «**مسائل الخلاف**» در فقه تطبیقی، نمایندهٔ فقاهت او شمرده می‌شود و از اینرو اهمیّت کلینی و ابن‌بابویه در حدیث بیشتر از او است و ما هم در میان قدمای محدّثین، آندو را برگزیدیم. با وجود این، خاطر نشان می‌سازیم که در خلال نقد احادیث مجلسی و شیخ حُرّ عاملی، روایات شیخ طوسی را در کتاب ما مکرّر ملاحظه می‌کنید که نقّادی شده‌اند. این هم ناگفته نماند که بزرگترین کتاب شیخ طوسی در حدیث یعنی «تهذیب الأحکام» مانند کتب دیگر حدیث از تحریف و خطا مصون نمانده است. شیخ **یوسف بحرانی** (صاحب کتاب الحدائق الناضرة) با آنکه خود از محدّثین و اخباریّون مشهور بشمار می‌آید، ناگزیر در کتاب «**لؤلؤةالبحرَیْن**» به این امر اذعان نموده و می‌نویسد: **و قدبَیَّنّا فی کتابِنَا الحَدائِقِ النّاضِرَةِ جملَةَ ماوَقَعَ لَهُ** (للشیخ‌الطوسی) **أیضاً مِنَ‌السَّهوِ والتَّحریفِ فی مُتونِ‌الأخبارِ و قَلَّما یَسْلَمُ خَبَرٌ مِنَ أخبارِالکتابِ المذکورِ** (أی تهذیب الأحکام) **من سهوٍ أوْ تحریفٍ فی سَنَدِهِ أوْ مَتْنِهِ** (لؤلؤة البحرین، ص ۶۵، چاپ مؤسسهٔ آل البیت). یعنی: «ما در کتاب (الحدائق الناضرة) جمله‌ای از خطاها و تحریفاتی را که برای شیخ طوسی در متون اخبار رخداده روشن کردیم و در حقیقت، اندکی از اخبار کتاب مذکور (یعنی تهذیب الأحکام) بلحاظ سند یا متن، از گزند سهو یا تحریف در امان مانده است». همچنین کتاب دیگر شیخ طوسی یعنی «الاستبصار» احادیث ضدّ و نقیضی را در بردارد بطوریکه علاّمه **ابوالحسن شعرانی** در کتاب «**اَلْمَدخَلُ الیٰ عَذْبِ الْمَنْهَل**» دربارهٔ آن می‌نویسد: «**یَشْمُلُ کتابُ الإسْتِبْصارِ عَلیٰ نحوِ ألفٍ و مِأتَیْ بابٍ و یُوجَدُ فی أکثرِ أبوابِهِ -إن لَم یَکُنْ (فی) جَمیعِها- حدیثٌ لا یُمکِنُ حَمْلُهُ علیٰ وَجهٍ یَجُوزُ صُدُورُهُ**

←

بگذریم به محدّثین متأخّر می‌رسیم و در میان آنها، **ملاّ محمّد باقر مجلسی** (متوفّیٰ در سال ۱۱۱۰ هجری قمری) را محدّثی برجسته و پرآوازه می‌یابیم که از ارکان شیعهٔ امامیّه در دورهٔ صفویّه شمرده می‌شود و محدّثین پس از وی، تحت تأثیر آثار او قرار گرفته‌اند. دربارهٔ شخصیّت مجلسی و آثارش در کتاب‌های تذکره، به تفصیل سخن گفته شده است و غالباً او را از اقطاب مذهب امامیّه و زنده کنندهٔ حدیث و خادم علوم اهل بیت(ع) معرّفی نموده‌اند. نویسندهٔ کتاب «**لؤلؤةُ البَحرین**» دربارهٔ مجلسی می‌نویسد:

هذا الشیخُ کانَ إمامَنا فی وَقْتِهِ فی عِلْمِ الحَدیثِ و سائِرِالعُلُومِ، شیخَ الإسلامِ بِدارِالسلطَنَةِ اصفهانَ، رئیساً فیها بِالرِّئاسَتَینِ الدِّینیّةِ و الدُّنْیَوِیَّةِ، إماماً فی الجُمُعَةِ و الجَماعَةِ، و هُوَ الَّذی رَوَّجَ الحَدیثَ و نَشَرَهُ لاسِیَّما فی دِیارِ العَجَمِیَّةِ و تَرْجَمَ لَهُمُ الأَحادیثَ العَرَبِیَّةَ بِأنْواعِها بِالفارسِیَّةِ[۱]...

یعنی: «این شیخ (محمّدباقر بن محمّد تقی مشهور به مجلسی) پیشوای ما در علم حدیث و دیگر دانشها در روزگار خود بشمار می‌رود. او در دارالسلطنهٔ اصفهان شیخ الإسلام بود و ریاست دینی و دنیوی را بر عهده داشت. در نمازهای جمعه و جماعت نیز امامت می‌کرد. او کسی است که حدیث را بویژه در دیار عجم منتشر ساخت و انواع احادیث را برای پارسی زبانان از عربی به پارسی ترجمه کرد...».

آثار مجلسی، متعدد است و از میان همهٔ آنها کتاب «**بِحارُالأنوارِ الجامِعَةُ لِدُرَرِ أخْبارِ الأَئِمَّةِ الأَطْهار(ع)**» از شهرت فراوانی برخوردار است و مرجع محدّثین و علاقمندان به حدیث فرقهٔ امامیّه بشمار می‌آید. مجلسی در این کتاب (که اخیراً در

→ **مِنْ أهلِ العِصْمَةِ - علیهم‌السلامُ - إلاّ بِتَکَلُّفٍ یَتَرجَّحُ علیهِ احْتِمالُ عَدَمِ صُدُورِهِ فی العقل!** (المَدْخَلُ إلیٰ عَذْبِ المَنْهَل، صص ۴۳ و ۴۴، چاپ باقری، قم). یعنی: «کتاب استبصار در حدود ۱۲۰۰ باب را در بردارد و در بیشتر ابوابش - اگر نگوییم در همه آنها - حدیثی موجود است که ممکن نیست آنرا به صورتی معنی کنیم که صدورش از سوی معصوم(ع) روا باشد مگر با تکلّف، بطوریکه نزد عقل احتمال صادر نشدنش ترجیح دارد»!

۱. لؤلؤة البحرین، اثر شیخ یوسف بحرانی، ص ۵۵، چاپ قم.

صدو ده مجلّد، تجدید چاپ شده است) از کتب قدماء و نیز معاصرانش بهره می‌گیرد و گاهی هم از برخی کتاب‌ها، حدیثی را نقل می‌کندکه مورد اعتماد خودش نیست! به عنوان نمونه در مجلد پنجاه و هفتم، حدیث غریبی از کتاب «**جامعُ الأخبار**» گزارش می‌نماید و سپس دربارهٔ آن می‌نویسد:

أوْرَدَها صاحِبُ الجامِعِ فأَوْرَدْتُها و لَمْ أَعْتَمِدْعَلَيْها(۱).

یعنی: «این حدیث را صاحب جامع الأخبار آورده است و من نیز آنرا آوردم ولی اعتماد بر آن ندارم»!

باز در همان مجلّد، خبر دیگری را از شیخ **صدوق** نقل می‌نماید و در پی آن می‌نویسد:

أقولُ: الخبرُ فی غایَةِ الغَرابَةِ و لا أعْتَمِدُ عَلَیْهِ لِعَدَمِ کَوْنِهِ مأخوذاً مِنْ أصلٍ مُعْتَبَرٍ و إنْ نُسِبَ إلَى الصَّدُوقِ رَه.(۲)

یعنی: «می‌گویم: این خبر در نهایت غرابت است و من اعتماد بر آن ندارم زیرا که از اصل معتبری گرفته نشده هر چند به صدوق - رَحِمَهُ‌اللّهُ - نسبت داده شده است»!

بنابراین، مجلسی برخلاف کلینی و ابن‌بابویه، بر آن نبوده که تنها احادیث صحیح و مورد اعتماد را در کتاب خود گردآورَد. وی بیشتر در صدد جمع اخبار در کتاب «بحارالأنوار» برآمده است از اینرو در کتاب مذکور علاوه بر اخبار صحیح و سودمند، احادیث دروغین و اخبار مجعول نیز به فراوانی یافت می‌شود و انتشار آنها در میان تودهٔ مردم، بدون تصریح به ساختگی بودنشان فرهنگ عامّه را آلوده می‌سازد و آنان را به خرافات و اساطیر و عقاید غلوآمیز پای‌بند می‌کند. توضیح و بیانی که مجلسی در ذیل برخی از اخبار غریب آورده هر چند گاهی مفید است ولی کافی نیست. بعلاوه، وی دربارهٔ اخبار بسیاری که به خطا، یا به غلو آمیخته شده

---

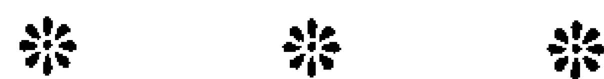
۱. بحارالأنوار، اثر محمّدباقر مجلسی، ج ۵۷، ص ۳۳۱ (چاپ جدید)، از انتشارات دارالکتب الإسلامیة.
۲. بحارالأنوار، ج۵۷، ص ۳۴۱.

سکوت نموده است. از اینرو «بحارالأنوار» به نقد گسترده و دقیقی نیاز دارد و کتاب مستقلّی در این باره باید نگاشت.(۱)

ملاّباقر مجلسی کتاب‌های متعدّدی به زبان فارسی نیز بنگارش درآورده که از آن جمله:

«حِلْیَةُ المتّقین» و **«عَینُ الحیٰوة»** و **حَیٰوةُالقلوب»** و **«حقُّ الیَقین»** و **«جَلاءُ العُیُون»** و **«زادُ المَعاد»** و جز اینها است.

ما در این‌جا به عنوان نمونه، به نقد **ده حدیث** از دو کتاب عربی و فارسی مجلسی (بِحارالأنوار و حِلْیَة المُتَّقین) می‌پردازیم تا خوانندگان ارجمند، خود حدیث مفصّل از این مجمل بخوانند.



---

۱. سید **محسن امین** عاملی در کتاب **أعیان الشیعة** (ج ۹، ص ۱۸۳) دربارهٔ مؤلفات مجلسی نوشته است: **لٰکن لا یَخفیٰ أنّ مؤلّفاتِه تَحتاجُ إلیٰ زیادةِ تهذیبٍ و ترتیبٍ، و قدحَوَتِ الغَثَّ و السَّمینَ. و بیاناتُهُ و توضیحاتُهُ و تفسیرُهُ للأحادیثِ و غیرُها کثیرٌ منهُ کانَ عَلیٰ وجْهِ الاستِعْجالِ المُوجِبِ قِلّةَ الفائِدَةِ و الوُقوعَ فِی الإشْتِباه.** یعنی: «مخفی نماند که آنچه (مجلسی) تألیف نموده به پاکسازی و ترتیب نیازمند است چرا که نادرست و درست را در بردارد و بسیاری از توضیحات و تفسیرهایش دربارهٔ احادیث و جز اینها، از روی شتاب صورت گرفته و موجب کمی فائده و افتادن در اشتباه شده است.»

۹

نقد آثار مجلسی

۱- مجلسی در کتاب «**بحارالأنوار**» روایت مفصّلی از امام صادق - علیه‌السّلام - دربارهٔ ولادت علی - علیه‌السّلام - در خانهٔ کعبه آورده است. در ضمن آن روایت می‌خوانیم که پس از تولّد علی(ع) و بازگشت مادرش به خانه، حضرت محمّد(ص) برای دیدن نوزاد تصمیم گرفت به خانهٔ ابوطالب رود و آنگاه:

دَخَلَ رَسُولُ اللهِ(ص) فَلَمّا دَخَلَ اهْتَزَّ لَهُ أميرُالمـؤمنينَ(ع) و ضَـحِکَ فـي وَجْهِهِ و قالَ: السَّلامُ عليکَ يا رَسُولَ اللّهِ و رحمةُ اللهِ و بَرَکاتُهُ. ثُمَّ تَنَحْنَحَ بِإِذْنِ اللّهِ تَعالىٰ و قالَ: بِسْمِ اللّه الرَّحْمٰنِ الرَّحيم. قَدْ أَفْلَحَ المُؤْمِنُونَ. الَّذينَ هُمْ فِی صَلوٰتِهِمْ خاشِعُونَ. إلىٰ آخِرِ الآياتِ. فَقالَ رَسُولُ اللّهِ(ص) قَدْ أَفْلَحُوا بِکَ و قَرَءَ تَمامَ الآياتِ إلىٰ قَوْلِهِ: أُولٰئِکَ هُمُ الوارِثُونَ. الَّذينَ يَرِثُونَ الفِرْدَوْسَ هُم فِيها خالِدُون. فَقالَ رَسُولُ اللّهِ(ص): أَنْتَ وَاللّهِ أميرُهُم[۱] الحَديث.

یعنی: «رسول خدا (ص) به خانهٔ (ابوطالب) وارد شد و چون بدانجا قدم نهاد

---

۱. بحارالأنوار، ج ۳۵، ص ۳۷و ۳۸. در رسالهٔ ساختگی «مکالمات حسنیّه» که بهمراه «حلیّةالمتقین» بچاپ رسیده، آمده است که علی‌علیه السلام هنگامی که از مادر زاده شد کتاب آدم و تورات موسیٰ و زبور داوود و انجیل عیسیٰ و قرآن مجید را از اوّل تا آخر خواند! (حلیّة المتقین مکالمات حسنیّه - ص ۵۰۴ از انتشارات مطبوعاتی حسینی ۱۳۶۲).

امیر مؤمنان (که تازه تولّد یافته بود) به حرکت درآمد و در چهرهٔ او خندید و گفت: ای فرستادهٔ خدا، درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! سپس به اذن خدای بزرگ صدائی از سینه‌اش برآورد و این آیات را خواند: **بسم‌الله الرحمٰن الرحیم. قد أفلح المؤمنون. الذین هم فی صلوٰتهم خاشعون... تا پایان آیات**. رسول خدا(ص) به او فرمود: مؤمنان بسبب تو رستگار می‌شوند. سپس علی(ع) تمام آیات سورهٔ مؤمنون تا أولٰئک هم الوارثون. الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون را قرائت نمود و رسول خدا(ص) بدو گفت: سوگند بخدا که تو امیر ایشان هستی...»!

بنابر مفاد این روایت، ده سال پیش از آنکه حضرت محمّدبن عبدالله(ص) به نبوّت رسد و در غار حِراء، قرآن بر او نازل شود، علی(ع) بهنگام نوزادی، قرآن خوانده و از آیات سورهٔ مؤمنون آگاه بوده است! با آنکه در خود قرآن تصریح شده که پیش از وحی، نه پیامبر از قرآن اطلاعی داشته است و نه قوم وی! چنانکه می‌فرماید:

تِلْکَ مِنْ أنْباءِ الغَیْبِ نُوحِیها إلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أنْتَ و لا قومُکَ مِنْ قَبْلِ هٰذا... (هود/ ۴۹)

یعنی: «اینها از خبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم، پیش از این، نه تو آنها را می‌دانستی و نه قومت»

باز در قرآن می‌فرماید:

و کَذٰلِکَ أوْحَیْنا إلیکَ رُوحاً مِنْ أمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِي مَا الکِتابُ و لاَالإیمانُ... (الشّوریٰ /۵۲)

یعنی: «اینچنین روحی را به فرمان خود بسوی تو با وحی فرستادیم، تو نمی‌دانستی که کتاب چیست و نه ایمان کدامست»! و همچنین می‌فرماید: **ما کُنْتَ تَرجُوا أن یُلْقیٰ إلیکَ الکتابُ إلاّرحمةً من رَبِّک** (القصص /۸۶) «تو امید نداشتی که این کتاب بسویت فرو فرستاده شود مگر آنکه رحمت خدایت چنین کرد». جایی که پیامبر ارجمند اسلام(ص) پیش از بعثت و نزول روح‌القدس، از کتاب خدا خبر

نداشت (و در غار حراء از نزول فرشتهٔ وحی دچار دهشت شد) چگونه علی(ع) در نوزادی قرآن خوانده است؟ آیا او پیش از رسول خدا(ص) به دریافت وحی نائل آمده است؟! آیا این افسانه، از جملهٔ اخباری نیست که غالیان برای بزرگداشت مقام امیرمؤمنان(ع) ساخته‌اند؟! عجب آنکه در ذیل همین حدیث می‌خوانیم: **فَلَمّا كانَ مِنْ غَدٍ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ (ص) عَلىٰ فاطِمَةَ (بِنْتِ أسَدٍ) فَلَمّا بَصَرَ عليٌّ (ع) بِرَسُولِ اللهِ (ص) سَلَّمَ عَلَيْهِ و ضَحِكَ فی وجْهِهِ و أشارَ إليهِ أنْ خُذْني إليکَ و اسْقِني بِما سَقَيْتَني بالأمْسِ قالَ: فأخَذَهُ رَسُولُ اللهِ (ص) فَقالَتْ فاطِمَةُ: عَرَفَهُ و رَبِّ الكعْبَةِ قالَ فَلِكَلامِ فاطِمَةَ سُمِّيَ ذٰلِکَ اليَوْمُ يومَ عَرَفَةَ يعنی أنّ أميرَالمؤمنينَ (ع) عَرَفَ رَسُولَ الله (ص)** (بحار، ج ۳۵، ص ۳۸) یعنی: «چون فردا فرا رسید پیامبر خدا ص دوباره بر فاطمهٔ بنتِ اَسَد (مادر علیع) وارد شد و چون چشم علی (ع) بر پیامبر(ص) اوفتاد سلام کرد و در چهره‌اش بخندید و اشاره نمود که مرا در آغوش خود بگیر و از آنچه دیروز بمن نوشاندی (یعنی از آب دهانت!) امروز هم بنوشان. رسول خدا(ص) او را بَرگرفت و فاطمهٔ بنت اسد گفت سوگند بخدای کعبه که او را شناخت! و بخاطر سخن فاطمه، آنروز را روز عَرَفه نامیدند! یعنی امیر مؤمنان(ع) - پیامبر ص را شناخت»!

در حالیکه نزد مورّخان از جمله مسلّمات تاریخ است که روز «عَرَفه» پیش از تولّد علیع نامگذاری شده بود و در میان عرب مشهور و معروف بوده است.

۲- مجلسی در مجلّد چهل و یکم از کتاب «**بحارالأنوار**» چنین می‌نویسد:

أبوالفَتْحِ الحَفّارُ بِإسنادِهِ أنَّ عليّاً - عليه السلامُ - قالَ مازِلْتُ مَظْلُوماً مُذْ كُنْتُ! قيلَ لَهُ: عَرَفْنا ظُلْمَکَ فی كِبَرِکَ، فَما ظُلْمُکَ فی صِغَرِکَ؟! فَذَكَرَ أنَّ عَقيلاً كانَ بِهِ رَمَدٌ، فَكانَ لا يُذَرُّهُما حَتّىٰ يَبْدَؤُوا بي![1]

یعنی: «ابوالفتح حفّار به اِسناد خود آورده است که علی علیه‌السلام گفت: من تا

۱. بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۵.

عمر داشتم همواره مورد ستم قرار گرفته‌ام! گفته شد (ای امیرمؤمنان) ستمی را که در سنین بزرگی بر تو رفته است شناخته‌ایم ولی ظلمی که در کودکی بر تو شد چیست؟ پاسخ داد: عقیل (برادر بزرگترم) درد چشم داشت و هیچگاه بر دو چشمش دارو نمی‌ریختند مگر آنکه از من آغاز می‌کردند (برای راضی شدن او، نخست بر دیدگان من دارو می‌ریختند!)».

باید گفت که سازندهٔ این خبر، بسیار ناشی بوده است زیرا عقیل مدّت بیست سال از علی علیه السلام بزرگتر بود! و هیچگاه برای آنکه جوانی بیست‌ساله حاضر شود تا در چشمانش دارو بریزند، در دیدگان نوزادی شیرخوار دارو نمی‌ریزند. اینکار را اگر بکنند برای کودکان می‌کنند نه برای جوان عرب بیست ساله!

از اختلاف سنّ عقیل و علی علیه‌السلام در همان کتاب «بحارالأنوار» بدینصورت یاد شده است:

أنَّ مَوْلانا أميرَالمؤمنينَ - عليهِ السَّلامُ - كانَ أصْغَرَ وُلْدِ أبي‌طالبٍ. كانَ أصْغَرَ مِنْ جَعْفرٍ بِعَشْرِ سِنينَ و جعفرٌ أصْغَرُ من عقيلٍ بِعَشْرِ سِنينَ و عقيلٌ أصْغَرُ مِنْ طالبٍ بِعَشْرِ سِنينَ.[1]

یعنی: «همانا مولای ما امیر مؤمنان - علیه‌السلام - کوچکترین فرزندان ابوطالب بود. او از جعفر ده سال کوچکتر بود و جعفر از عقیل ده سال کوچک‌تر بود و عقیل از طالب ده سال کوچکتر بود». بنابراین، تفاوت سنّ عقیل و علی علیه‌السلام بیست سال بوده است.

۳- در کتب شیعیان و سنّیان روایت شده که خلیفهٔ دوّم (عُمَربن خطّاب) دختر علی علیه‌السلام یعنی: **اُمّ کلثوم** را به همسری برگزید و فرزندی بنام «**زیدبن عُمَر**»[2] از او پدید آمد. برخی از نویسندگان شیعه مانند **شیخ مفید**، این روایت را

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۱۰.

۲. در کتاب «**وسائل الشيعة**» اثر شیخ حُرّ عاملی، ضمن «کتاب المیراث» از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که: ماتَتْ اُمُّ كلثومٍ بِنْتُ عليٍّ عليه‌السلامُ و ابْنُها زيدُبنُ عُمَرَبنِ الخَطّابِ فی ساعةٍ واحِدَةٍ... (وسائل الشيعة، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۴۰۸) یعنی: «امّ کلثوم دختر علی علیه‌السلام و پسرش زید فرزند عمربن

تضعیف کرده‌اند و سند آن را که از طریق سُنیّان رسیده تخطئه نموده‌اند ولی مجلسی در «**بحارالأنوار**» روایاتی از طریق شیعیان آورده که حکایت از صحّت آن ماجریٰ می‌کند و دربارهٔ انکار شیخ مفید می‌نویسد:

إنکارُ المُفیدِ - رَحِمَهُ اللّهُ - أصلَ الواقِعَةِ إنَّما هُوَ لِبَیانِ أنَّهُ لَمْ یَثْبُتْ ذٰلک مِنْ طَریقِهِمْ و إلاّ فَبَعْدَ وُرودِ ما مَرَّ من الأخْبارِ إنکارُ ذٰلِکَ عجیبٌ و قَدْ رَوَی الکُلینیُّ عن حَمیدِبْنِ زِیادٍ عن أبی سَماعَةَ عَن مُحَمّدِبنِ زیادٍ عن عبداللهِ بن سِنانٍ و معاویَةَ بنِ عَمّارٍ عن أبی عبدِاللهِ - علیه السلامُ - قالَ: إنَّ علیاً لَمّا تُوُفِّیَ عُمَرُ أتیٰ اُمَّ کُلْثُومٍ فانْطَلَقَ بِها إلیٰ بَیْتِهِ. و رُوِیَ نَحْوُ ذٰلِکَ عن محمّدِبْنِ یحییٰ و غَیرِهِ عن أحـمَدَبنِ محمدِبْنِ عیسیٰ، عن الحُسَیْنِ بْنِ سعیدٍ، عن النَضْرِبنِ سُوَیدٍ، عن هِشامِ بْنِ سالمٍ، عن سُلَیْمانَبْنِ خالدٍ عن أبی عبدِاللهِ علیهِالسّلامُ.[۱]

یعنی: «انکار شیخ مفید -که خدای رحمتش کند - دربارهٔ اصل واقعه (ازدواج خلیفه با امّ کلثوم) تنها مربوط به آنستکه این حادثه از طریق آنان (اهل سنّت) ثابت نمی‌شود وگرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیّه) گذشت انکاراین امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسلهٔ سند را می‌آورد) ازابوعبدالله صادق - علیه السلام -گزارش نموده که گفت: چون عُمَر وفات یافت، علی(ع) نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانهٔ خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق علیه‌السلام نیز گزارش شده است».

امّا موضوع عجیب آنستکه مجلسی در مجلّد ۴۲ بحارالأنوار روایتی از امام صادق(ع) آورده که این ازدواج را به صورت غریبی توجیه می‌کند! وآن روایت بسی نامعقول وباورنکردنی است .

متن آن روایت با سندش درکتاب بحار، چنین آمده است:

الصَفّارُ عن أبی بَصیرٍ، عن جُـذْعانَبْنِ نَـصْرٍ، عـن مـحمّدِبنِ مَسْـعَدَةَ، عـن

خطّاب در یک زمان (مقارن با یکدیگر) مُردند...».

۱. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۹.

محمّدِبنِ حمويَةَبْنِ إسماعيلَ، عن أبی‌عبدِاللهِ الرَّبيبیِّ، عن عُمَرَبنِ اُذَيْنَةَ قالَ قيلَ لِأبی عبدِاللهِ - عليه‌السلامُ - إنَّ الناسَ يَحْتَجُّوْنَ عَلَينا و يَقُولُونَ: إنَّ أميرَالمؤمنينَ (ع) زَوَّجَ فُلاناً ابْنَتَهُ اُمَّ كُلْثومٍ. و كانَ مُتَّكِئاً فَجَلَسَ و قالَ: أيَقُولُونَ ذٰلِكَ؟ إنَّ قوماً يَزْعَمُونَ ذٰلِكَ لاَ يَهْتَدُونَ إلیٰ سَواءِ السَّبيلِ. سُبحانَ اللّهِ مَا كانَ يَقْدِرُ أميرُالمؤمنينَ (ع) أنْ يَحُولَ بَيْنَهُ و بَيْنَها فَيُنْقِذَها؟! كَذَبُوا و لَمْ‌يَكُنْ ما قالُوا. إنَّ فُلاناً خَطَبَ إلیٰ علیٍّ - عليه‌السلامُ - بِنْتَهُ اُمَّ كلثومٍ فَأبیٰ علیٌّ - عليه‌السلامُ - فَقالَ لِلْعَبّاسِ: وَاللّهِ لَئِنْ لَمْ تُزَوِّجْني لأَنْتَزِعَنَّ مِنْكَ السِقايَةَ و زَمْزَمَ! فَأتی العبّاسُ عَلِيّاً فَكَلَّمَهُ فأبیٰ عَلَيهِ، فَألَحَّ العبّاسُ، فَلَمّا رَأیٰ أميرُالمؤمنينَ - عليه‌السلامُ - مَشَقَّةَ كَلامِ الرَّجُلِ عَلَی العَبّاسِ و أنَّهُ سَيَفْعَلُ بِالسِّقايَةِ ما قالَ أرْسَلَ أميرُالمؤمنينَ (ع) إلیٰ جِنِيَّةٍ مِنْ أهلِ نَجْرانَ يَهُودِيَّةٍ يُقالُ لَها سَحيفَةُ بِنْتُ جَريريَّةٍ فَأمَرَها فَتَمَثَّلَتْ فی مِثالِ اُمِّ كلثومٍ و حَجَبَتِ الأبْصارُ عَنْ اُمِّ كلثومٍ و بَعَثَ بِها إلَی الرَّجُلِ، فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ حَتّیٰ أنَّهُ اسْتَرابَ بِها يَوْماً فَقالَ: ما فِی الأرضِ أهلَ بيتٍ أسْحَرُ مِنْ بَني هاشِمٍ. ثُمَّ أرادَ أن يُظْهِرَ ذٰلِكَ لِلنّاسِ فَقُتِلَ و حَوَتِ الميراثَ وَ انْصَرَفَتْ إلیٰ نَجْرانَ و أظْهَرَ أميرُالمؤمنينَ (ع) أمَّ كلثومٍ![1]

یعنی: «صفّار از ابی‌بصیر از جُذعان بن نَصْر از محمّد بن مَسْعَدَه از محمّد بن حموية بن اسماعیل، از ابی عبدالله ربیبی از عمربن بن اُذَیْنَه، روایت کرده است که گفت: به ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - گفتم مردم بر ضدّ ما دلیل می‌آورند و می‌گویند: امیرمؤمنان(ع) دخترش امّ کلثوم را به همسری فلانکس (عمربن‌خطّاب) در آورد. امام صادق که دراین هنگام تکیه زده بود نشست و گفت: آیا چنین می‌گویند؟ گروهی که اینگونه گمان می‌کنند به راه راست هدایت نشده‌اند. سبحان‌الله! آیا امیرمؤمنان(ع) توانایی نداشت که میان او و دخترش مانع شود و دختر خود را نجات دهد؟ دروغ گفتند و چنین چیزی نبوده است که آنها گفته‌اند.

۱. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۸۸.

فلانکس (خلیفه) دختر امیرمؤمنان(ع) امّ‌کلثوم را از او خواستگاری کرد و علی(ع) از دادن دخترش خودداری ورزید. آنگاه (خلیفه) به عبّاس (عموی علی ع) گفت: سوگند بخداکه اگر دختر علی را به همسری من در نیاوری مقام آب‌رسانی به حُجّاج و سرپرستی زمزم را از تو می‌گیرم. عبّاس بسوی علی(ع) آمد و با وی مذاکره نمود. علی(ع) باز هم از دادن دخترش به خلیفه خودداری ورزید. عبّاس در این باره اصرار کرد و امیر مؤمنان (ع) چون دید که سخن خلیفه بر عبّاس دشوار آمده و کاری راکه خلیفه دربارهٔ آب‌رسانی به حُجّاج، گفته بود انجام خواهد داد به سوی زنی از جنّی‌های نجران که او را سَحیفه دختر جریریّه می‌گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت امّ‌کلثوم درآید و امّ‌کلثوم از نظرها پنهان شد و علی(ع) آن زنِ جنّی را به سوی خلیفه فرستاد و مدّتی نزد وی بود تا اینکه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنی‌هاشم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کند ولی کشته شد و آن زنِ جنّی، میراث او را گرفته به نَجْران بازگشت و امیرمؤمنان(ع) امّ‌کلثوم را آشکار ساخت.»!

اوّلاً" در سند این افسانهٔ خرافی، نام افراد مجهولی مانند جذعان بن‌نصر و محمّدبن‌مَسْعَدَه و محمّدبن حمویه دیده می‌شود و از اینرو اعتبار روایت بلحاظ سند، مخدوش می‌گردد.

ثانیاً باید پرسید که آیا جنّیان می‌توانند با آدمیان ازدواج کنند و از اینراه فرزندی (چون زیدبن‌عُمَر) پدید آید؟! آیا جایز است که امام متقیان(ع) بخاطر مقام آب‌رسانیِ عبّاس، نیرنگ بکار بَرَد و جنّی را بصورت انسان درآورد تا خلیفه با وی زناشویی کند؟ بعلاوه اگر این روایت صحیح باشد که زن جنّی به نجران بازگشت و امّ‌کلثوم آشکار شد! پس چرا در روایات دیگر آمده که پس از قتل عُمَر، علی(ع) به خانهٔ خلیفه رفت و امّ‌کلثوم را به منزل خودش برد؟!

۴- بدتر از روایت مذکور، روایت دیگری است که مجلسی در مجلّد چهل و دوم «بحارالأنوار» آورده و می‌نویسد:

عليُّ بنُ ابراهيمَ، عن أبيهِ، عنِ ابْنِ أبى عُمَيْرٍ، عن هِشامِبْنِ سالمٍ و حَمّادٍ، عن زُرارَةَ عن أبى عبدِاللهِ - عليه‌السلامُ - فى تَزْويجِ اُمِّ‌كـلثومٍ فـقالَ: إنَّ ذٰلِکَ فَـرْجٌ غُصِبْناه![1]

یعنی: «علیّ‌بن ابراهیم از پدرش از ابن‌ابی‌عُمیر از هشام بن‌سالم و حـمّاد، از زرارَه از ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - دربـارهٔ بـه هـمسری درآوردن امّ‌کـلثوم روایت کرده است که امام صادق گفت: آن عورتی بود که از ما غصب کردند.»!

به نظر ما علی علیه‌السلام، بسیار غیورتر از آن بود که اجازه دهد کسی ناموس او را غصب کند بلکه ازدواج امّ‌کلثوم و خلیفه، با رضایت امّ‌کلثوم صورت گرفته است چنانکه برخی از مورّخان بدین امر تصریح نموده‌اند و در خود کتاب «**بحارالأنوار**» نیز آمده است که: **تارةً يُرْوىٰ أنَّهُ كانَ عَنِ اخْتِيارٍ وَ إيثارٍ**[2] یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است».

۵- مجلسی در مجلد چهل و دوّم از «**بحارالأنوار**» چنین می‌نویسد:

رُوِىَ عن مُحَمّدِبنِ سِنانٍ قالَ دَخَلْتُ عَلَى الصّادِقِ - عليه‌السَّلامُ - فَقالَ لي: مَنْ بِالْبابِ؟ قُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الصِّينِ! قالَ فَأدْخِلْهُ، فَلَمّا دَخَلَ قالَ لَهُ أبُوعبدِاللهِ(ع) هَلْ تَعرِفُونا بِالصّينِ؟ قالَ: نَعَمْ يا سَيِّدي. قالَ بِماذا تَعرِفُونَنا؟ قالَ يَاابْنَ رَسُولِ اللّهِ إنَّ عِنْدَنا شَجَرَةً تَحمِلُ كُلَّ سَنَةٍ وَرْداً يَتَلَوَّنُ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ فَإذاكانَ أوَّلُ النَّهارِ نَجِدُ مَكْتُوباً عليهِ: لا الٰهَ إلاّ اللّهُ، محمدٌ رَسُولُ اللّه، و إذاكانَ آخِرُ النَّهارِ فإنّا نَجِدُ مَكْتوباً عليه: لا إلٰهَ اِلاّ اللّهُ، عَلِيٌّ خليفةُ رَسُولِ اللّهِ.»![3]

یعنی: «از محمّدبن سِنان روایت شده که گفت بر امام صادق - علیه السلام - وارد شدم، به من گفت: چه کسی در آستانهٔ (خانهٔ ما) ایستاده است؟ گفتم: مردی است از اهل چین. گفت: او را داخل کن. پس چون آن مرد به خانه وارد شد، امام

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۶.
۲. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۷.
۳. بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۸.

صادق(ع) از او پرسید: آیا ما (خاندان پیامبر ع) را در چین می‌شناسید؟ آن مرد جواب داد: آری ای سرور من! گفت: به چه چیز ما را می‌شناسید؟ پاسخ داد: ای پسر رسول خدا، نزد ما درختی هست که هر ساله گُلی برمی‌آورد که رنگش روزی دوبار دگرگون می‌شود، چون آغاز روز آید ملاحظه می‌کنیم که بر آن نوشته شده: **لاإله الاّ الله. محمدٌ رسولُ الله.** و چون پایان روز فرا می‌رسد می‌بینیم که بر آن نوشته شده است: **لا إله الاّالله، علیٌّ خلیفةُ رسول الله.**».

اوّلاً این روایت، سلسله سندش بطور کامل معلوم نیست تا بلحاظ رجالِ حدیث، مورد نقد قرارگیرد ولی همان را وی اوّلش که محمّدبن سِنان باشد اعتماد ما را از روایت سلب می‌کند زیرا دربارهٔ وی اختلاف شده و گروهی از رجال شناسان او را مورد وثوق ندانسته‌اند[۱]. ابن الغضائری و نجاشی در شأن وی گفته‌اند: **إنَّهُ ضَعیفٌ غالٍ لا یُلْتَفَتُ إلَیْه**[۲]. «او در نقل حدیث ضعیف است و غلو می‌کند و نباید بدو اعتناء کرد». شیخ طوسی نیز وی را تضعیف نموده است. ابوعَمر وکَشّی هم در کتاب رجالش دربارهٔ وی می‌نویسد: **فإنَّهُ قالَ قَبْلَ مَوْتِهِ کُلَّما حَدَّثْتُکُم بِهِ لَمْ یَکُنْ لی سَماعٌ ولارِوایَةٌ إنَّما وَجَدْتُه**[۳]!

یعنی: «محمّدبن سنان، پیش از مرگش گفته است هر حدیثی که برای شما نقل کردم آن را ازکسی نشنیدم و از روایان نیز نقل نکرده‌ام فقط آنرا یافته‌ام»! پس حدیث چنین مردی در خور اعتماد نیست.

ثانیاً اگر درکشور چین گُلی با آن اوصاف هر ساله می‌روييد، حکایتش بر سر زبان‌ها می‌افتاد و آوازهٔ آن فراگیر می‌شد و هزاران تن در چین به تشیّع روی می‌آوردند و چه بسا آن گل (همچون چای چین) به نواحی دیگر بویژه کشورهای اسلامی صادر می‌شد! در حالیکه ابداً از این امور خبری در میان نبوده و نیست و

---

۱. و به اصطلاح علم رجال: «جارح بر معدِّل، مقدّم است».
۲. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۹۴.
۳. رجال کشّی (اختیار معرفةالرجال)، ص ۵۰۷، چاپ مشهد ۱۳۴۸.

بیشتر مردم چین اساساً مسلمان نیستند و اکثر قریب باتّفاق مسلمانان آندیار، بر مذهب اهل سنّت و جماعت‌اند که در اثر رفت و آمد بازرگانان سنّی بدانجا و تبلیغ آنان، به مذهب اهل سنّت روی آورده‌اند. پس این افسانه را نباید باور کرد.

۶- مجلسی در مجلد بیست‌و ششم از «**بحارالأنوار**» چنین می‌نویسد:

و من کتابِ القائِم لِلْفَضْلِ بنِ شاذانَ عن صالحِ‌بْنِ حَمْزَةَ، عَنِ الحسنِ بنِ عبدِاللهِ، عن أبی عبدِاللهِ - علیه‌السلامُ - قالَ قالَ أمیرُالمؤمنینَ علیه‌السلامُ عَلیٰ مِنْبَرِالکوفَةِ: وَاللّٰهِ إنّي لَدَیّانُ النّاسِ یومَ الدّینِ... و أَنَا صاحِبُ النَّشْرِ الأوَّلِ و النَّشرِ الآخِرِ... الحدیث[۱].

یعنی: «ازکتاب قائم اثر فضل بن شاذان نقل شده از صالح‌بن حمزه، از حسن‌بن عبدالله، از ابوعبدالله صادق علیه‌السلام که گفت: امیرمؤمنان علیه‌السلام دربالای منبر کوفه فرمود: سوگند بخدا که من پاداش دهندهٔ مردم در روز جزا هستم و من خداوندِ زندگی نخستین و زندگی باز پسین هستم...»!

دربارهٔ این حدیث باید گفت که:

اوّلاً برخی از راویانش به غلو متّهم‌اند و برخی دیگر مجهولند! مثلا" علاّمهٔ حلّی در «**خلاصة‌الأقوال**» دربارهٔ «حسن‌بن عبدالله» می‌نویسد: **یُرْمیٰ بِالغُلُوّ**[۲] یعنی «به او نسبت غلو داده می‌شود».

ثانیاً هرکس از دوران حکومت امیرمؤمنان(ع) درکوفه و اوضاع اجتماعی آنجا آگاهی داشته باشد بخوبی درمی‌یابد که این خبر، ساختگی و دروغست! زیرا درکوفه پایِ منبرِ علی‌علیه‌السلام مردمان متعصّب و خشکی (چون خوارج) نشسته بودند که هرگز تحمّل نمی‌کردند امام بگوید: «من خداوندِ زندگی نخستین و زندگی بازپسین هستم»! دروغ بودن این خبر از همین جا معلوم می‌شود که راویِ ناشی آن نمی‌گوید که علی علیه‌السّلام این سخنان را در خفاء و مثلا" به اصحاب سِرِّ خود

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۵۳.
۲. خلاصة‌الأقوال، ص ۳۳۴.

گفت بلکه ادّعا دارد امیرمؤمنان علیه‌السّلام بالای منبر کوفه آشکارا دم از اوصاف خدایی برای خود می‌زد!

پیدا است که این خبر، ساختهٔ غُلاة و دروغگویانی است که مولای متقیان(ع) دربارهٔ ایشان فرمود:

هَلَکَ فِیَّ رَجُلانِ، مُحِبٌّ غالٍ مُبْغِضٌ قالٍ[1].

«دو مرد در حقّ من به هلاکت رسیدند، یکی دوست غلو کننده و دیگری دشمنِ خصومت‌گر».

باز فرمود:

یَهْلِکُ فِیَّ رَجُلانِ، مُحِبٌّ مُفْرِطٌ و باهِتٌ مُفْتَرٍ[2].

«دو مرد دربارهٔ من هلاک می‌شوند، دوستی که زیاده‌روی کندو بهتان زننده‌ای که (برمن) دروغ بندد».

۷- مجلسی در مجلد بیست‌و ششم از «**بحارالأنوار**» حدیث غریبی را ازکتابی ناشناخته بدینصورت نقل می‌کند:

ذَکَرَ والِدي - رَحِمَهُاللّهُ - أنَّهُ رَأیٰ فی کتابٍ عَتیقٍ جَمَعَهُ بَعْضُ مُحَدِّثِی أصْحابِنا فی فضائِلِ أمیرِالمؤمنینَ - علیه‌السّلامُ - هٰذا الخَبَرَ وَ وَجَدْتُهُ أیضاً فی کتابٍ عَتیقٍ مُشْتَمِلٍ عَلیٰ أخبارٍ کثیرةٍ. قالَ رُوِیَ عن مُحَمَّدِبنِ صَدَقَةَ أنَّهُ قالَ: سَأَلَ أبُوذَرِ الغِفاریُّ سلمانَ الفارسِیَّ - رَضِیَ اللهُ عَنْهُما - یا أبا عَبْدِاللهِ ما مَعْرِفَةُ الإمامِ أمیرِالمؤمنینَ(ع) بِالنُّورانِیّةِ؟ قالَ یا جُنْدَبُ فامْضِ بِنا حَتّیٰ نَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِکَ قالَ فَأتَیْناهُ فَلَمْ نَجِدْهُ. قالَ فَانْتَظَرْناهُ حتّیٰ جاءَ قالَ - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ - ما جاءَ بِکُما؟ قالا جِئْناکَ یا أمیرَالمُؤمنینَ نَسْأَلُکَ عَنْ مَعْرِفَتِکَ بِالنُّورانِیَّةِ! قالَ - صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ - مَرْحَباً بِکُم مِنَ وَلِیَّیْنِ مُتَعاهَدَیْنِ لِدینِهِ لَسْتُمْ بِمُقَصِّرینَ، لَعَمْری إنَّ ذٰلِکَ الواجِبُ عَلیٰ کُلِّ مؤمنٍ و مؤمنةٍ. ثُمَّ قالَ - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ - یا سلمانُ و یا جُنْدَبُ قالا:

---

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شمارهٔ ۴۶۹، چاپ بیروت.

۲. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شمارهٔ ۴۶۹، چاپ بیروت.

لَبَّیْکَ یا أمیرَالمؤمنینَ! قالَ(ع) إنَّهُ لایَسْتَکْمِلُ أحدٌ الإیمانَ حَتّیٰ یعْرِفَنی کُنْهَ مَعْرفتي بِالنُّورانِیَّةِ فَإذا عَرَفَني بِهٰذِهِ المَعْرِفَةِ فَقِد امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلإیمانِ و شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإسلامِ و صارَ عارِفاً مُسْتَبْصِراً و مَنْ قَصَّرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذٰلِکَ فَهُوَ شاکٌّ و مُرْتابٌ! یا سلمانُ و یا جُندَبُ. قالاٰ لَبَّیْکَ یا أمیرَالمؤمنینَ! قالَ(ع) مَعْرِفَتي بِالنُّورانِیَّةِ مَعْرِفَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ و مَعْرِفَةُاللهِ عَزَّوَجلَّ مِعْرِفَتي بِالنُّورانِیَّةِ... یا سلمانُ و یا جُنْدَبُ. قالاٰ لَبَّیْکَ یا أمیرَالمُؤمنینَ! قالَ(ع) أنَا الَّذي حَمَلْتُ نُوحاً فِي السَّفِینَةِ بِأَمْرِ رَبِّي! و أَنَا الَّذی أخْرَجْتُ یُونُسَ مِنْ بَطْنِ الحُوتِ بِإذْنِ رَبّي! و أنَا الَّذی جاوَزْتُ موسَی بنَ عِمْرانَ الْبَحْرَ بِأمْرِ رَبّي! و أنَا الَّذی أخْرَجْتُ ابراهیمَ مِنَ النّارِ بِإذْنِ ربّي! و أنَاالّذی أجْرَیْتُ أنْهارَها و فَجَّرْتُ عُیُونَها و غَرَسْتُ أشْجارَها بِإذْنِ رَبّي... و أنَا الْخِضْرُ عالِمُ موسیٰ! و أَنَا مُعَلِّمُ سُلَیمانَ بْنِ داوُودَ! و أنَا ذُوالقَرْنَیْنِ! و أنَا قُدْرَةُ اللهِ عزَّوجَلَّ[۱]... الحدیث.

یعنی: «پدرم -که رحمت خدا بر او باد- گفت در کتابهای قدیمی که بوسیلهٔ برخی از محدّثین شیعه دربارهٔ فضائل امیرمؤمنان(ع) گردآوری شده، این خبر را دیده است و من نیز در کتابی کهن که اخبار بسیاری را در برداشت آن را یافتم. در آنجا نوشته بود از محمّدبن صدقه روایت شده که گفت ابوذر غفاری از سلمان پارسی پرسید: ای اباعبدالله، شناسایی امام امیر مؤمنان(ع) به نورانیّت کدامست؟ سلمان پاسخ داد: ای جُنْدَب (نام ابوذر بوده است)، باید نزد علی برویم و در این‌باره از او سؤال کنیم. هر دو رفتند و علی(ع) را نیافتند و گفتند که در انتظار وی می‌مانیم. تا آنکه علی - صلوات الله علیه - آمد و پرسید چه امری شما را بدینجا آورده است؟ گفتند ای امیرمؤمنان آمده‌ایم تا دربارهٔ شناسایی تو در مقام نورانیّت سؤال کنیم! علی - صلوات الله علیه - فرمود آفرین برشما دو دوست همپیمان در دیانت که در کار دین کوتاهی نمی‌کنید. بجان خودم سوگند که تحقیق از این امر بر هر

---

۱. بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۱و ۵و ۶.

مرد و زن مؤمنی واجب است سپس گفت: ای سلمان وای جُندب، گفتند بله ای امیرمؤمنان. فرمود: ایمان هیچکس به کمال نمی‌رسد تا به کُنْهِ معرفت من در مقام نورانیّت نائل شود و چون آن را شناخت خداوند دلِ او را در ایمان آزموده و سینه‌اش را برای اسلام گشوده و او عارفی شده که بصیرت یافته است و هر کس در اینراه کوتاهی ورزد، وی اهل شک و تردید است. ای سلمان و ای جندب، معرفت من به نورانیّت، معرفت خداوند عزّو جلّ به نورانیّت است و معرفت خداوند عزّوجل، معرفت من به نورانیّت است!... ای سلمان و ای جُندب، گفتند بله‌ای امیرمؤمنان. گفت منم کسی که به اذن خداوندم نوح را در کشتی حمل کردم! منم کسی که به اذن خداوندم یونس را از شکم نهنگ بیرون آوردم! منم کسی که به اذن خداوندم موسی‌بن عمران را از دریا گذراندم! منم کسی که به اذن خداوندم ابراهیم را از آتش بدر آوردم! منم کسی که به اذن خداوندم رودخانه‌ها را روان ساختم و چشمه سارهای زمین را شکافتم و درختان آن را نشاندم! من خضر دانشمندم که با موسیٰ همراه بود. من آموزگار سلیمان بن داوودم و من قدرت خداوند عزّوجل هستم...».! در بارهٔ این حدیث غریب باید گفت:

اوّلاً بلحاظ سند، مجلسی و پدرش این روایت را درکتابی قدیمی یافته‌اند که هیچ معلوم نیست مؤلف آن چه کسی بوده و از چه راهی این روایت بدو رسیده است؟! بعلاوه در سند روایت مذکور، انقطاع وجود دارد زیرا محمّدبن صدقه - راوی آن - با ابوذر و سلمان معاصر نبوده و معلوم نیست چگونه این روایت را از آندو نقل می‌کند؟! از این گذشته، ما درکتب رجال دو شخص به نام محمّدبن صدقه داریم. یکی محمّدبن صدقهٔ عبدی است که با امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) معاصر بوده و ابوعمر و کشّی او را «بَتْری مذهب» می‌داند و خود مجلسی هم وی را تضعیف می‌کند.(۱) دوّم محمّدبن صدقهٔ عنبری بصری است که با امام رضا(ع)

۱. تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۱۳۳.

معاصر بوده و شیخ طوسی و علامهٔ حلّی هر دو، او را از غُلاة معرفی نموده‌اند[۱]. پس ایندو تن، علاوه برآنکه فاصلهٔ زمانی با ابوذر و سلمان داشته‌اند، مورد وثوق همهٔ علمای امامیّه نیز نیستند و از اینرو سند روایت مذکور، مخدوش و بی‌اعتبار است. شگفت آنکه خود مجلسی هم بدان اعتماد ندارد! و هنگامی که تصمیم می‌گیرد این روایت را توجیه نماید می‌نویسد: **لَوْصَحَّ صُدُورُالخَبَرِ عَنْه علیهِ السَّلامُ لَاحْتَمَلَ أنْ یَکُونَ المُرادُ...**[۲]

یعنی: «اگر صدور این خبر از علی(ع) درست باشد احتمال دارد که مرادِ آنحضرت این بوده است که...»!

ثانیاً متن روایت مذکور، با قرآن مجید سازگار نیست زیرا قرآن کریم در آیات متعدّدی تصریح فرموده که پیامبر اسلام(ص) در عصر پیامبران پیشین نبوده و بر احوال آنان حضور و آگاهی نداشته است! چگونه می‌شود که علی علیه‌السلام این سِمَت را احرازکرده و از پیامبر اسلام(ص) سبقت گرفته است؟! قرآن می‌فرماید:

و ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إذْ نادَیْنا (القصص/۴۶) «تو (ای پیامبر) در جانب طور نبودی چون ندادردادیم»

و ما کُنْتَ بِجانِبِ الغَربِیِّ إذْ قَضَیْنا إلیٰ مُوسَی الأمْرَ و ما کُنْتَ مِنَ الشّاهِدِین (القصص /۴۴)

«تو (ای پیامبر) در جانب غربی (میقات موسیٰ) نبودی چون وحی بر موسیٰ را به انجام رساندیم و تو از شاهدان (آن صحنه) نبودی».

و ما کُنْتَ لَدَیْهِم إذْ یُلْقُونَ أقلامَهُم أیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ (آل عمران/۴۴).

«و تو (ای پیامبر) نزد ایشان نبودی آنگاه که قلم‌های خود را (به قصد قرعه) افکندند تا کدامیک مریم را سرپرستی کند»

بعلاوه معنای «**أنا قُدْرَةُاللّهِ عَزَّوجَل**» چیست؟ مگر قدرت، از صفات ذاتی حق

---

۱. تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۱۳۳.
۲. بحارالأنوار، ج ۲۶، صص ۷و ۸.

تعالیٰ بشمار نمی‌آید؟ و مگر کسی می‌تواند در مقام ذات، با خدای سبحان متّحد یا شریک شود؟! آیا ظاهر این کلمات، کفرآمیز به نظر نمی‌آید؟ و آیا غُلاة و علی‌اللّهی‌ها مخترع این سخنان نیستند؟!

۸- مجلسی در مجلد بیست‌و ششم از «**بحارالأنوار**» روایتی از ابوجعفر باقرعلیه‌السلام بدینصورت نقل کرده است:

عن احمدَبْنِ الحُسَیْنِ عن الأهوازِیِّ عن عُمَرَبنِ تَمیمٍ عن عَمّارِبْنِ مَرْوانَ عن أبی جعفرٍ علیه‌السَّلامُ قالَ: إنّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إذْ رَأَیْناهُ بِحَقیقَةِالإیمانِ و بِحَقیقَةِ النِّفاق.[۱]

یعنی: «از احمدبن‌حسین از اهوازی از عُمَربن تمیم از عمّاربن مروان از ابوجعفر باقر - علیه‌السّلام - روایت شده که گفت: ما هرگاه مردی را ببینیم می‌شناسیم که آیا حقّاً ایمان دارد یا براستی منافق است»!

این روایت نیز علاوه بر آنکه در سندش کسی مانند «عُمَربن تمیم» دیده می‌شود که ناشناخته و مجهول است با قرآن کریم نیز سازگاری ندارد زیرا در قرآن مجید بتصریح آمده است که پیامبر عالیقدر اسلام(ص) منافقان را نمی‌شناخته، چگونه امام(ع) بمحض دیدن مردی، می‌شناخته که او منافق است یا مؤمن؟!

در قرآن ضمن سورهٔ شریفهٔ توبه می‌خوانیم:

و مِمَّنْ حَوْلَکُم مِنَ الأعْرابِ مُنافِقُونَ و مِنْ أهْلِ المَدینَةِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لاَ تَعْلَمُهُم نَحْنُ نَعْلَمُهُم (التوبة/۱۰۱)

یعنی: «در پیرامون شما از بادیه نشینان، کسانی منافقند و برخی از اهل مدینه نیز بر نفاق خوگرفته‌اند، تو (ای پیامبر) آنها را نمی‌شناسی و ما آنان را می‌شناسیم».

باز در قرآن مجید ضمن سورهٔ کریمهٔ بقره می‌خوانیم:

و مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الحَیٰوةِ الدُّنْیا و یُشْهِدُاللّهَ عَلیٰ ما فی قَلْبِهِ و هوَ

---

۱. بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۱۲۷.

أَلَدُّالخِصام (البقرة/۲۰۴).

یعنی: «از میان مردم کسی است که گفتارش دربارهٔ (بی‌اعتباری) زندگانی دنیا تو را به شگفت می‌افکند و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، ولی او (در باطن) سخت‌ترین دشمنان است».

پیدا است سخنی که با قرآن مخالفت داشته باشد از امام باقر(ع) صادر نشده و افتراء بر ایشان است.

۹- یکی از راه‌های شناخت احادیث ساختگی آنست که در خلال حدیث، وعدهٔ ثواب‌های عجیب و غریب و بسیار مبالغه‌آمیز دربارهٔ کاری سهل و آسان آمده باشد مانند آنچه مجلسی در کتاب «حِلْیَةُالمتقین» می‌نویسد که:

«از حضرت رسول - صلی الله‌علیه‌و آله و سلّم - منقول است که هر که بپای خود برود بخانهٔ خویشان به دیدن ایشان یا برای آنکه مالی به ایشان برساند، حقتعالیٰ ثواب صد شهید او راکرامت فرماید و به عدد هر گامی بردارد چهل هزار حسنه در نامهٔ اعمالش نوشته شود و چهل هزار گناه محو شود و چهل هزار درجه برای او در بهشت بلند شود و چنان باشد که صد سال عبادت خدا به اخلاص کرده باشد[۱]»!

با این حساب، شهیدان راه خدا بسیار زیان کرده‌اند! زیرا اگر بجای رفتن به میدان جهاد و شهادت، مثلا" بسوی خانهٔ خاله و عمّهٔ خویش رهسپار می‌شدند هر بار، دویست برابر بیشتر از ثواب شهادت، بهره می‌بردند!

آیا چنین روایت غلوآمیزی، ساختگی و مجعول نیست؟!

۱۰- باز مجلسی ضمن همان کتاب دربارهٔ ثواب سنگهایی که در بیابانهای نجف افتاده و می‌توان از آنها انگشتری ساخت و بردست کرد، می‌نویسد:

حضرت صادق(ع) فرمود: «آن دُرّی که در نجف‌اشرف، خدا ظاهر می‌سازد

---

۱. حلیةالمتقین، ص ۱۹۳، چاپ تهران، چاپ مطبوعاتی حسینی ۱۳۶۲.

بدرستی که هر که آن را دست کند به هر نظر کردنی به آن، خداوند عالمیان زیارتی یا حَجّی یا عُمره‌ای در نامهٔ اعمال او بنویسد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و اگر خدا رحم نمی‌کرد بر شیعیان ما،هر آینه هر نگین از آن، به قیمت بسیار می‌رسید و لیکن خدا ارزان کرده است برای ایشان که توانگر و فقیر ایشان توانند در دست کرد».[۱]

آیا ثواب پیغمبران خدا آن اندازه ارزان است که با نگاه کردن به قطعه سنگی برابری می‌کند؟!

تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل!



---

۱. حلیة‌المتقین، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۰

حُرّ عامِلی و آثار وی

از جملهٔ محدّثین اخیر که آوازه‌ای بسیار در علم حدیث دارد، شیخ محمّدبن حسن حُرّ عاملی (متوفّیٰ در سال ۱۱۰۴ هجری قمری) را باید نام برد که کتاب مشهور وی «**وسائل الشیعة**» مرجع فقهای پس از او، در رأی و فتویٰ قرار گرفته است. شیخ حُرّ در یکی از دهکده‌های جبل عامِل (در جنوب لبنان) زاده شد و در آندیار به تحصیل علوم دینی و فراگرفتن حدیث پرداخت. سپس مسافرت‌هایی به حجاز و عراق و ایران کرد و سرانجام در شهر مشهد اقامت گزید و در همانجا وفات کرد. شیخ حُرّ با ملّا **محمّدباقر مجلسی** معاصر بود و از او اجازهٔ روایت گرفت چنانکه مجلسی نیز از وی اجازهٔ نقل حدیث دریافت کرد. شرح احوال و ذکر آثار شیخ حُرّ در کتب تذکره آمده است و خود او نیز کتابی بنام «**أمَلُ الآمِل**» در احوال علمای جبل عامِل، تألیف کرده و دربارهٔ سوانح زندگی و آثار خودش نیز سخن گفته است. شیخ **یوسف بحرانی** درکتاب «**لؤلؤةُالبحرین**» از وی تجلیل نموده می‌نویسد او دانشمندی فاضل و محدّثی اخباری مسلک بود: **کانَ عالِماً فاضِلا" مُحَدِّثاً**

أخباريّاً[1]. حُرّ عاملی در ایران شهرت فراوانی یافت و از سوی پادشاه وقت، مقام «شیخُ الإسلام» و «قاضِی القُضاة» در خطّهٔ خراسان بدو تفویض شد. کتاب‌هایی که ما از این شیخ در اختیار داریم همه به روش علمای اخباری تألیف شده است و از جملهٔ آنها: کتاب «**الجواهِرُ السَّنِيَّة**» در احادیث قدسی و «**الفوائد الطوسيّة**» در مباحث گوناگون و «**الإيقاظُ مِنَ الهَجْعَة**» در موضوع رجعت و «**الإثْنا عَشَريّة**» در ردّ صوفیّه و «**الفصولُ المُهِمَّةُ فی أُصولِ الأئِمَّة**» را می‌توان نام برد. ولی بی‌تردید مهمترین کتاب شیخ حُرّ عاملی «**تفصيلُ وسائِلِ الشيعَةِ إلیٰ تحصيلِ مَسائِلِ الشَّريعَة**» شمرده می‌شود. شیخ حُرّ در این کتاب کوشیده تا احادیث کتب اربعهٔ امامیّه یعنی (کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار) را با روایات کتب دیگری در امر حدیث گردآورد ولی از میان احادیث این کتاب‌ها، آنچه را که با «**فروع مذهب امامیّه**» پیوند دارد جمع‌آوری کرده است و از این حیث با «**بحار مجلسی**» که محدود به فروع مذهب نیست و در مباحث گوناگون تألیف شده تفاوت دارد و لذا چنانکه گفتیم کتاب وسائل، از مراجع مهمّ فقهای امامیّه در رأی و فتویٰ به شمار می‌آید و محدّث مشهور، **میرزاحسین نوری** هم مستدرکی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده و در دسترس قرار دارد. شیخ حُرّ در کتاب اخیرش به روش اخباری‌های شیعه، معمولاً" همهٔ احادیث را می‌پذیرد و به بررسی اسناد و رجال حدیث نمی‌پردازد و بیشتر می‌کوشد تا مفاد احادیث را جمع یا توجیه کند و در اینکار از **شیخ ابوجعفر طوسی** بسیار تأثیر پذیرفته است بطوریکه غالباً به توجیهات شیخ طوسی استناد می‌نماید.

شیوهٔ کار و روش نگارش او حتّیٰ مورد قبول برخی از اخباری‌های معتدل امامیّه، مانند **شیخ یوسف بحرانی** قرار نگرفته است و از اینرو بحرانی در کتاب «**لؤلؤة البحرين**» در مورد تصانیف شیخ حُرّ می‌نویسد:

---

۱. لؤلؤة البحرين، ص ۷۶.

لاَ یَخْفیٰ إنَّهُ وَ إنْ کَثُرَتْ تَصانیفُهُ - قُدِّسَ سِرُّهُ - کَما ذُکِرَ إلاّ أنَّها خالِیَةٌ عَنِ التَّحْقیقِ وَ التَّحْبیرِ، تَحْتاجُ إلیٰ تَهْذیبٍ و تحریرٍ کَما لاَ یَخْفیٰ عَلیٰ مَنْ راجَعَها[1].

یعنی: «پوشیده نماند که مصنَّفات (شیخ حُرّ قُدِّسَ سِرُّهُ) هر چند بسیار است - همانگونه که ذکر شد - ولی خالی از تحقیق و زیبا نویسی می‌باشد و به پاکسازی و بازنویسی نیاز دارد چنانکه هرکس بدانها رجوع کند بر او پنهان نمی‌ماند».

ما پس از مجلسی، در میان محدّثین دوران‌های اخیر، شیخ حرّ عاملی را برگزیده‌ایم و به نقد احادیث او پرداخته‌ایم زیرا ملاحظه کردیم که بویژه کتاب بزرگ وی یعنی «**وسائل الشیعة**» اثر بسیاری در معاصرین ما بجای نهاده است بطوریکه اغلب فتاوای ایشان با عنوان‌های این کتاب، هماهنگی دارد. در اینجا مانند فصل‌های پیشین، **ده نمونه** از احادیث کتاب وسائل را می‌آوریم و نشان می‌دهیم که آن احادیث، غیرقابل اعتماد و ساختگی‌اند.



۱. لؤلؤة البحرین، ص ۸۰.

۱۱

نقد احادیث وسائل الشیعة

۱- شیخ حُرّ عاملی در «کتابُ الطهارة» از **وسائل الشیعة** روایت عجیبی آورده است بدینصورت که می‌نویسد:

محمّدُبنُ الحَسَنِ الطُّوسِیُّ - رَضِیَ اللّهُ عنه - بإسنادِهِ عن محمّدِبنِ أحْمَدَبْنِ یَحیْیٰ، عن یَعْقُوبَ‌بْنِ یَزیدَ عنِ ابْنِ أبِی عُمَیْرٍ، عن داوُودَ بنِ فَرْقَدٍ عن أبی عبدِاللهِ - علیهِ السّلامُ - قالَ کانَ بَنُو إسرائیلَ إذا أصابَ أحَدَهُمْ قَطْرَةُ بولٍ قَرَضُوا لُحُومَهُم بِالْمَقاریضِ و قَدْ وَسَّعَ اللهُ علیکم بِأوْسَعَ ما بَینَ السّماءِ و الأرضِ و جَعَلَ لَکُمُ الماءَ طَهُوراً، فانْظُرُوا کَیْفَ تَکُونُون.[۱]

یعنی: «محمّدبن حسن **طوسی** - که خدا از او خشنود باد - به اسناد خود از محمّدبن احمدبن یحییٰ، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی‌عُمَیر، از داوودبن فرقَد از ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - روایت نموده که گفت: چون بر پیکر فردی از بنی‌اسرائیل قطره‌ای بول می‌رسید، آنان گوشتهای پیکرشان را با قیچی‌ها می‌چیدند! ولی خداوند کار طهارت شما (مسلمانان) را بیشتر از فاصلهٔ میان آسمان

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۷ (چاپ سنگی). و ج ۱، ص ۱۰۰ چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّة.

و زمین وسعت داده و آب را وسیلهٔ پاکی شما قرار داده است. پس بنگرید که شما چگونه (شکرگزار) می‌باشید»!

آیا چنین کاری در میان بنی‌اسرائیل مرسوم بوده است که بمحض چکیدن قطره بولی بر بدنشان - بجای شستن آن - پیکر خود را قیچی می‌کردند؟! (بیچاره کسانی که به بیماری سلسلةُ البول دچار بودند!) پس چگونه از این حکم دردناک، هیچ خبر و اثری در **تورات** دیده نمی‌شود؟! و آیا خداوند عادل و حکیم و مهربان برای پاک کردن یک آلودگی طبیعی، چنین حکمی را صادر می‌کند؟! و آیا برای نشان دادن سهولت احکام اسلام، لازمست به چنین دروغهایی متوسّل شد؟!

ساختگی بودن این حدیث و امثال آن، بقدری روشن است که به تحقیق در اسناد آنها نیاز نداریم.

۲- شیخ حُرّ عاملی در همان «کتابُ الطهارة» از **وسائل الشیعة** روایتی آورده که بر «**نجس بودن آهن**» دلالت دارد! صورت روایت مزبور چنین است:

و بِالاسناد عن عَمّارٍ عن أبی عبدِاللهِ - علیه‌السلام - فی الرَّجُلِ إذا قَصَّ أظْفارَهُ بِالْحَدیدِ أوْ جَزَّ شَعْرَهُ أوْ حَلَقَ قَفاهُ فَإنَّ عَلَیهِ أنْ یَمْسَحَهُ بِالْماءِ قَبلَ أنْ یُصَلِّیَ؟ سَأل: فَإنْ صَلّیٰ و لَمْ یَمْسَحْ مِنْ ذٰلِکَ بِالماءِ؟ قالَ - علیهِ‌السَّلامُ -: یُعیدُالصَّلوٰةَ لِأنَّ الحَدیدَ نَجِسٌ و قالَ لِأنَّ الحَدیدَ لِباسُ أهلِ النّارِ و الذَّهَبَ لِباسُ أهْلِ الجَنَّة.[1]

یعنی: «محمّدبن حسن (**شیخ طوسی**) به اِسناد خود از عمّار از ابی‌عبدالله صادق - علیه‌السلام - روایت کرده که عمّار دربارهٔ مردی از امام سؤال کرد که چون ناخن‌های خویش را با آهن (قیچی آهنین) بچیند یا مویش را قطع کند یا پشت سرش را بتراشد، آیا وظیفه دارد پیش از آنکه نماز گزارد، آنجا را با آب بشوید؟ و پرسید که اگر آن مرد نماز گزارَد ولی جایگاه‌های مذکور را با آب نشسته باشد، چه

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۹۴ (چاپ سنگی). و ج ۱، ص ۲۰۴ چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّة.

باید بکند؟ امام صادق(ع) پاسخ داد: وی نماز را اعاده کند (دوباره بخواند) زیرا که **آهن نجس است** و گفت: زیرا که آهن، لباس دوزخیان و طلا، جامهٔ بهشتیان است»!

این حکم (نجاست آهن) و لزوم اعادهٔ نماز، برخلاف اجماع علمای اسلام است. در قرآن کریم نیز آمده که مسلمانان در سفرهای جنگی، با سلاح (آهنین) نماز گزارند و نفرموده تا سلاحشان را بکنار خود نهند چنانکه می‌خوانیم:

و إذا كُنْتَ فيهِم فَأقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أسْلِحَتَهُم... (النّساء/۱۰۲)

یعنی: «و چون در میان یارانت بودی و برای ایشان نماز بپا داشتی، پس گروهی از آنان بهمراه تو به نماز برخیزند و **اسلحهٔ خود را برگیرند...**».

بنابراین کسی که مثلاً ناخن خود را با قیچی گرفت و سپس نماز خواند، لازم نیست نمازی راکه خوانده است اعاده کند زیرا که آهن، نجس و باطل کنندهٔ نماز نیست.

۳و ۴- شیخ حُرّ عاملی در «کتاب الصلوٰة» از **وسائل الشیعة** می‌نویسد:

محمّدُبنُ الحَسَنِ بِإسنادِهِ عَنْ أحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ عن ابنِ أبي نَصْرٍ عن ثَعْلَبَةَ بنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَيْسِرٍ عن أبي جعفرٍ - عليه‌السَّلامُ - قالَ: شَيْئانِ يُفْسِدُالناسُ بِهِما صَلوٰتَهُمْ، قَوْلُ الرَّجُلِ: تَبارَكَ اسْمُكَ و تَعالىٰ جَدُّكَ و لاإلٰهَ غَيْرُكَ، و إنَّما قالَتْهُ الجِنُّ بِجَهالَةٍ فَحَكَى اللّهُ عَنْهُم. و قَوْلُ الرَّجُلِ: السَّلامُ عَلَينا و عَلىٰ عِبادِاللّه الصّالِحين.[1]

یعنی: «محمّدبن حسن (**شیخ طوسی**) به اِسناد خود از احمدبن محمّد، از ابن‌ابی‌نَصْر، از ثَعْلَبَة بن میمون، از مَیْسِر از ابوجعفرباقر - علیه‌السلام - روایت کرده است که گفت: مردم باگفتن دو چیز، نماز خود را باطل می‌کنند! (یکی) سخن مردی که (در دعای افتتاح نمازش) گوید: **تَبارَكَ اسْمُكَ و تَعالىٰ جَدُّكَ و لا إلٰهَ غَيْرُكَ** (یعنی: خداوندا نام تو مبارک است و جلال و عظمت تو بلند است و معبودی جز تو

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۱۵ (چاپ سنگی) و ج ۶، ص ۱۰۰۰ چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّه.

نیست) و این سخنی است که جن‌ها از روی نادانی گفتند و خداوند (در قرآن) از ایشان حکایت نمود! و (دوّم) سخن مردی که (در تشهّدِ اوّلِ نماز خود) بگوید: **السّلامُ علینا و علیٰ عبادِاللهِ الصالحین».**

در «**وسائل الشیعة**» روایت مزبور بصورت دیگری هم آمده است و می‌نویسد:

محمّدبنُ عَليّ بنِ الحُسَيْنِ قالَ قالَ‌الصادِقُ - علیه‌السلامُ - أفْسَدَ ابْنُ مَسْعُودٍ عَلَى النّاسِ صَلوٰتَهُم بِشَيْئَيْنِ، بِقَوْلِهِ: تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ و تَعالیٰ جَدُّکَ. فَهٰذا شيءٌ قالَتْهُ الجِنُّ بِجَهالَةٍ، فَحَکَى‌اللهُ عنها. و بقولِهِ: السَّلامُ علینا و عَلیٰ عِبادِاللّٰهِ الصالِحين فِي التَّشَهُّدِالأوَّل![1]

یعنی: «محمّدبن علیّ بن الحسین (شیخ صدوق) گفت که امام صادق - علیه‌السلام - گفته است: عبدالله بن مسعود (صحابی معروف) نماز مردم را با دو چیز باطل کرد: (یکی) با گفتن **تبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ و تَعالیٰ جَدُّکَ** که جنّیان از روی نادانی آن را گفتند و خداوند (در قرآن) از آنها حکایت نمود و (دوّم) با گفتن السّلام علینا و علیٰ عبادالله الصالحین، در تشهّدِ اوّل».

این هر دو روایت، بدون تردید غلط است زیرا عبارت «**تَعالیٰ جَدُّ رَبِّنا**» در قرآن کریم عبارتی نیست که خداوند سبحان از جنّیان نادان حکایت نموده باشد بلکه خدای متعال آن را به رسم تصدیق، از مؤمنان و موحّدان ایشان گزارش فرموده است که گفتند:

و أنَّهُ تَعالیٰ جَدُّرَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً و لا وَلَداً (الجنّ/۲)

یعنی: «همانا جلال و عظمت خداوند ما بس بلند است، او نه همسری اختیار کرده و نه فرزندی گرفته است».

امّا راویان نادان چنان پنداشته‌اند که واژهٔ «**جدّ**» در این آیهٔ شریفه بمعنای «**پدر بزرگ**»! بکار رفته است و جنّیان از روی نادانی آن را به خداوند نسبت داده‌اند! از

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۱۵ (چاپ سنگی) و ج ۶، ص ۱۰۰۱ چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّه.

اینرو اضافه کلمهٔ مذکور را به «رَبِّنا» جایز ندانسته‌اند و از قول امام(ع) گفتن آن را موجب بطلان نماز شمرده‌اند! در حالیکه مفسّران بزرگ شیعه و سنّی معنای صحیح واژهٔ مزبور را آورده‌اند و به عنوان نمونه شیخ **طَبْرِسی** در تفسیر «**جوامعُ الجامع**» می‌نویسد:

تَعالیٰ جَدُّرَبِّنا أیْ: تَعالیٰ جَلالُ رَبِّنا و عَظَمَتُهُ عَنِ اتِّخاذِ الصّاحِبَةِ و الْوَلَدِ. مِنْ قَوْلِکَ: جَدَّ فُلانٌ فی عَیْنِی إذا عَظُمَ [1]

می‌گوید: «**تَعالیٰ جَدُّرَبِّنا**» یعنی جلال و عظمت خداوند ما برتر از آنستکه همسر و فرزندی گیرد. از قبیل این سخن که گویی: **جَدَّ فُلانٌ فی عَیْنِی**. یعنی فلانکس در چشم من بزرگ آمد.».

از مؤیّدات این مطلب آنستکه در دعای توحیدی و معروف «**جوشن کبیر**» که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلّم - مروی است می‌خوانیم:

یا مَنْ تَبارَکَ اسْمُهُ، یا مَنْ تَعالیٰ جَدُّهُ، یا مَنْ لا إلٰهَ غَیْرُه[2]...

یعنی: «ای کسی که نام تو مبارک است، ای کسی که جلال و عظمت تو بس بلند است، ای کسی که جز تو معبودی نیست...».

بنابراین، آندو روایت ساختگی از جهل راویانش نسبت به زبان عرب ناشی شده است و با کتاب خداوند و دعای پیامبر(ص) مخالفت دارد.

۵- شیخ حُرّ عاملی در «کتاب التجارة» از **وسائل الشیعة** آورده است:

محمّدُبنُ إدْریسَ فی آخِرِ السَرائِرِ نقلا" مِنْ کتابِ جعفرِبنِ محمدِبْنِ سِنانٍ الدِهْقانِ، عن عُبَیدِاللهِ، عن دُرُسْتَ (بنِ أبی‌منصورٍ)، عن عَبْدِالحَمیدِبنِ أبِی العَلا، عن موسَی بنِ جعفرٍ علیه‌السَّلامُ عن آبائِهِ قالَ قالَ رسولُ اللّهِ - صلّی‌اللّه علیه‌وآله و سلّم - مَنِ انْهَمَکَ فِی طَلَبِ النَّحوِ سُلِبَ عَنْهُ الخُشُوعُ.[3]

---

۱. تفسیر جوامع الجامع، اثر طبرسی، ج ۴، ص ۳۷۱، چاپ دانشگاه تهران (۱۳۷۸ هـ ش).
۲. مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، بند ۷۶.
۳. وسائل الشیعة، ج ۲، کتاب التجارة، ص ۶۰۷ (چاپ سنگی). و ج ۱۲، ص ۲۴۶ چاپ اسلامیّه.

یعنی: «محمّدبن ادریس در آخر کتاب «**سَرائر**» از کتاب جعفربن محمّدبن سنان معروف به دهقان نقل کرده از عبیدالله، از **دُرُست** (بن أبی منصور) از عبدالحمیدبن ابی العلا، از موسی‌بن جعفر - علیه‌السلام - از پدرانش که رسول خدا - صلّی‌الله علیه وآله و سلّم -گفت: کسی که در جستجوی (دانش) نحو، بسیار کوشد فروتنی از او سلب می‌شود»!

این حدیث، ساختگی است زیرا علاوه بر اینکه **دُرُست‌بن ابی منصور**، واقفی مذهب بوده و روایتش پذیرفته نیست (چنانکه علاّمهٔ حلی و مامقانی بدان تصریح نموده‌اند[1]) **علم نحو** اساساً در زمان رسول خدا(ص) ناشناخته بود و به اتّفاق دانشمندان شیعه و سنّی، پس از دورهٔ رسول اکرم(ص) پدید آمد و از اینرو با صدور این حدیث، مخاطبان پیامبر(ص) بهیچوجه نمی‌فهمیدند که آنبزرگوار چه می‌گوید و از تلاش در فراگرفتن چه چیزی نهی می‌کند؟! با آنکه از رسول خدا(ص) رسیده است که فرمود: **إنّا مَعاشِرَ الأنبياءِ أُمِرْنا أنْ نُكَلِّمَ النّاسَ عَلىٰ قَدْرِعُقُولِهِمْ**[2]. یعنی: «ما گروه پیامبران فرمان یافته‌ایم که با مردم به اندازهٔ عقلشان سخن گوییم».

این هم ناگفته نماند که هر چند «**محمّدبن إدريس حلّى**» در آخر کتاب «سرائر» **بخشی از اخبار آحاد** را آورده است ولی به همهٔ آنها اعتماد نشان نمی‌دهد و برخی را صریحاً رد می‌کند[3] بویژه که در آغاز کتابش می‌گوید اخبار آحاد، بهیچوجه حجیّت ندارند تا آنجا که می‌نویسد:

لاأعْرُجُ عَلىٰ أخْبارِ الآحادِ فَهَلْ هَدَمَ الإسلامَ إلاّهِيَ؟![4]

یعنی: «من بر اخبار آحاد اعتماد نمی‌کنم، آیا اسلام را چیزی جز همین خبرهای واحد، ویران نموده است؟!».

پس چنین خبر واحدی که سندش بلحاظ علم رجال، اشکال دارد و متنش با

۱. خلاصة الأقوال، ص ۳۴۶ و تنقيح‌المقال، ج ۱، ص ۴۱۷.
۲. الأصول من الكافی، ج ۱، ص ۲۳.
۳. به کتاب «السرائر» اثر ابن ادریس حِلّی، ص ۴۷۷ چاپ قم (المطبعة العلميّة) نگاه کنید.
۴. السرائر، ص ۵.

تاریخ علم نحو نمی‌سازد، حتماً با مذاق خود محمّدبن ادریس نیز سازگار نیست.

۶- شیخ حُرّ عاملی در «کتاب الطهارة» از **وسائل الشیعة** می‌نویسد:

محمّدُبنُ یعقوبَ، عن مُحَمّدِبنِ یَحْییٰ، عن أحْمَدَبْنِ عیسیٰ، عن محمّدِبنِ اسماعیلَ بنِ بَزیعٍ، عن أبی إسماعیلَ السَّرّاجِ عن هارونَبْنِ خارِجَةَ، قالَ سَمِعْتُ أبا عَبدِالله - علیهِالسَّلامُ - یَقُولُ مَنْ دُفِنَ فِی الحَرَمِ أمِنَ مِنَ الفَزَعِ الأکْبَرِ! فَقُلْتُ لَهُ: مِنْ بَرِّ النّاسِ و فاجِرِهِمْ؟! قالَ مِنْ بَرِّ النّاسِ و فاجِرِهِمْ![1]

یعنی: «محمّدبن یعقوب (شیخ کلینی) از محمّدبن یحییٰ، از احمدبن محمّدبن عیسیٰ، از محمّدبن اسماعیل بزیع، از ابی‌اسماعیل سرّاج، از هارون بن خارجه روایت کرده است که گفت: از ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - شنیدم که می‌گفت: هر کس در حرم (خدا) دفن شود، از بزرگترین ترس (فَزَعِ قیامت) در امان است! (هارون بن خارجه گفت) از امام صادق(ع) پرسیدم: چه از مردم نیکوکارباشد و چه از بدکارانشان؟ پاسخ داد: چه از مردم نیکوکار باشد و چه از بدکارانشان.»!

این روایت با ده‌ها آیهٔ قرآن مخالفت دارد که در آنها تصریح شده است هر شخصی درگروِ اعمال خویش است و تنها سعی و عمل وی برایش کارساز خواهد بود مانند **کُلُّ آمْرِیءٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ** (الطّور /۲۱) و نیز: **لَیْسَ لِلإنسانِ إلاّ ما سَعیٰ** (النجم/۳۹) پس خاک و زمین، بدکاران را از فزع قیامت ایمن نمی‌سازد بلکه اعمال نیک است که موجب نجات و امنیّت ایشان خواهد شد چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها و هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُون. و مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِیالنّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إلاّ ما کُنْتُم تَعْمَلون (النّملّ /۸۹و ۹۰).

یعنی: «هر کس نیکی آوَرَد (پاداشی) بهتر، از آنِ اوست و ایشان در آنروز از ترس (فَزَعِ قیامت) در امان خواهند بود. و هر کس بدی آوَرَد، ایشان با چهرهٔ خویش در آتش سرنگون خواهند شد، آیا جز در برابر آنچه می‌کردید جزا می‌یابید؟»

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۲۰۳ (چاپ سنگی). و ج ۲، ص ۸۳۴، ج ۹، ص ۳۸۱ چاپ اسلامیّه.

چه بسیار بدکارانِ اُمَوی و نواصب (دشمنان ائمّه ع) که در حَرَم خدا (با توجّه به اینکه حرم، مساحت وسیعی دارد) دفن شده‌اند، آیا دفن آن فاجران و ستمگران از سوی یارانشان، موجب ایمنی آنها از حوادث ترسناک قیامت خواهد شد؟!

این روایت، امنیّت و آسودگی آخرت را امری اعتباری و بی‌ریشه نشان می‌دهد در حالیکه عذاب و ثواب و ترس و امنیّت اخروی، از نفسانیّات آدمی و اعمال انسان سرچشمه می‌گیرد نه از مکانی که در آن دفن شده است و بر این معنا، دلائل گوناگونی از قرآن و حدیث دلالت می‌نماید که در اینجا از آوردن آنها خودداری می‌ورزیم زیرا که مسئله برخردمندان و اهل درایت، روشن است.

۷ و ۸- شیخ حُرّ عاملی در «**وسائل الشیعة**» روایات متناقضی را نقل می‌نماید که قابل جمع نیستند و ناگزیر یکی از آندو باطل است. جالب آنکه راه علاج شیخ که غالباً حمل یکی از دو روایت به «**تقیّه**» است نیز گاهی کارآمد نیست. با وجود این شیخ حُرّ که مسلک اخباری دارد بهیچوجه حاضر نمی‌شود به بطلان یکی از دو حدیث اعتراف کند! در احادیث ذیل، نمونه‌ای از آن روایات را آورده‌ایم:

محمدُبنُ الحَسَنِ (الطوسیُّ) بإسنادِهِ عَنْ سَعْدِبْنِ عَبْدِاللـهِ، عَـنِ الحَسَـنِ‌بْنِ **عَلیّ‌بْنِ إبراهیمَ بْنِ محمّدٍ عَنْ جَدِّهِ ابراهیمَ بنِ محمّدٍ، انَّ محمّدَبْنَ عَبْدِالرَّحـمٰنِ الهَمَدانِیَّ کَتَبَ إلیٰ أبِی الحَسَنِ الثالِثِ - علیهِ السَّلامُ - یَسْأَلُهُ عَنِ الوُضُوءِ لِلصَّلوٰةِ فی غُسْلِ الجُمُعَةِ، فَکَتَبَ: لاوُضُوءَ لِلصَّلوٰةِ فی غُسْلِ یَوْمِ الجُمُعَةِ و لا غَیْرِه**[1].

یعنی: «محمّدبن حسن (**شیخ طوسی**) به اسناد خود از سعدبن عبدالله، از حسن‌بن علیّ بن ابراهیم بن‌محمّد، از نیای خود ابراهیم‌بن محمّد روایت کرده است که محمّدبن عبدالرحمٰن همدانی نامه‌ای به أبی‌الحسن سوّم (یعنی امام کاظم علیه‌السلام) نگاشت و از وی دربارهٔ وضوء گرفتن برای نماز پرسید در حالی که غسل جمعه انجام شده است. امام(ع) در پاسخ نوشت: با انجام غسل روز جمعه و

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۱۴۶. و ج ۱، ص ۵۱۳، چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّه.

غیر آن، وضوء برای نماز لازم نیست».

با وجود این روایت، شیخ حُرّ عاملی در ذیل آن می‌نویسد:

قالَ الکُلَیْنِیُّ و رُوِیَ أَنَّهُ لَیسَ شیءٌ مِنَ الغُسْلِ فیهِ وُضوءٌ إلاّ غُسْلَ یَوْمِ الجُمُعَةِ فإنَّ قَبْلَهُ وضوءٌ![۱]

یعنی: «کلینی گوید: روایت شده که هیچ غسلی نیست که بهمراه آن وضوء لازم باشد مگر غسل روز جمعه که پیش از آن وضوء باید گرفت».

پیدا است که روایت شیخ کلینی با حدیث شیخ طوسی سازگار نیست و هیچ یک را حمل بر تقیه نیز نتوان کرد زیرا که هیچکدام بافتاوای ائمهٔ اهل سنّت موافق نمی‌باشد چرا که تمام فقهای اربعه گفته‌اند جایی که لازم است وضوء گرفته شود، غسل کفایت نمی‌کند، چه غسل جمعه باشد یا غیر آن![۲]

۹ و ۱۰- شیخ حُرّ عاملی در «**وسائل الشیعة**» آورده است:

محمّدُبنُ یعقوبَ، عَنْ علیِّ بنِ إبراهیمَ، عن أبیهِ، عنِ ابْنِ أبی عُمَیْرٍ عن حَفْصِ بْنِ البَخْتَرِیِّ، عن جَمیلِ بْنِ دَرّاجٍ، عن أبی عَبْدِاللهِ - علیه‌السَّلامُ - فی زِیارَةِ القُبُورِ قالَ إنَّهُم یَأْنِسُونَ بِکُم فَإذا غِبْتُم عَنْهُمُ اسْتَوْحَشُوا[۳].

یعنی: «محمّدبن یعقوب (شیخ کُلینی)، از علیّ بن‌ابراهیم، از پدرش، از ابن أبی‌عُمَیْر، از حفص‌بن بَخْتَری، از جمیل بن درّاج از ابوعبدالله صادق -علیه‌السلام- روایت کرده که دربارهٔ زیارت قبور گفت: ایشان (مردگان قبور) با شما اُنس می‌گیرند و چون از آنان غایب شدید به وحشت می‌افتند»!

شیخ حُرّ عاملی در همان کتاب الطهارة از «وسائل الشیعة» روایت دیگری آورده بدینصورت:

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۱۴۶، و ج ۱، ص ۵۱۴، چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّه.

۲. در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسة» تألیف مُغنیه آورده است: «**والمذاهبُ الأربعةُ لم تفرق بین غسل الجنابة و غیره من الأغسال، من حیث عدم الاکتفاء به فیما یشترط به الوضوء**» و (الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۵۶، چاپ بیروت).

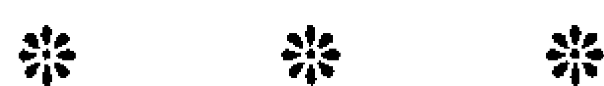
۳. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۲۱۰، و ج ۲، ص ۸۷۸، چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّه.

محمّدُبْنُ عليِّ بْنِ الحُسَيْنِ بإسنادِهِ عن صَفْوانَ بْنِ يَحْييٰ، قالَ قُلْتُ لأَبِي الحَسَنِ مُوسَىبْنِ جَعْفَرٍ - عليه السَّلامُ - بَلَغَني أنَّ المُؤْمِنَ إذا أتاهُ الزّائِرُ أنِسَ بِهِ فَإذَا انْصَرَفَ عَنْهُ اسْتَوْحَشَ! قالَ: لا يَسْتَوْحِشُ! (۱)

یعنی: «محمّدبن علیّ بن الحسین (شیخ صدوق)، به إسناد خود از صفوان بن یحییٰ روایت کرده که گفت من به أبیالحسن موسی بن جعفر - علیه‌السلام - گفتم: به من رسیده است که شخص مؤمن، چون زیارت کننده‌ای به سوی (قبرش) آید، با او اُنس می‌گیرد و همینکه زائرش برگردد به وحشت می‌افتد! گفت: به وحشت نمی‌افتد»!

می‌بینیم که راوی این حدیث، ظاهراً مضمون روایت امام صادق(ع) را برای فرزندش (امام کاظم ع) نقل کرده و با تکذیب ایشان روبرو شده است! آیا ممکن است ایندو روایتِ متناقض، هر دو صحیح باشند؟ یا امامان با اقوال یکدیگر مخالفت نموده باشند؟!

شیخ حُرّ عاملی که نمی‌خواهد حتّیٰ از روایات متناقض صرفنظر کند، در حلّ این مشکل چاره‌ای اندیشیده و در ذیل روایت کلینی می‌نویسد: **أقولُ هذا مخصوصٌ بِبَعْضِ الزّائرينَ دُونِ بَعْضٍ!** یعنی: «گویم که این امر (وحشت مردگان) ویژهٔ برخی از زیارت کنندگان ایشان است نه همهٔ آنها»! در صورتی که چنین تقسیمی در روایت نیامده و اگر توجیه مزبور درست بود لازم می‌آمد که امام کاظم(ع) آن را برای سائل بیان می‌نمود با اینکه ایشان روایت او را مطلقاً نفی فرمود. شگفتا از عالِمِ اخباری که به میل خود در روایت تصرّف می‌کند و چیزی را که در حدیث نیامده بدان می‌افزاید! شک نیست که لاأقل، یکی از دو روایت باطل است و می‌توان ادّعا نمود که هر دو حدیث، ساختگی است (یعنی اساساً مُردگان با زیارت‌کنندگان اُنس نمی‌گیرند!)



۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ص ۲۱۰، و ج ۲، ص ۸۷۸، چاپ ۲۰ جلدی مطبعهٔ اسلامیّه.

۱۲

نقد احادیث تفسیری

تفسیر قرآن کریم به لحاظ مرتبه، در میان علوم اسلامی در درجهٔ نخست قرار دارد. برای ورود در فنّ تفسیر، روشهای گوناگونی میان مسلمین متداول شده است. بهترین روش، «**تفسیر قرآن به وسیلهٔ خود قرآن**» است. یعنی هر مفسّری بکوشد تا اجمال یا ابهامی را که در آیه‌ای می‌یابد با کمک گرفتن از آیات دیگر، رفع کند و از اینراه مقصود حقیقی آیات را کشف نماید. این روش را پیامبر اکرم اسلام(ص) بنیانگذاری فرمود و همانگونه که در کتب تفسیر آورده‌اند واژهٔ «ظلم» در آیهٔ ۸۳ از سورهٔ انعام (**اَلَّذینَ آمَنُوا و لَمْ یَلْبَسُوا إیمانَهُمْ بِظُلْمٍ...**) را با کمک آیهٔ ۱۳ از سورهٔ لقمان (**إنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ**) به «شرک» تفسیر نمود.[۱] سیاق سورهٔ أنعام که از مناظرهٔ ابراهیم خلیل علیه‌السلام با مشرکان حکایت می‌کند نیز این تفسیر را تأیید می‌نماید. رسول خدا(ص) با اینکار، اُمّت خویش را به مقایسهٔ آیات با یکدیگر و فهم مقاصد آنها از این طریق، ارشاد فرمود.

امّا برخی از محدّثان شیعه که به «**أخباریگری**» متمایل بودند، راه دیگری را

---

۱. به تفسیر مجمع البیان اثر شیخ طبرسی و تفسیر جامع البیان اثر طبری، در ذیل آیهٔ ۸۳ از سورهٔ انعام نگاه کنید.

برای تفسیر قرآن در پیش گرفتند و آن «**تفسیر قرآن بوسیلهٔ روایات**» است یعنی در فهم آیات به روایاتی که در تفسیر از ائمّه علیهم‌السلام رسیده رجوع کرده‌اند و بطور مطلق بر آنها اعتماد نموده‌اند. این راه با یک اشکال اساسی روبرو می‌باشد و آن اینست که در «**احادیث متواتر**»[۱] از امامان(ع) وارد شده که احادیث ما را با قرآن بسنجید و حدیث‌های ناسازگار با آن را نپذیرید. بنابراین لازم می‌آید که حدیث را همواره، مفسّر قرآن نشماریم بلکه صحّت و سُقم آن را با قرآن ارزیابی کنیم بعلاوه معلوم می‌گردد که قرآن بشرط تدبّر، فهمیده می‌شود و گرنه چگونه می‌توان آن را میزان تشخیص برای احادیث درست از نادرست قرار داد؟! بعبارت دیگر: فهم این امر که فلان حدیث موافق با قرآن است یا نه؟ فرع بر آنست که قرآن فهمیده شود.

در خود قرآن کریم نیز با تأکید به «تدبّر در قرآن» سفارش شده است چنانکه می‌فرماید: **کتابٌ أنْزَلْناهُ إلَیکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ و لِیَتَذکَّرَ أُوْلُوا الألْباب** (ص /۲۹) و نیز: **أفَلایَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ أمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أقْفالُها** (محمّد /۲۴) و نیز: **أفَلایَتَدَبَّرُونَ القُرْآنَ و لَوْکانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً** (النّساء /۸۳) و نیز: **أفَلَمْ یَدَّبَّروا القَوْلَ أمْ جاءَهُم مالَمْ یَأتِ آباءَهُمُ الأوَّلین** (المؤمنون /۶۸)...

با اینهمه، بنابر سلیقهٔ «اخباریگری» جمعی از محدّثین امامیّه به گردآوری احادیث تفسیری از صحیح و ناصحیح پرداختند و کتب «تفسیر قرآن بوسیلهٔ روایات» را تدوین کردند که از جملهٔ آنها: **تفسیر علیّ بن‌ابراهیم قمّی و تفسیر محمّدبن مسعود عیّاشی** و تفسیر «**برهان**» اثر سیدهاشم بحرانی و تفسیر «**وافی**» اثر فیض کاشانی را می‌توان نام برد. در این فصل، ما **ده نمونه** از احادیث تفسیری راکه در این کتابها آمده است نقد می‌کنیم و مخالفت آنها را با متن قرآن توضیح می‌دهیم. متأسفانه اینگونه احادیث درکتب مذکور بفراوانی یافت می‌شوند.

۱- در تفسیر «**علیّ بن‌ابراهیم قمّی**» ذیل آیهٔ **إنَّ اللّهَ لایَسْتَحْیِی أن یَضْرِبَ مَثَلاً**

---

۱. شیخ انصاری در کتاب «فرائد الأصول» بخشی از این روایات را آورده و به «تواتر معنوی» آنها تصریح کرده است.

مَّا بَعُوضَةً فَما فَوْقَها (البقرة /۲۶) یعنی: «همانا خدا شرم نمی‌دارد که به پشّه‌ای و بالاتر از آن، مَثَل بزند» می‌خوانیم که مفسّر مزبور می‌نویسد:

حَدَّثَني أبي، عَنِ النَّضربْنِ سُوَیْدٍ، عَنِ القاسِمِ بْنِ سُلَیمانَ، عـنِ المُـعَلَّی بـنِ خُنَیْسٍ عَنْ أبی عَبدِاللّهِ - علیهِ السَّلامُ - إنَّ هٰذَا الْمَثَلَ ضَرَبَهُ اللهُ لِأمیرِالمؤمنینَ عَلیِّ بْنِ أبي‌طالبٍ فَالْبَعُوضَةُ أمیرُالمؤمنینَ و ما فَوْقَهُ رَسُولُ اللهِ و الدَّلیلُ عَلیٰ ذٰلِکَ قولُهُ: «فأمَّا الَّذینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أنَّهُ الحَقُّ مِنْ رَبِّهِم» یَعْني أمیرَالمؤمنینَ کَما أخَذَ رَسُولُ اللّهِ المیثاقَ عَلَیْهِم[۱]

یعنی: «پدرم حدیث کرد از نضربن سُوَید، از قاسم بن‌سلیمان، از معلّی بن خُنیس، از ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام -که گفت: همانا این مَثَل را خداوند برای امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب(ع) زده است پس مراد از پشّه، علی(ع) است و بالاتر از پشّه، رسول خدا(ص) است! دلیلش هم اینستکه در دنبالهٔ آیه می‌فرماید: **فامّا الّذینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أنَّهُ الحَقُّ من رَبِّهم** (امّا مؤمنان می‌دانند که آن مَثَل درست است و از سوی خداوند ایشان است) یعنی امیرمؤمنان! چنانکه رسول خدا(ص) از (یارانش برای او) پیمان گرفت».

دربارهٔ این تفسیر عجیب باید گفت:

اوّلاً **مُعلَّی بن خُنیس** که راوی بلاواسطهٔ آن از امام صادق(ع) است مورد وثوق همهٔ علمای رجال نیست. **نجاشی** دربارهٔ وی می‌نویسد: **هُوَ ضَعیفٌ جدّاً لا یُعَوَّلُ عَلَیْه.**[۲] یعنی: «او جدّاً ضعیف است و اعتماد بر وی نباید کرد». و **ابن الغَضائری** به نقل علاّمهٔ حلّی درباره‌اش گفته است: **الغُلاةُ یُضیفُونَ إلَیْهِ کَثیراً و لا أرَی اعْتِماداً عَلیٰ شیءٍ مِنْ حَدیثِه.**[۳] یعنی: «غالیان، سخنان بسیاری را بر احادیث وی می‌افزایند و بنظر من به هیچیک از احادیث او اعتماد نباید داشت». بنابر قول ابن

۱. تفسیر علیّ بن‌ابراهیم، ص ۳۱، چاپ سنگی.
۲. رجال النجاشی، ص ۲۹۶، چاپ قم (مکتبة‌الداوری).
۳. خلاصة الأقوال، ص ۲۰۹.

الغضائری، اگر خود مُعَلّی بن خُنَیس هم مورد وثوق باشد باز احادیث وی مشکوک است زیرا در معرض تحریف قرارگرفته‌اند. احوال را ویِ دوّم یعنی **قاسم‌بن سلیمان** نیز بهتر از راوی نخستین نیست! **مامقانی** دربارهٔ او می‌نویسد: **قدضَعَّفَ الرَّجُلَ غَیْرُ واحدٍ**[۱]. یعنی: «بیش از یک تن از علمای رجال وی را تضعیف نموده‌اند». آیا با چنین سندی، صدور روایت مذکور از امام صادق(ع) اثبات می‌شود؟

ثانیاً آیهٔ مورد بحث در مقام تحقیر آمده است نه بزرگداشت! و می‌فرماید خداوند شرم ندارد که برای هدایت خلق، به چیز حقیری چون پشّه مثل زند (همانگونه که در یکی از سوره‌های قرآنی به عنکبوت مثل زده است). در اینجا علی علیه السلام را بجای پشّه نهادن، اهانت به آن امام بزرگوار محسوب می‌شود و تفسیری کاملا" نابجا بشمار می‌آید. بویژه که مفسّران قرآن «**فَما فَوْقَها**» را به موجودی فوق پشّه در حقارت و کوچکی تفسیر کرده‌اند چنانکه شیخ طبرسی در «**تفسیر مجمع‌البیان**» می‌نویسد: **قیلَ فَما فَوْقَها فِی الصِّغَرِ و الْقِلَّةِ لِأَنَّ الغَرَضَ هٰهُنا الصِّغَر**[۲]. یعنی: «گفته شده که مقصود از **فَما فَوْقَها** در کوچکی و ریزی است زیرا غرضِ (خداوند) در اینجا مثل زدن به چیزی کوچک است». و این تفسیر درست به نظر می‌رسد زیرا در صورتی که خداوند از مثل زدن به موجود حقیری چون پشّه حیا نداشته باشد البته در مثل زدن به اشیاء بزرگتر مانند شیر و شتر و فیل... شرمی نخواهد داشت و ذکر این موضوع، لازم نیست ولی برای مثل زدن به موجوداتی حقیرتر از پشّه، جای توضیح باقی می‌ماند. مانند اینکه: اگر کسی بگوید من از دادن یکتومان به فقیر شرمی ندارم، لازم نیست تا بگوید که از بخشیدن مالی بالاتر از آن نیز شرمنده نیستم ولی می‌تواند بگوید حتی از بخشیدن کمتر از آن (مثلاً ۵ ریال) هم شرمی ندارم.

با این توضیح، مصداق (**فَما فَوْقَها**) را رسول خدا دانستن، بدان معنی

---

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۰.
۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۷، چاپ لبنان، ۱۳۷۷ هـ ق.

می‌انجامد که مقام رسول اکرم(ص) از امیرمؤمنان(ع) کمتر و پایین‌تر باشد! و این معنا، برخلاف ضرورت اسلام و فرمودهٔ خود علی علیه‌السلام است.

علاوه بر این، دلیلی که در متن روایت بر صحّت آن تفسیر کذایی آمده است بهیچ‌وجه مدّعا را اثبات نمی‌کند و امام علیه‌السلام بالاتر از آنستکه در وقت استدلال، مدّعای خود را تکرار نماید (و به اصطلاح، مصادره به مطلوب روا دارد). اینکه در دنبالهٔ آیه می‌فرماید: «مؤمنان می‌دانند که خدا هر مثلی زند، درست است» چه ربطی دارد به اینکه مراد از پشّه، امیرمؤمنان باشد؟!

۲- در تفسیر «**محمّدبن مسعود عیّاشی**» ذیل آیهٔ شریفهٔ **یا بَنِی إسرائیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتی أنْعَمْتُ عَلَیکُم**... (البقرة /۴۷) چنین آمده است:

عن هارونَ بْنِ مُحَمَّدٍ الحَلَبِیِّ قالَ: سَئَلْتُ أبا عَبْدِاللّهِ - عَلَیْهِ السَّلامُ - عَنْ قَوْلِ اللّه «یا بَنی إسرائیل» قالَ هُمْ نَحْنُ خاصَّةً![۱]

یعنی: «هارون بن محمّد حَلَبی گفت از ابوعبدالله صادق ـ علیه‌السلام - دربارهٔ گفتار خداوند که فرمود: «**یا بَنی إسرائیل**» پرسیدم، پاسخ داد: ایشان، مخصوصاً ما (آل محمّد ص) هستیم»!

در ذیل همان روایت می‌نویسد: **عن محمّدِبنِ علیٍّ عن أبی عبدِاللهِ - علیه‌السلامُ - قال سَألْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ «یا بَنی إسرائیل» قالَ: هِیَ خاصَّةٌ بِآلِ محمّدٍ(ص)**[۲]!

باز می‌نویسد:

عن أبي داوُودَ عَمَّنْ سَمِعَ رَسُولَ اللّهِ - صلّی اللّه علیه‌وآله و سلّم - یَقُولُ أنَا عَبْدُاللهِ آسْمي أحْمَدُ و أنَا عَبْدُاللهِ آسْمي إسرائیلُ...[۳]

۱. التفسیر، اثر محمّدبن مسعودبن عیّاش سمرقندی (معروف به عیّاشی)، ج ۱، ص ۴۴، چاپ تهران (المکتبة العلمیّة الإسلامیّة).
۲. التفسیر، اثر محمّدبن مسعودبن عیّاش سمرقندی (معروف به عیّاشی)، ج ۱، ص ۴۴، چاپ تهران (المکتبة العلمیّة الإسلامیّة)
۳. التفسیر، اثر عیّاشی، ج ۱، ص ۴۴.

یعنی: «از ابی داود روایت شده و او از کسی که از رسول خدا(ص) شنیده نقل کرده است که پیامبر خدا(ص) می‌گفت: من بندهٔ خدا هستم، نامم احمد است و من بندهٔ خدا هستم، نامم اسرائیل است...».

دربارهٔ این تفسیر غریب باید گفت که:

اوّلاً محمّدبن مسعود عیّاشی هر چند خود مورد وثوق علمای امامیّه است ولی همهٔ راویان او، ثقه نیستند. **نجاشی** دربار‌ه‌اش می‌نویسد: **کانَ یَرْوِی عَنِ الضُّعَفاءِ کَثیراً**[1]. یعنی: «او از کسانی که نزد علمای رجال ضعیف شمرده می‌شوند، بسیار نقل کرده است». **علاّمهٔ حلّی** نیز همین تعبیر را دربارهٔ عیّاشی می‌آورد[2]. شاهد گفتار ما، سند روایات مذکور است بدین معنی که «**هارون بن محمّد**» در کتب رجال ابداً شناخته نیست و چند تن را «**حَلَبی**» گفته‌اند که هیچکدام «هارون بن محمّد» نیستند! در روایت دوّم نیز سند کاملاً ذکر نشده و حذف و ارسال در آن وجود دارد و در سوّمین روایت‌عبارت «**عَمَّنْ سَمِعَ رَسُولَ‌اللّهِ**» آمده و معلوم نشده که این راوی چه کسی بوده است؟ بنابراین، سند روایت عیّاشی در خور اعتماد و اعتبار نمی‌باشد.

ثانیاً متن روایت عیّاشی بکلّی ضایع است زیرا اگر فرضاً بپذیریم که نام رسول اکرم(ص) اسرائیل بوده و قبول کنیم که آل محمّد نیز همان بنی‌اسرائیلِ مذکور در قرآن هستند، به مشکل بزرگتری برخورد می‌کنیم و آن مشکل اینست که در همان سورهٔ بقره، بنی‌اسرائیل بسختی **نکوهش** شده‌اند و خداوند با خطاب «یا بنی‌اسرائیل...» به آنها می‌فرماید:

و آمِنُوا بِما أنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِّما مَعَكُم و لا تَكُونُوا أوَّلَ كافِرٍ بِهِ و لا تَشْتَرُوا بِآياتي ثَمَناً قَليلاً و إيّايَ فَاتَّقُونِ (البقرة/۴۸).

یعنی: «بدانچه فرو فرستاده‌ام که تصدیق می‌کند آنچه را با شما است ایمان

---

۱. رجال النجاشی، ص ۲۴۷.

۲. خلاصة‌الأقوال، ص ۲۴۶.

آورید و نخستین کافر به آن مباشید و آیات مرا ببهایی اندک مفروشید و تنها از من پروا دارید».

و همچنین قرآن کریم از «**فساد**» بنی‌اسرائیل یاد می‌کند چنانکه می‌فرماید:

وَ قَضَيْنا إِلىٰ بَنيٖاسرائيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبيراً (الإسراء /۳).

یعنی: «در کتاب (خود) بسوی بنی‌اسرائیل وحی فرستادیم که شما دو بار در روی زمین فساد برپا خواهید کرد و با سرکشی خودتان طغیان بزرگی خواهید نمود».

با وجود این آیات، چگونه می‌توان ادّعا کرد که مراد از «بنی‌اسرائیل» آل محمّد(ص) هستند؟ آیا این سخن، اهانت به آن بزرگواران بشمار نمی‌آید؟

اساساً در کدام کتاب از کتب تاریخ و سیره گزارش شده است که نام پیامبر اسلام(ص) اسرائیل بوده تا آل محمّد هم بنی‌اسرائیل باشند؟ آیا این یک دروغ آشکار نیست؟!

۳- محمّدبن مسعود عیّاشی در تفسیر خود بمناسبت آیهٔ کریمهٔ: **آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ**... (البقرة/۲۸۵) حدیثی را از امام صادق - علیه‌السلام - گزارش می‌کند و در خلال آن می‌نویسد:

إِنَّ رَسُولَ اللهِ - صلّی‌اللّه علیه‌وآله و سلّم - كانَ نائِماً في ظِلِّ الكَعْبَةِ فَأَتاهُ جِبْرئيلُ و مَعَهُ طاسٌ فيهِ ماءٌ مِنَ الجَنَّةِ فَأَيْقَظَهُ و أَمَرَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ بِهِ ثُمَّ وَضَعَ في مَحْمِلٍ، لَهُ أَلْفُ أَلْفِ لونٍ مِنْ نُورٍ ثُمَّ صَعِدَ بِهِ حَتَّى ٱنْتَهىٰ إِلىٰ أَبْوابِ السَّماءِ فَلَمّا رَأَتْهُ المَلائِكَةُ نَفَرَتْ عَنْ أَبوابِ السَّماءِ و قالَتْ إِلٰهَيْنِ، إِلٰهٌ فِي الأَرضِ و إِلٰهٌ فِي السَّماءِ![1]

یعنی: «رسول خدا - صلی‌اللّه علیه‌وآله و سلّم - در سایهٔ کعبه خوابیده بود که جبرئیل بسویش آمد و جامی بهمراه داشت که در آن آبی از بهشت بود. جبرئیل، پیامبر را بیدار کرد و دستور داد که غسل کند سپس او را در محملی نهاد که هزاران

---

۱. التفسیر، اثر عیّاشی ج ۱، ص ۱۵۷.

نور رنگارنگ داشت آنگاه پیامبر را بالا برد تا به درهای آسمان رسید. چون فرشتگان، پیامبر را دیدند از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند: دو خدا!! خدایی در زمین و خدایی در آسمان!».

این روایت مضحک، بلحاظ سند و متن مخدوش است زیرا **اوّلاً** "راوی آن (**عبدالصّمدبن بَشیر**) مردی مجهول الهویّه می‌باشد که هیچ نشانی از او در کتب رجال دیده نمی‌شود. **ثانیاً** این روایت فرشتگان را گروهی جاهل و دور از معرفت خدای سبحان معرفی می‌کند زیرا که ادّعا دارد آنها بمحض دیدن پیامبر اسلام(ص) گمان کردند با خدای جدیدی که از زمین آمده، روبرو شده‌اند! و این سخن، خود از جهالت و ناآشنایی با کتاب خدا سرچشمه می‌گیرد که تصریح می‌نماید فرشتگان همگی به یگانگی خدا و توحید او معترفند چنانکه در سورهٔ آل عمران می‌خوانیم:

شَهِدَاللّهُ أنَّهُ لا إلٰهَ إلاّ هُوَ و المَلائِكَةُ و أُولُوا العِلْمِ...(آل عمران /۱۸)

یعنی: «خدا گواهی داد که جز او معبودی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز (بر یکتایی وی) گواهی دادند».

ولی روایت ابن‌بشیر، فرشتگان خدا را مشرک معرّفی می‌کند! فرشتگانی که در همان آیهٔ ۲۸۵ از سورهٔ بقره، ایمان به آنها واجب شمرده شده و پس از ایمان به خدا ذکر آنان رفته است چنانکه می‌خوانیم: **و المُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ و مَلائِكَتِهِ و كُتُبِهِ و رُسُلِهِ**... (البقرة/۲۸۵)

«و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش ایمان آورده‌اند...».

مضحک‌تر آنکه در دنبالهٔ این حدیثِ ساختگی آمده است:

و مَرَّ النَبِيُّ (ص) حَتّٰى آنْتَهىٰ إلَى السَّماءِ الرّابِعَةِ فإذا هُوَ بِمَلَكٍ و هُوَ عَلىٰ سَريرٍ، تَحْتَ يَدِهِ ثَلٰثمأةُ ألفِ مَلَكٍ، تَحتَ كُلِّ مَلَكٍ ثَلٰثمأةُ ألفِ مَلَكٍ. فَهَمَّ النَّبِيُّ (ص) بِالسُّجُودِ و ظَنَّ أنَّهُ! فَنُودِيَ أنْ قُمْ فَقامَ المَلَكُ عَلىٰ رِجلَيْهِ قالَ فَعَلِمَ النَّبِيُّ (ص) أنَّهُ

عَبْدٌ مَخلُوقٌ! قالَ فلایَزالُ قائماً إلیٰ یَوْمِ القِیامَةِ![1]

یعنی: «پیامبر (از آسمان سوّم) گذشت تا به چهارمین آسمان رسید، ناگاه با فرشته‌ای روبرو شد که بر تختی تکیه زده بود و زیردستش سیصدهزار فرشته (خدمت می‌کردند) و زیردست هر کدام از آنها نیز سیصدهزار فرشته بود، پیامبر تصمیم گرفت تا در برابر او سجده کند و گمان کرد که وی همان (خداوند جهان) است! در این هنگام ندایی رسید که برخیز! بلافاصله آن فرشته بر دوپای خود ایستاد و پیامبر(ص) دانست که او بنده‌ای آفریده است (نه خداوند آفریننده) پس آن فرشته پیوسته تا روز قیامت همچنان برپا ایستاده است»!

این روایت کذایی چنانکه می‌بینید پیامبر اکرم اسلام(ص) را نیز - علاوه بر فرشتگان - به خدانشناسی متّهم می‌کند و می‌گوید پیامبر تصمیم داشت در برابر فرشته‌ای - بگمان اینکه او خدا است - سجده نماید! آیا این سخنان را بعنوان حدیث امام صادق(ع) باید پذیرفت؟ و از خلال آن (و امثال آن) تفسیر قرآن را باید آموخت؟ یا باید به ساختگی بودن این قبیل احادیث اعتراف کرد و آنها را از کتاب‌های مسلمین زدود؟

۴- محمّدبن مسعود عیّاشی در تفسیرش ذیل آیهٔ شریفهٔ:

شَهِدَاللّٰهُ أَنَّهُ لا إلٰهَ إلاّ هُوَ و المَلائِکَةُ و اُولُوا الْعِلْمِ قائماً بِالْقِسْطِ لا إلٰهَ إلاّ هُوَ العَزیزُ الحَکیم (آل عمران/۱۸)

چنین می‌نویسد:

عن جابرٍ قالَ سَئَلْتُ أبا جَعْفَرٍ - علیه‌السلامُ - عَنْ هٰذهِ الآیَةِ «شَهِدَاللّٰهُ أَنَّهُ لا إلٰهَ إلاّ هُوَ و المَلائِکَةُ و اُولُوا العِلْمِ قائِماً بِالقِسْطِ لا إلٰهَ إلاّ هُوَ العَزیزُ الحَکیم». قال أبوجعفرٍ شَهِدَاللّٰهُ أَنَّهُ لا إلٰهَ إلاّ هُوَ فإنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وتَعالیٰ یَشْهَدُ بِها لِنَفْسِه و هُوَ کَما قالَ. فَأمّا قَوْلُهُ: «وَ المَلائِکَةُ» فَإنَّهُ أکْرَمَ المَلائِکَةَ بِالتّسلیمِ لِرَبِّهِم و صَدَقُوا و شَهِدُوا

---

۱. التفسیر، اثر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۵۸.

کَما شَهِدَ لِنَفْسِهِ و أمّا قَوْلُهُ «و أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْط» فَإنَّ أُولی الْعِلْمِ الأنبیاءُ و الأوصیاءُ و هُم قیامٌ بِالْقِسطِ و القِسطُ هُو العَدْلُ فی‌الظّاهِرِ و العَدلُ فی‌الباطِنِ أمیرُالمؤمنینَ علیهِ السَّلامُ.[1]

یعنی: «از جابر رسیده است که گفت از ابوجعفر باقر - علیه‌السلام - دربارهٔ این آیه پرسیدم که می‌فرماید: **شهدالله أنّه لا اله إلاّ هو و المَلائکة و اُو لوا العلم قائماً بالقسط لا اله إلاّ هُو العزیز الحکیم**. ابوجعفر گفت: در «**شهدالله أنّه لا اله إلاّ هو**» خداوند تبارک و تعالیٰ گواهی بر (یگانگی) خویش می‌دهد و او همچنانست که خود گفته اما دربارهٔ «والملائکةُ» خداوند فرشتگان را با تسلیم در برابر پروردگارشان، گرامی داشته است و آنها نیز راست گفتند و گواهی (بر یکتایی خدا) دادند چنانکه خداوند بر یگانگی خود گواهی داد. امّا دربارهٔ «و اُولوا العلمِ قائماً بالقسط» همانا اولوا العلم، پیامبران و جانشینان ایشانند که **قسط را بپا داشتند** و قسط در ظاهر، همان عدل است و عدل در باطن، امیرمؤمنان علیه‌السلام است».

در این تفسیر، اشتباه آشکاری رویداده که هر کس با زبان عربی آشنا باشد آن را درمی‌یابد، چه رسد به امام باقر علیه‌السلام. و آن اشتباه اینست که جملهٔ «**قائماً بِالْقِسْط**» جمله‌ای حالیّه برای شهادت «**أُولُوا العِلْم**» پنداشته شده است که اگر چنین بود باید بصورت «**قائِمینَ بِالْقِسْط**» بیاید. و چون بشکل مفرد ذکر شده بنابراین جمله‌ای حالیّه برای «**شَهِدَاللّٰهُ**» بشمار می‌آید. یعنی خدا به یکتایی خود گواهی داد در حالیکه **بپا دارندهٔ عدالت است.** شیخ **طبرسی** در تفسیر «**جوامع الجامع**» می‌نویسد:

قائِماً بِالْقِسْطِ... انتِصابُهُ عَلیٰ أنَّهُ حالٌ مُؤَکِّدَةٌ مِنِ آسْمِ اللّٰهِ[2]. یعنی: نصب قائماً بالقِسْطِ بنابر آنستکه حال مؤکِّد برای نام «اللّٰه» می‌باشد.

آیا می‌توان گفت که امام باقرعلیه‌السلام این نکته را نمی‌دانسته و در تفسیر آیهٔ

---

۱. التفسیر، اثر عیّاشی، ج ۱، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.
۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۶۴.

شریفه بخطا افتاده است؟ البته خیر، بلکه باید گفت که روایت عیّاشی نادرست و ساختگی است (بویژه که در سند آن، حذف و ارسال دیده می‌شود).

۵- در تفسیر «بُرهان» اثر محدّث بحرانی، ذیل آیهٔ شریفهٔ **و إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإبْراهیم** (الصّافّات/۸۳) می‌خوانیم:

شَرَفُ الدّینِ النَّجَفِیُّ قالَ رُوِیَ عَنْ مَوْلانَا الصّادِقِ - علیهِ‌السَّلامُ - أَنَّهُ قالَ (فی) قَوْلِهِ عَزَّو جَلَّ: «و إنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإبْراهیم» أیْ إبراهیمُ ع مِنْ شیعَةِ عَلِیٍّ (ع)[1]!

یعنی: «شرف‌الدین نجفی گفته است که از مولای ما امام صادق - علیه‌السلام - روایت شده دربارهٔ این سخن خداوند که می‌فرماید: **و إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإبراهیم** گفت: مراد اینست که ابراهیم(ع) از پیروان علی(ع) بود»!

هر کس به متن قرآن مجید در سورهٔ صافّات بنگرد، خطای این تأویل را بوضوح درمی یابد. در آن سوره، خداوند می‌فرماید:

سَلامٌ عَلیٰ نُوحٍ فِی العالَمِینَ.
إنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی المُحْسِنِینَ.
إنَّهُ مِنْ عِبادِنَا المُؤْمِنِینَ.
ثُمَّ أغْرَقْنَا الآخَرِینَ.
و إنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإبْراهِیمَ (الصّافّات /۷۹ تا ۸۳)

یعنی: «سلام بر نوح در میان جهانیان باد.
ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.
او از بندگان با ایمان ما بود.
آنگاه دیگران را (با طوفان) غرق ساختیم.
و همانا ابراهیم از پیروان او بود».

چنانکه ملاحظه می‌شود ذکری از علی - علیه‌السلام - در آیات پیشین نیامده

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، اثر هاشم ابن‌سلیمان البحرانی، ج ۴، ص ۲۰ چاپ تهران (چاپخانهٔ آفتاب).

تا ضمیر «**شیعته**» بدو بازگردد امّا نام نوح - علیه‌السلام - در آیات قبل بتصریح آمده است و معلوم می‌شود که ابراهیم - علیه‌السلام - پیرو راه نوح بود و مبارزات توحیدی وی را به دنبال می‌کرد. آیا این روش تفسیری صحیح است که هر جا ذکری از «شیعه» بمیان آمد ما فوراً آن را با شیعیان علی(ع) منطبق سازیم و به سیاق عبارت توجه نکنیم؟ و آیا حق داریم چنان تفسیری را به امامان(ع) نسبت دهیم؟ روایتی که شرف‌الدین نجفی نقل کرده نه سند متّصلی دارد و نه با متن قرآن سازگار است.

۶- در تفسیر «**بُرهان**» اثر محدّث بحرانی ذیل آیهٔ ۱ تا ۵ سورهٔ روم چنین آمده است:

محمّدُبنُ یَعْقُوبَ، عن مُحمّدِبْنِ یَحْییٰ، عن أحْمَدَبْنِ مُحمّدٍ و عِدَّةٍ من أصْحابِنا، عن سَهْلِ بنِ زِیادٍ جمیعاً عَنِ ابنِ مَحْبوبٍ، عن جَمیلِ بنِ صالِحٍ عن أبي عُبَیْدَةَ، قالَ سألْتُ أبا جعفرٍ - علیه‌السلامُ - عن قولِ اللّٰهِ عزَّوَجَلَّ: (الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فی أدْنَی الأرضِ) فقالَ یا أباعُبَیدَةَ إنّ لِهٰذا تأویلا" لاَ یَعْلَمُهُ إلاّ اللّٰهُ و الراسِخُونَ فِی العِلْمِ مِنْ آلِ محمّدٍ(ص) أنَّ رسولَ‌اللّٰهِ (ص) لَمّا هاجَرَ إلَی المَدینَةِ و اَظْهَرَ الإسلامَ، کَتَبَ إلیٰ مَلِکِ الرُومِ کتاباً و بَعَثَ بِهِ مَعَ رَسُولٍ یَدْعُوهُ إلَی الإسلامِ و کَتَبَ إلیٰ مَلِکِ فارِسَ کتاباً یَدْعُوهُ إلَی الإسلامِ و بَعَثَهُ إلَیْهِ مَعَ رسولٍ، فَأمّا مَلِکُ الرّوُمِ فَعَظَّمَ کتابَ رَسُولِ اللّٰهِ(ص) و أکرَمَ رسولَهُ و أمّا مَلِکُ فارِسَ فَإنَّهُ آسْتَخَفَّ بِکتابِ رَسُولِ اللّٰهِ(ص) و مَزَّقَهُ و آستَخَفَّ بِرَسولِهِ. و کانَ مَلِکُ فارِسَ یَوْمَئِذٍ یُقاتِلُ مَلِکَ الرُّومِ و کانَ المُسْلِمُونَ یَهْوُونَ أنْ یَغْلِبَ مَلِکُ الرُّومِ مَلِکَ فارِسَ و کانُوا لِناحِیَةِ مَلِکِ الرُّومِ أرْجیٰ مِنْهُم لِمَلِکِ فارِسَ. فَلَمّا غَلَبَ مَلِکُ فارِسَ لِمَلِکِ الرُّومِ کَرِهَ المُسْلِمُونَ وَآغْتَمُّوا بِهِ فأنْزَلَ اللهُ عَزوَجلّ بِذٰلِکَ کتاباً قُرآنا (الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فی أدْنَی الأرْض) یعنی غَلَبَتْها فارِسُ فی أدْنَی الأرضِ و هِیَ الشّاماتُ و ماحَوْلَها یَعْنی فارِسَ (وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُون) یَعنی یَغْلِبُهُم المُسْلِمونَ (فی بِضْعِ سِنینَ لِلّٰهِ الأمْرُ مِنْ قَبلُ و مِنْ بَعْدُ و یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ المؤمِنُونَ بِنَصْرِاللّٰهِ یَنْصُرُ مَنَ یَشاءُ) عَزَّ وجَلَّ. فَلَمّا غَزا

المُسلِمُونَ فارِسَ و اَفْتَتَحُوها فَرِحَ المُسْلِمُونَ بِنَصْرِاللّهِ عَزَّ و جَلَّ.

قالَ (ابُوعُبَیدَةَ): یَقُولُ «فی بِضْعِ سِنینَ» و قَدْ مَضیٰ لِلْمُؤمِنینَ سِنُونَ کثیرةٌ مَعَ رَسُولِ اللّهِ(ص) و فی إمارةِ أبی بَکرٍ و إنَّما غَلَبَ المُؤمنونَ فارِسَ فی إمارَةِ عُمَرَا فقالَ(ع): ألَم أقُلْ لَکُم إنَّ لهٰذا تأویلا" و تفسیراً؟ والقرآنُ یـا أبـاعُبَیدَةَ نـاسخٌ و مَنْسوخٌ! أمٰا تَسْمَعُ یَقُولُ عزّوجَلَّ: (لِلّٰهِ الأمرُ مِنْ قَبْلُ و منْ بَعْدُ) یَعْنی إلَیْهِ المَشِیَّةُ فِی القَوْلِ أنْ یُؤَخِرَّ ما قَدَّم و یُقَدِّمَ ما أخَّرَ فِی الْقَوْلِ یومَ یَحْتِمُ فی القِضاءِ بِنُزولِ النَّصْرِفیه عَلَی المؤمنینَ فذٰلِکَ قولُهُ عزَّو جَلَّ (و یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُالمُؤمِنُونَ بِنَصْرِاللّهِ) یَوْمَ یُحْتَمُ القَضاءُ بِنَصْرِاللّه[1].

یعنی: «محمّدبن یعقوب (شیخ کلینی) از محمّدبن یحییٰ، از احمدبن محمّد و گروهی از یاران ما، همگی از سهل‌بن‌زیاد نقل کرده‌اند و او از ابن‌محبوب، و ابن‌محبوب از جمیل بن صالح، و او از ابوعبیده روایت نموده است که گفت از ابوجعفرباقر - علیه‌السلام - دربارهٔ سخن خداوند عزّوجل که فرمود: (الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فی أدْنَی الأرض) سؤال کردم. گفت: ای ابا عبیده این آیه تأویلی دارد که جز خداوند و راسخان در دانش از آل‌محمّد(ص) کسی آن را نمی‌داند. رسول خدا(ص) چون به مدینه هجرت کرد و اسلام را به پیروزی رساند، نامه‌ای به پادشاه روم نوشت و آن نامه را با پیکی بسوی وی فرستاد و او را به اسلام دعوت نمود و نیز نامه‌ای به پادشاه پارس نگاشت و وی را هم به قبول اسلام فرا خواند و بهمراه نامه پیکی را بسوی او روانه ساخت. امّا پادشاه روم نامهٔ پیامبر خدا(ص) را بزرگ شمرد و پیک وی را گرامی داشت امّا پادشاه پارس نامهٔ پیامبر خدا(ص) را پاره کرد و به پیک او اهانت نمود! در آن روزگار پادشاه پارس با پادشاه روم جنگ داشت و مسلمانان همگی مایل بودند که پادشاه روم بر پادشاه پارس پیروز شود و از ناحیهٔ او امیدوارتر بودند تا از سوی پادشاه پارس. ولی هنگامیکه پادشاه پارس رومیان را

---

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۵۸.

شکست داد مسلمانان از این رویداد ناخشنود و اندوهناک شدند. در این زمان خدای عزّوجل آیاتی از قرآن را فرو فرستاد و فرمود: (**الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فی أَدْنَی الأَرْضِ** = ا. ل. م. رومیان در نزدیکترین سرزمین شکست خوردند) یعنی پارسیان در نزدیک‌ترین سرزمین (به قلمرو اسلام) که همان **شام** و حوالیش باشد، بر روم غلبه کردند. (**و هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُون** = و آنان پس از شکست خویش پیروز خواهند شد) یعنی در آینده، **مسلمانان** بر **پارسیان** پیروز می‌شوند! (**فی بِضْعِ سِنِینَ لِلّٰهِ الأَمْرُ مِنْ قَبْلُ و مِنْ بَعْدُ و یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ المُؤْمِنُونَ بِنَصْرِاللّٰهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاء** = در مدّتی کمتر از ده‌سال، پیش از این و پس از آن، فرمان خدا راست و در آن هنگام مؤمنان از یاری خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد یاری می‌کند) پس چون مسلمانان با پارسیان نبرد کردند و سرزمین آنها را فتح نمودند از یاری خدای عزّوجل شادمان گشتند!

ابوعبیده گفت به ابوجعفرباقر(ع) عرض کردم: آیا خداوند عزّوجل نفرموده است (**فی بِضْعِ سِنِین** = در مدّتی کمتر از ده سال؟) با اینکه سال‌های بسیاری در زمان رسول خدا(ص) و حکومت ابوبکر سپری شد و مؤمنان در زمان فرمانروایی عُمَر، بر پارسیان غلبه نمودند؟!

ابوجعفر باقر(ع) پاسخ داد: آیا به تو نگفتم که این آیه تأویل و تفسیری دارد؟! ای ابوعبیده، قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ است مگر سخن خدای عزّوجل را نشنیدی که فرمود: (**لِلّٰهِ الأَمْرُ مِنْ قَبْلُ و مِنْ بَعْدُ** = پیش از این و پس از آن، فرمان خدا راست)؟ یعنی اختیار در سخن با خدا است که وعدهٔ خویش را به تأخیر افکند یا آن را پیش اندازد تا روزی که قضای حتمی با نزول یاری بر مؤمنان پیش آید. و این همانست که خدای عزّوجل می‌فرماید: «**و یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ المُؤْمِنُونَ بِنَصْرِاللّٰهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاء** = در آن هنگام مؤمنان از یاری خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد یاری می‌کند) یعنی همان روزی که قضای حتمی برای یاری مؤمنان مقرّر شود»!

این تفسیر بلحاظ سند و متن، غلط است و با هیچ ملاک صحیحی سازگاری ندارد و محدّث بحرانی آن را از شیخ کلینی (در روضهٔ کافی)(۱) نقل کرده است. امّا سند شیخ کلینی، خدشه‌دارد زیرا در سلسلهٔ سند او نام «**سهل بن زیاد**» آمده و سهل کسی است که **نجاشی** درباره‌اش می‌نویسد:

كانَ ضَعيفاً فِي الْحَديثِ غَيْرَ مُعْتَمَدٍ فيهِ و كانَ أحمَدُبْنُ عيسىٰ يَشْهَدُ عَلَيهِ بِالْغُلُوِّ وَ الْكِذْبِ و أخْرَجَهُ مِنْ قُمّ(۲).

یعنی «سهل‌بن زیاد در حدیث، ضعیف است و اعتماد بر روایتش نیست و احمدبن‌محمّدبن عیسیٰ بر غلو و دروغگویی وی گواهی می‌داد و او را از قم بیرون کرد»!

و نیز **ابن الغضائری** (به نقل علاّمهٔ حلّی) دربارهٔ سهل بن‌زیاد می‌نویسد:

إنَّهُ كانَ ضَعيفاً جِدّاً، فاسِدَالرِّوايَةِ وَ الْمَذْهَبِ!(۳)

یعنی: «او جدّاً ضعیف است و روایت و مذهبش هر دو، فاسدند»!

پس بر حدیثی که «**سهل بن‌زیاد**» در طریق روایت آن قرار گرفته است نتوان اعتماد نمود.

امّا متن حدیث، نه با قرآن سازگار است نه با تاریخ! زیرا **اوّلاً** در خلال آن ادّعا شده که سورهٔ روم پس از هجرت رسول اکرم(ص) بمدینه و پیروزی اسلام و ارسال نامه به پادشاهان روم و ایران، نازل شده است! با اینکه به اتّفاق مفسّران، سورهٔ مزبور از سوره‌های مکّی شمرده می‌شود و پیش از هجرت نزول یافته است. روایت علی - علیه‌السلام - و ابن‌عبّاس در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، نیز این موضوع را تصدیق می‌کند.(۴)

---

۱. به: الروضة من الکافی، بخش دوّم، صص ۸۶ و ۸۷ نگاه کنید.
۲. رجال النجاشی، ص ۱۳۲.
۳. خلاصةالأقوال: ص ۳۵۷.
۴. رجوع شود به: «المقدّمتان فی علوم‌القرآن»، ص ۱۴، چاپ قاهره و مقایسه شود با ترتیب نزول سُوَر به روایت از علی(ع) و ابن‌عبّاس در تفسیر مجمع‌البیان، جزء ۲۹ (سورةالإنسان).

ثانیاً ضمیرهای منفصل و متصل در بخش (**وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ**) به اجماع مفسّران، به همان رومیان باز می‌گردد که ذکرشان قبلاً رفته بود، نه پارسیان که اساساً ذکری از آنها در آیه نیامده است.

ثالثاً در این حدیث ادّعا شده که خداوند عزّوجل وعدهٔ خود را به تأخیر می‌افکند یا پیش می‌اندازد! با آنکه در سورهٔ روم تصریح شده که این وعده، تخلّف‌ناپذیر است و می‌فرماید: **وَعْدَاللّهِ لا يُخْلِفُ اللّهُ وَعْدَهُ و لٰكِنَّ أكْثَرَ النّاسِ لايَعْلَمُون** (الرّوم/۶).

یعنی: «خداوند وعده داده است و وعده‌اش را خلاف نمی‌کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»!

رابعاً مدّتی راکه خدا تعیین فرموده (**بِضْعِ سِنِين**) بهیچوجه نسخ ننموده است و جملهٔ (**لِلّٰهِ الأمْرُ مِنْ قَبْلُ و مِنْ بَعْدُ**) کمترین دلالتی بر نسخ مدّت یا تردید در پیشگویی ندارد بلکه نشان می‌دهد که قبل از این ماجرا و بعد از آن، در شکست و پیروزی، کار بدست خدا بوده و به امر و قضای او صورت گرفته است چنانکه شیخ طبرسی می‌نویسد: **یعنی أنَّ كَوْنَهُم مَغْلُوبِينَ أوّلاً" و غالِبِينَ آخِراً لَيْسَ إلاّ بِأمْرِ اللّهِ و قَضائِهِ.**[1]

اگر گفته شود که این روایت و تأویل آن، به باطن آیات مربوط است* و با ظاهر آنها پیوندی ندارد و لذا ایرادهای شما وارد نیست. پاسخ آنستکه پس چرا در این روایت به ظاهر آیه رجوع شده است؟ آیا از جملهٔ (**لِلّٰهِ الأمْرُ مِنْ قَبْلُ و مِنْ بَعدُ**) برای نسخ مدّت، دلیل آوردن رجوع به ظاهر نیست؟!

مجموعهٔ ایرادهای مذکور، واهی بودن حدیث مزبور را به اثبات می‌رساند. امّا اصل ماجرا - بطوریکه از قرآن مجید و **تاریخ ایران باستان** بدست می‌آید - چنین بوده است که: پیامبر بزرگوار اسلام(ص) و مسلمانان در مکّه و قبل از هجرت به

---

۱. تفسیر جوامع‌الجامع، اثر شیخ طبرسی، ج ۳، ص ۲۵۹.
*. دربارهٔ «باطن آیات» بزودی سخن خواهیم گفت.

مدینه، خبر یافتند که سپاهیان روم شرقی - یعنی بیزانس - از سپاه پارس شکست خورده‌اند و لشکر **خسروپرویز**، شهر مذهبی «**بیت‌المقدّس**» را به تصرّف درآورده است (حادثهٔ مزبور مقارن با سال ۶۱۴ میلادی رخداد). این خبر از جهات گوناگون برای مسلمین غم‌انگیز بود بویژه که «بیت‌المقدّس» در آن زمان قبلهٔ ایشان بشمار می‌آمد. در این هنگام آیات سورهٔ روم بر پیامبر خدا(ص) نازل شد و نوید داد که حداکثر تا ۹ سال آینده، این شکست جبران خواهد شد. ۹ سال بعد یعنی در سال ۶۲۳ میلادی سپاه **هرقل** (هراکلیوس) لشکر پارس را شکست داد و **شاهین** سردار پارسی در جنگ کشته شد و بیت‌المقدّس آزاد گشت. فاصلهٔ آن شکست و این پیروزی دقیقاً ۹ سال می‌شود[۱] **و صَدَقَ اللّٰهُ العَلِیُّ العَظیم**.

۷- در تفسیر «**برهان**» اثر محدّث **بحرانی** ذیل آیهٔ ۱۳۰ از سورهٔ «**صافّات**» آمده است:

ابنُ بابَوَیْهِ قالَ حَدَّثَنا محمّدُبنُ الحَسَنِ، قالَ حَدَّثَنا محمّدُبنُ یَحْیَی العَطّارُ، عن مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ، عن ابراهیمَ‌بْنِ اسحٰقَ، عن مُحَمَّدِبنِ سُلَیمانَ الدَیلَمِیِّ، عن أبیهِ، قالَ قُلْتُ لأبی عَبْدِاللهِ - علیه‌السَّلامُ - جُعِلْتُ فِداکَ مَنِ الآ لُ؟ قالَ: ذُرِّیَّةُ محمّدٍ - صلّی‌اللهُ‌علیه‌و آله و سلّم - قالَ: قُلْتُ: فَمَنِ الأهْلُ؟ قالَ: الأئِمَّةُ - علیهِمُ‌السّلامُ - فَقُلْتُ قولُهُ عَزَّوَجلَّ: أدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أشَدَّ العَذابِ؟ قالَ: وَاللّٰهِ ما عَنَیٰ إلاّ آبْنَتَهُ[۲].

یعنی: «ابن بابویه (شیخ صدوق) گفت محمّدبن حسن ما را حدیث کرد، گفت محمّدبن یحییٰ عطّار ما را حدیث کرد، از محمّدبن‌احمد، از ابراهیم بن اسحٰق، از محمّدبن سلیمان دیلمی، از پدرش گفت به ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم «آل» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: فرزندان محمّد(ص). گفت

---

۱. به تفسیر مجمع‌البیان آیات ۱ تا ۶ سورهٔ روم و تاریخ ایران باستان، اثر حسین پیرنیا (حوادث سالهای ۶۱۴ تا ۶۲۳) نگاه کنید.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۵.

پرسیدم: پس «**أهل**» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: ایشان، امامان(ع)اند. گفتم: این سخن خداوند چه می‌شود که فرمود: (**أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ العَذاب** = آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید) پاسخ داد: سوگند بخدا که مراد خداوند از آلِ فرعون، جز دخترش کسی نیست»!

این روایت از حیث سند و متن، مخدوش است زیرا **اوّلاً** در سند آن، نام «**محمّدبن سلیمان دیلمی**» آمده که **نجاشی** دربارهٔ او می‌نویسد:

ضَعیفٌ جِدّاً لا یُعَوَّلُ عَلَیهِ فی شَیءٍ![1]

«او جدّاً ضعیف است و در هیچ چیز اعتماد بدو نتوان کرد»!

علاّمهٔ حلّی نیز دربارهٔ محمّدبن سلیمان دیلمی گوید:

ضَعیفٌ فی حَدیثِهِ، مُرْتَفِعٌ فی مَذْهَبِه![2]

«او در حدیث ضعیف است و در مذهب، از اهل غلو شمرده می‌شود»!

ثانیاً در این حدیث، آل فرعون را به معنای دختر او معرّفی نموده است با آنکه خلاف این معنا در قرآن آمده است و مثلاً می‌فرماید:

فأَنْجَیْناکُم و أغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ و أَنْتُمْ تَنْظُرُون (البقرة/ ۵۰)

«پس شما (بنی اسرائیل) را نجات دادیم و آل فرعون را غرق کردیم در حالیکه (آن منظره را) می‌دیدید».

و نیز می‌فرماید:

و أغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ و کُلٌّ کانُوا ظالِمین (الأنفال /۵۴)

«و آل فرعون را غرق کردیم و همگی ستمگر بودند».

از سوی دیگر، آل فرعون که غرق شدند کسانی جز «**سپاهیان فرعون**» نبودند چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

فَأَخَذْناهُ و جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُم فِی الْیَمِّ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمین

---

۱. رجال النجاشی، ص ۲۵۸.
۲. خلاصة‌الأقوال، ص ۴۰۴.

(القصص/۴۰).

«پس او (فرعون) و سپاهیانش را گرفتیم و آنها را در دریا افکندیم بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بود».

و نیز می‌خوانیم:

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ...(طه/۷۸).

«پس فرعون با سپاهیانش ایشان (بنی‌اسرائیل) را دنبال کرد و دریا آنان را فرو پوشاند...».

بنابراین، آل فرعون که در دریا غرق شدند یا در قیامت گرفتار شدیدترین عذاب‌ها خواهند شد، منحصر به یک دختر (دختر فرعون) نیستند چنانکه روایت مذکور ادّعا دارد. بویژه که از آنها در آیهٔ مورد بحث با ضمیر «جمع مذکّر» یاد شده است چنانکه می‌فرماید:

و حاقَ بآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ العَذابِ النارُ يُعْرَضُونَ عَلَيها غُدُوّاً و عَشِيّاً و يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ العَذاب (غافر/۴۶).

(شاهد سخن، ضمیر جمع مذکّر در «**يُعْرَضُون**» است).

۸- درکتاب «**الصّافی فی تفسیرِ القرآن**» اثر «**فیض کاشانی**» ذیل نخستین آیه از سورهٔ نجم آمده است:

فی المَجالِسِ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ صَلَّيْنَا العِشاءَ الآخِرَةَ ذاتَ لَيْلَةٍ مَعَ رَسُولِ اللّهِ - صلّی الله علیه و آله - فَلَمّا سَلَّمَ أَقْبَلَ عَلَيْنا بِوَجْهِهِ ثُمَّ قالَ إِنَّهُ سَيَنْقَضُّ كَوْكَبٌ مِنَ السَّماءِ مَعَ طُلُوعِ الفَجْرِ فَيَسْقُطُ فی دارِ أَحَدِكُمْ فَمَنْ سَقَطَ ذٰلِکَ الکوکَبُ فی دارِهِ فَهُوَ وَصِيّي و خَليفَتي و الإمامُ بَعْدي. فَلَمّا كانَ قُرْبُ الفَجْرِ جَلَسَ كُلُّ واحِدٍ مِنّا فی دارِهِ يَنْتَظِرُ سُقُوطَ الکواكِبِ فی دارِهِ و كانَ أَطْمَعُ القَومِ فی ذٰلِکَ أَبِي العَبّاسُ بْنُ عَبْدِالمُطَّلِبِ! فَلَمّا طَلَعَ الفَجرُ انْقَضَ الکوكَبُ مِنَ الهَواءِ فَسَقَطَ فی دارِ عليِّ بْنِ أَبي طالِبٍ - علیه السّلامُ - فَقالَ رَسُولُ اللّهِ - صلّی اللّه علیه و آله - لِعَلِيٍّ - عَلَيهِ السَّلامُ - يا عَلِيُّ وَ الَّذی بَعَثَني بِالنُّبُوَّةِ لَقَدْ وَجَبَتْ لَکَ الوَصِيَّةُ و الخِلافَةُ و الإمامَةُ

بَعْدي. فَقالَ المُنافِقُونَ عَبْدُاللّهِ بنِ اُبَيٍّ و أصْحابُهُ لَقَدْ ضَلَّ مُحَمّدٌ فی مَحَبَّةِ ابْنِ عَمِّهِ و غَوىٰ و ما يَنْطِقُ فی شَأنِهِ إلاّ بِالْهَوىٰ فأنْزَلَ اللّهُ تَبارَکَ و تَعالىٰ: وَ النَّجمِ إذا هَوىٰ[1]...

یعنی: «درکتاب مجالس (اثر شیخ صدوق) از ابن عبّاس آورده است که گفت: شبی نماز عشاء را با پیامبر خدا(ص) برگزارکردیم، چون پیامبر (در پایان نماز) سلام داد روی به ما آورد و سپس گفت: با دمیدن سپیدهٔ صبح، ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و سپس در خانهٔ یکتن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس که آن ستاره در خانه‌اش فرود آید، او وصیّ و جانشین و امام پس از من خواهد بود. همینکه سپیده دم نزدیک شد هر یک از ما در خانهٔ خود نشسته انتظار سقوط ستاره را می‌کشیدیم و از همه بیشتر پدرم **عبّاس بن عبدالمطّلب** طمع (خلافت) داشت! چون سپیدهٔ صبح دمید ستاره‌ای از هوا فرود آمد و در خانهٔ **علیّ‌بن ابی‌طالب** - علیه‌السلام - سقوط کرد. رسول خدا - صلی‌الله علیه و آله - به علی(ع) فرمود: ای علی! سوگند به کسی که مرا به نبوّت برانگیخت، وصیّت و خلافت و امامت پس از من بر تو واجب شد. منافقان یعنی **عبدالله بن اُبَیّ** و یارانش گفتند: محمّد در محبّتِ پسرعموی خود گمراه و فریفته شده است و در شأن او جز به هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنگاه خداوند تبارک و تعالیٰ این آیات را فرو فرستاد و **النَّجْمِ إذا هَوىٰ**...»!

این حدیث از دروغ‌های (شاخدار! و) آشکار است که هر کس آنرا تشخیص می‌دهد چرا که کوچکترین ستارهٔ آسمان در تمام شبه جزیرهٔ عربستان نمی‌گنجد، پس چگونه در خانهٔ کوچک علی(ع) فرود آمد و جای گرفت؟! بعلاوه، سورهٔ نجم به اتّفاق مفسّران در مکّه نازل شده است ولی عبدالله بن اُبَیّ و یارانش، اهل مدینه و از منافقان آن دوره بودند و ایندو موضوع با هم سازگاری ندارد. عبّاس عموی پیامبر هم به اجماع مورّخان، دردوران مکّه از زمرهٔ مشرکین شمرده می‌شد و اسلام نیاورده

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، صص ۶۱۷ و ۶۱۸ (من منشورات المکتبة الاسلامیة).

بود و چون در جنگ «بَدْر» به اسارت مسلمانان درآمد و آزاد شد، اسلام را پذیرفت با وجود این چگونه در دوران شرک، طمع داشت که جانشین پیامبر شود؟

در تفسیر صافی، راویان حدیث حذف شده‌اند ولی در مجالس شیخ صدوق (که آن را **امالی** نیز می‌گویند) چنین آمده است، حدثنا الحسن بن‌محمّدبن سعید الهاشمی الکوفی قال حدّثنا فرات بن‌إبراهیم بن‌فرات الکوفیّ قال حدّثنی محمّدبن أحمدبن علیّ الهمدانیّ قال حدّثنی الحسین بن‌علیّ قال حدّثنی عبدالله بن سعید الهاشمی قال حدّثنی عبدالواحدبن غیاث قال حدّثنی عاصم بن سلیمان قال حدّثنا جویر عن الضحّاک عن ابن عبّاس...[1]. در این سند، افراد ضعیف (مانند فرات بن‌ابراهیم) و مجهول (مانند عبدالواحد بن‌غیاث) دیده می‌شوند که اعتبار روایت را از میان می‌برند.

۹- درکتاب «**الصافی فی تفسیر القرآن**» اثر «فیض کاشانی» ذیل آیهٔ: **سَلامٌ عَلیٰ إلْ یاسِین**) (الصّافّات/۱۳۱) آمده است:

و فِی المَعانِی عَنِ الصّادِقِ عَنْ أبیهِ عَنْ آبائِهِ عَن عَلِیٍّ - علیهمُ‌السَّلامُ - فی هٰذِهِ الآیَةِ قالَ: یٰس، محمّدٌ و نَحْنُ آلُ یٰس![2]

یعنی: «درکتاب مَعانِی الأخبار (اثر شیخ صدوق) از امام صادق از پدرش از پدرانش از علی - علیهم السلام - دربارهٔ این آیه: (**سلامٌ عَلیٰ إلْ یاسِین**) روایت شده که فرمود: یٰس، محمّد(ص) است و آلِ یٰس، ما هستیم»!

همانگونه که ملاحظه می‌شود فیض کاشانی سند روایت را از امام صادق - علیه‌السلام - آغاز نموده و تمام سند را ذکر نکرده است. اصل سند درکتاب «مَعانِی الأخبار» بدینصورت آمده است:

حدّثنا محمّدبن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی - رضی الله عنه - قال حدّثنا أبوأحمدعبدالعزیز بن یحیی بن أحمدبن عیسی الجلودی البصری، قال حدّثنا

---

۱. امالی صدوق (المجالس)، ص ۳۳۷، چاپ سنگی.
۲. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۳۳.

محمّدبن سهل قال حدّثنا الخضربن أبی فاطمة البلخی، قال حدّثنا وهب بن نافع، قال حدّثنی کادح (و فی بعض النسخ: قادح) عن الصادق جعفربن محمّد، عن أبیه، عن آبائه، عن علیّ علیهم‌السلام...(۱)

در این سند، افراد مجهولی دیده می‌شوند که در کتب رجال، ابداً نامی از آنها نبرده‌اند مانند: «**خضربن أبی فاطمهٔ بلخی**» یا **کادح (قادح)**! با چنین سندی البته حدیث مذکور قابل اعتماد نیست بویژه که متن آن نیز مخالف با قرآن است. زیرا آنچه در سورهٔ «صافّات» آمده «**سَلامٌ عَلىٰ إِلْ ياسِين**» است، نه «**سَلامٌ عَلىٰ آلِ ياسِين**»! و إِلْ یاسِین همان «**الیاس پیامبر**» می‌باشد که آن را به دو صورت تلفظ می‌کنند مانند «**طور سَيْناء**» و «**طور سِينِين**» که به هر دو شکل در قرآن کریم بکار رفته است: **و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناء** (المؤمنون/۲۰) و **طورِ سِينِين** (التّین/۲).

دلیل روشن این موضوع هم آنستکه در سورهٔ صافّات ابتدا می‌فرماید: «**و إِنَّ إِلْياسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِين**» آنگاه در آیات بعد می‌خوانیم: «**سَلامٌ عَلىٰ إِلْ ياسِين ۝ إِنّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِين ۝ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِين**». اگر مقصود از «إِلْ یاسِین» آل محمّد - صلوات الله علیهم أجمعین - بود لازم می‌آمد که ضمیر جمع برای آنها بکار رود (نه ضمیر مفرد) و با تعبیر «**إِنَّهُم مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِين**» از ایشان یاد شود. اسلوب سورهٔ صافّات نیز اقتضا می‌کند که مراد از «إِلْ یاسین» همان إلیاس نبی باشد زیرا این سوره ابتدا از رسالت برخی از پیامبران سخن می‌گوید و سپس دعوت توحیدی آنها را مطرح می‌سازد و آنگاه بر آن پیامبر، درود می‌فرستد. هیچ دلیلی ندارد که چون به «إلیاس پیامبر» می‌رسد، شیوهٔ مزبور را نقض کند و پس از ذکر الیاس، به آل محمّد(ص) درود فرستد!

۱۰ - درکتاب «**الصافی فی تفسیر القرآن**» اثر فیض کاشانی، ذیل آیهٔ: **وَ اللَّيْلِ إِذا**

---

۱. معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق، ص ۱۲۲. (متن حدیث در معانی الأخبار بدینصورت آمده است: فی **قوله عزّوجلّ: «سلامٌ علیٰ آلِ یاسین» قالَ یاسین محمّدٌ - صلی‌الله علیه‌وآله و سلم - و نَحْنُ آلُ یاسین.**)!

یَغْشیٰ (اللّیل/۱) آمده است: **القُمِّیُّ عَنِ الباقِرِ - علیهِ السَّلامُ - قالَ اللَّیْلُ فی هٰذا المَوْضِعِ الثانِی غَشِیَ أمیرَالمُؤمِنینَ - علیه‌السَّلامُ - فی دُولَتِهِ الَّتی جَرَتْ لَهُ عَلَیهِ و امیرُالمؤمِنینَ - علیهِ‌السَّلامُ - یَصْبِرُ فی دُولَتِهِمْ حَتّیٰ تَنْقَضِیَ**[۱].

یعنی: «قمّی (علیّ بن‌ابراهیم) از امام باقر - علیه‌السلام - روایت کرده که گفت مراد از «**شب**» در اینجا (**خلیفهٔ**) دوّم است که امیرمؤمنان(ع) را در جریان دولت خود، پوشاند و امیرمؤمنان(ع) در دولت آنها شکیبایی ورزید تا از میان رفت»!

این حدیث که سندش به اعتبار علم رجال، بی‌اشکال بنظر می‌رسد[۲]، بلحاظ متن دارای اشکالست. زیرا ادّعا دارد که خداوند به خلیفهٔ **ثانی عمربن خطّاب** سوگند یاد نموده است در عین حال دولت او را پوشاننده و غاصب حقِّ امیرمؤمنان(ع) می‌شمرد! و معلوم است که سوگند را بر اشیاء مقدّس و نعمتهای ارزنده یاد می‌کنند، نه بر غاصب خلافت! در آیهٔ شریفهٔ «**وَ اللَّیلِ إذا یَغْشیٰ**» خداوند به شب سوگند یاد فرموده به اعتبار آنکه شب از نعمتهای ارزندهٔ اوست چنانکه در سورهٔ یونس (آیهٔ ۶۷) می‌فرماید: **هُوَالَّذي جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ لِتَسْکُنُوا فیهِ.** «او کسی است که شب را برای شما مقرّر داشت تا در آن آرام گیرید» و باز در سورهٔ نمل (آیهٔ ۸۶) می‌فرماید: «**أَلَمْ یَرَوْا أنّا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فیهِ.** «آیا ندیدند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام گیرند؟»».

آری، شب نعمت بزرگی بشمار می‌آید که آفریدگار جهان ما را با آن از آسایش و آرامش بهره‌مند ساخته است با اینحال چه مناسبت دارد که ادّعا کنیم مقصود از **وَ اللَّیْل** (سوگند به شب) سوگند به کسی است که به عقیدهٔ شیعیان، آسایش و آرامش مؤمنان را از میان بُرد و حقِّ امیرمؤمنان را پوشاند؟!

ممکن است کسی ادّعا کند این قبیل احادیث از «**معنای باطنی**» آیات سخن

---

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۲۴.

۲. سند حدیث در تفسیر علی بن ابراهیم چنین است: **أخبرنا احمدبن إدریس، قال حدّثنا محمّدبن عبدالجبّار، عن ابن أبی عمیر، عن حمّادبن عثمان عن محمّدبن مسلم قال سئلت أباجعفر(ع)...** (تفسیر علیّ‌بن ابراهیم، ص ۷۲۷).

می‌گویند که با ظاهر آنها پیوندی ندارد. پاسخ ما به مدّعي آنستکه: معنای باطنی آیات، هر چه باشد با ظاهر قرآن پیوند دارد زیرا اگر قرار باشد که برای کلام خدا، معنایی بکلّی جدا از ظاهر آن قائل شویم در آنصورت چگونه می‌توانیم معنای مزبور را به قرآن نسبت دهیم؟ آیا آن معنا با معانی دیگر که ربطی به قرآن ندارند در بیگانگی چه تفاوتی دارد؟! اگر در پاره‌ای از روایات آمده که قرآن مجید دارای معانی باطنی است، در همان روایات معنای باطنِ قرآن توضیح داده شده است و با ادّعای شما سازگار نیست. در خود تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

عَنْ أميرِالمؤمنينَ - عليه‌السَّلامُ - قالَ ما مِنْ آيةٍ إلاّ لَها أرْبَعَةُ مَعانٍ، ظاهِرٌ و باطِنٌ و حَدٌّ و مَطْلَعٌ. فالظّاهِرُ التِلاوَةُ و الباطِنُ الفَهْمُ و الحَدُّ هو أحكامُ الحَلالِ و الحَرامِ و المَطْلَعُ هُوَ مُرادُاللّهِ مِنَ العَبْدِبِها[۱].

یعنی: «از امیرمؤمنان - علیه‌السلام - رسیده است که فرمود هیچ آیتی نیست مگر آنکه چهار مقصود دارد: ظاهر و باطن و حدّ و مَطْلَع. امّا ظاهر آنستکه تلاوت شود و باطن آنستکه فهمیده شود و حد آنستکه احکام حلال و حرامش رعایت گردد و مطلع آنستکه مراد خدا از آن آیه دربارهٔ بنده‌اش دانسته شود.».

چنانکه ملاحظه می‌شود هیچیک از این امور، نامتناسب و بی‌ربط با ظاهر آیات نیست و از ادراک بشر هم بیگانه نمی‌باشد. باطن قرآن، همان مفهوم آیات است و مطلع قرآن، فهم بالاتر و درک همهٔ نکات آن می‌باشد[۲]، نه معنایی بی‌تناسب و بی‌ارتباط با آیه!

باز در تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

رَوَى العَيّاشِيُّ بِإسنادِهِ عَنْ حُمْرانَ بْنِ أعْيَنَ عن أبي جعفرٍ - عليه‌السَّلامُ - قالَ: ظَهْرُ القُرآنِ الَّذينَ نَزَلَ فيهم و بَطْنُهُ الَّذينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أعْمالِهِم.[۳]

---

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۸ و ۱۹.

۲. مَطْلَع بر وزن «مَصْعَد» و بمعنای آن است یعنی جایگاهی که بدان صعود می‌کنند. در اینجا مقصود، اِشراف بر معانی آیات و احاطهٔ بر آنها است.

۳. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۷ مقایسه شود با «التفسیر» اثر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۱.

یعنی: «محمّدبن مسعود عیّاشی به اِسناد خود از حُمران بن اعیَن، از ابوجعفر باقر - علیه‌السلام - گزارش نموده که گفت: ظاهر قرآن مربوط به کسانی است که آیات قرآنی دربارهٔ آنها نازل شده و باطن قرآن، شامل افرادی می‌شود که اعمالی همانند اعمال دستهٔ اول بجای آورده‌اند».

همچنین در تفسیر «**صافی**» آمده است:

العَیّاشِیُّ بإسنادِهِ عَنِ الفُضَیْلِ بْنِ یَسارٍ قالَ سَئَلْتُ أبا جَعْفَرٍ علیه‌السَّلامُ عَنْ هٰذِهِ الرِّوایَةِ: ما فِی القُرآنِ آیَةٌ إلاّ ولَها ظَهْرٌ و بَطْنٌ و ما فیهِ حرفٌ إلاّ و لَهُ حَدٌّ و لِکُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ. ما یعنی بِقَوْلِهِ: لَها ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؟ قالَ: ظَهْرُهُ تَنْزیلُهُ و بَطْنُهُ تأویلُهُ، مِنْهُ ما مَضیٰ و مِنْهُ ما لَمْ یَکُنْ بَعْدُ یَجْری کَما یَجْرِی الشَّمْسُ و الْقَمَرُ کُلَّما جاءَ مِنْهُ شَیْءٌ وَقَعَ[1]...

یعنی: «محمّدبن مسعود عیّاشی به اسناد خود از فُضَیْل بن یَسار گزارش نموده که گفت از ابوجعفر باقر - علیه‌السلام - معنای این روایت را پرسیدم که: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر آنکه دارای ظاهر و باطنی است و حدّ و مَطْلَعی دارد. گفتم معنای ظاهر و باطن چیست؟ امام باقر(ع) پاسخ داد: ظاهر قرآن، تنزیل آنست و باطن قرآن، تأویلش می‌باشد که بخشی از آن گذشته و بخش دیگر هنوز نیامده است و مانند خورشید و ماه، جریان دارد هرگاه که چیزی از بخش دیگرش بیاید، قرآن بر آن منطبق می‌شود».

چنانکه ملاحظه می‌کنید امام باقر(ع) باطن قرآن را «**مصادیق آیات**» معرّفی نموده‌اند که چون به ظهور رسند قرآن با آنها انطباق خواهد یافت و این غیر از معنایی مخالف با ظاهر کلام است.

خلاصه آنکه «باطن قرآن» در روایات اهل بیت - علیهم‌السلام - به دو معنا آمده یکی «مَطْلَع» یا معنای برتر و کامل آیات. و دوّم «تأویل» یعنی مصداق آیات. امّا اینکه کسانی بخواهند به بهانهٔ باطن قرآن، مثلاً" خَمْر (شراب) را به معنای فلان

---

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۷ و ۱۸. مقایسه شود با «التفسیر» اثر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۱.

خلیفه! تأویل کنند، این معنا مخالف با آثار اهل بیت(ع) است چنانکه در همان تفسیر عیّاشی می‌خوانیم:

عن أبی عَبْدِاللّهِ - علیه‌السّلامُ - أنَّهُ قیلَ لَهُ رُوِیَ عَنْکُم أنَّ الْخَمْرَ و المَیْسِرَ وَ الأنْصابَ و الأزْلامَ رِجالٌ! فَقالَ: ما کانَ اللّهُ لِیُخاطِبَ خَلْقَهُ بِما لا یَعْقِلُون.[۱]

یعنی: «از ابوعبدالله صادق - علیه‌السّلام - روایت شده که به ایشان گفتند: از شما منقول است که گفته‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه (که ذکرشان در سورهٔ مائده آمده) مردانی هستند! امام پاسخ داد: خدا بر آن نیست با بندگانش به صورتی که درک نمی‌کنند سخن گوید.».

روشن است که آنچه امام صادق(ع) در اینجا بیان داشته‌اند، در شکل «**قاعدهٔ کلّی**» اَدا شده است و اطلاق و شمول دارد و تمام تأویلات بی‌جا و نامناسب را در برمی‌گیرد.

اگر گفته شود: سند علیّ‌بن ابراهیم، اشکالی ندارد و تأویل «واللَّیلِ إذا یَغْشیٰ» را از اشخاص موثّق نقل کرده است. پاسخ آنستکه چون متن حدیثی با قرآن سازگار نباشد به راوی آن نباید اعتناء کرد چنانکه محمّدبن مسعود عیّاشی در تفسیرش آورده است:

عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قالَ: قالَ أبُوعَبْدِاللهِ - علیه‌السّلامُ - یا مُحَمَّدُ ما جائَکَ فی رِوایَةٍ مِنْ بَرٍّ أوْ فاجِرٍ یوافِقُ القُرآنَ فَخُذْبِهِ، و ما جاءَکَ فی رِوایَةٍ مِنْ بَرٍّ أوْ فاجِرٍ یُخالِفُ القُرآنَ فَلا تَأخُذْبِهِ[۲].

یعنی: «از محمّدبن مُسلم رسیده که گفت ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - به من فرمود: ای محمّد هر روایتی که به تو رسید، از شخصی **نیکوکار** باشد یا **بدکار**، همینکه موافق با قرآن بود آنرا بگیر. و هر روایتی که به تو رسید، از شخصی **نیکوکار** باشد یا **بدکار**، همینکه مخالف با قرآن بود آنرا مگیر».

۱. التفسیر، اثر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۴۱.
۲. التفسیر، اثر عیّاشی، ج ۱، ص ۸.

پس میزان قطعی در پذیرش حدیث، موافقت آن با قرآن است و چنانچه حدیثی با کتاب خدا سازگار نبود نباید آن را پذیرفت هر چند راوی حدیث، مورد وثوق و اهل نیکوکاری باشد.(۱)

این **ده نمونه** از «احادیث تفسیری» را به خوانندگان ارجمند تقدیم کردیم تا خود ملاحظه کنند که چه اقوال سُست و تفاسیر ناصوابی بر امامان اهل بیت علیهم‌السلام بسته‌اند. و در اینجا خاطر نشان می‌سازیم که احادیث ساختگی دربارهٔ «**تفسیر قرآن**» از احادیث باطل در «**فقه**» بمراتب بیشتر است و این هشداری است که اهل مطالعه در تفاسیر قرآن، باید آن را همواره پیش چشم داشته باشند.



۱. احادیثی که ما در این کتاب بلحاظ «علم رجال» آنها را بررسی کردیم، هم با قرآن مخالفت دارند و هم از اشخاص نا موثّق و مجهول روایت شده‌اند.

۱۳

نقد کتب دعا و زیارت

دعا نقش بزرگی را در آرامش انسان و امیدوار شدن او ایفاء می‌کند و علاوه بر نصوص شرع مانند **أُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُم**[۱](غافر/۶۰) و **قُلْ ما يَعْبَؤُبِكُمْ رَبّي لَوْلاٰ دُعائُكُم**[۲] (الفرقان /۷۷) و **أُجِيبُ دَعْـوَةَ الدّاعِ إذا دَعـانِ**[۳] (البقرة/۱۸۶)... که عنایت خداوند متعال را به دعاکننده نشان می‌دهد، هزاران تجربهٔ عملی، حُسن اثرِ دعا را به اثبات می‌رساند.

همچنین سلام و درود بر رسول گرامی اسلام و آل او و بندگان صالح خداوند که مسلمانان در نمازهای شبانه روزی بدان می‌پردازند، مایهٔ تقرّب به حق و طرفداری از اهل حق و تمایل به صلاح و نیکی می‌شود. چه بسیار دعاها و درودهای زیبا و معرفت‌آموزی که در احادیث رسول خدا(ص) و خاندان او آمده و فرهنگ مسلمانان را آراسته است ولی متأسفانه دست دوستان جاهل و غالیان کژاندیش[۴]

---

۱. مرا بخوانید، دعای شما را مستجاب می‌کنم.

۲. بگو: اگر دعای شما نباشد خدای من با شما چه کند؟ (چه ارزشی به شما دهد؟)

۳. دعای خواننده را، چون مرا بخواند مستجاب می‌کنم.

۴. در خصال شیخ صدوق از رسول خدا(ص) روایت شده است که فرمود: **صِنْفانِ من اُمَّتي لا نَصيبَ لَهُما في الإسلامِ الغُلاةُ و القَدَرِيَّة** (الخصال، ص ۷۲). یعنی «دو صنف از اُمت من بهره‌ای در اسلام برای آنها نیست: یکی غالیان و دیگری قَدَرِيّة»!

نیز درکار بوده و آثار مداخلهٔ آنان در کتب ادعیه و زیارات دیده می‌شود. ما با نقد کتاب‌های مزبور می‌توانیم به سرچشمه‌های اصیل و پاکیزهٔ دعا نزدیک شویم و از انحراف تودهٔ مسلمانان جلوگیری کنیم. بنابراین در فصل حاضر مانند فصول گذشته **ده نمونه** از دعاهای ساختگی و زیارت‌های غلوآمیز را مطرح می‌سازیم و به نقد آنها می‌پردازیم.

از میان کتاب‌های دعا که در دسترس ما قرار دارند کتاب «**مِصْباحُ المُتَهَجِّد**» اثر شیخ طوسی و «**إقْبالُ الأعمال**» اثر ابن طاووس و «**عُدَّةُ الدّاعی**» اثر ابن فَهْد حلّی و «**زادُالمَعاد**» اثر مجلسی و «**مفاتیحُ الجِنان**» و «**الباقیاتُ الصّالحات**» اثر محدّث قمّی را باید نام برد.*

گاهی عادت به خواندن ذکری یا مأنوس بودن با دعائی، دیدگان آدمی را می‌بندد و غلط روشنی را که در خلال آن ذکر یا دعا آمده نمی‌بیند و حتّیٰ ممکن است دعائی چنان در نظر خواننده‌اش تقدّس و احترام پیدا کند که حاضر نباشد هیچ نقدی را دربارهٔ آن تحمّل نماید ولی اگر خودِ دیانت و اصل شریعت نزد انسان محترم‌تر از روایتِ فلان محدّث و فلان راوی باشد در آنصورت، شخصِ با ایمان همواره آمادهٔ شنیدن نقد است تا هر چه بیشتر بر سر چشمهٔ اصیل دین دست یابد و از آب زلال شریعت بنوشد. امید است خوانندگان ارجمندِ این کتاب از دستهٔ رهیافتهٔ اخیر باشند و نقّادیهای ما بجای ملالت خاطر، مایهٔ نزدیکی بیشتر ایشان به شریعت بی‌نقاب و اسلام ناب گردد. اینک نوبت آن فرا رسیده که به آوردن شواهدی از دعاها و زیارت‌های مغلوط یا ساختگی بپردازیم.

۱- دعائی است مشهور که در ماه **رجب** پس از نمازها خوانده می‌شود. این دعا را در «**مفاتیحُ الجِنان**»[۱] می‌یابیم ولی اصل آن در کتاب «**اقبال**» اثر ابن طاووس

---

*. از میان کتب مذکور، کتاب «**عُدَّةُ الدّاعی و نَجاحُ السّاعی**» اثر احمدبن فَهْد حلّی از سایر کتاب‌ها، مهذّبتر است.

۱. مفاتیح الجنان (در اعمال ماه رجب)، ص ۱۳۷ (از انتشارات کتابفروشی اسلامیّه).

بدینصورت آمده است:

عليُّ بنُ محمّدٍ البَرسِيُّ - رَضِيَ اللهُ عنهُ - قالَ أخْبَرَنا الحُسَيْنُ بنُ أحمَدَبنِ شَيْبانَ، قالَ حَدَّثَنا حَمْزَةُ بنُ القاسِمِ العَلَوِيُّ العبّاسِيُّ، قالَ حَدَّثَنا محمّدُبْنُ عبدِاللهِ بْنِ عُمَرَ البَرْقيُّ، عَن محمّدِبنِ عليِّ الهَمدانِيِّ قالَ أخْبَرَني محمّدُبنُ سِنانٍ، عن محمَّدٍ السَجّادِ فی حديثٍ طويلٍ قالَ: قلتُ لأبی عبدِاللّهِ - عليه‌السَّلامُ - جُعِلْتُ فِداکَ هذا رَجَبٌ عَلِّمْني دُعاءً يَنْفَعُنِی اللهُ بِهِ قالَ فَقالَ لي أبوعَبْدِاللهِ - عليه‌السلامُ - أُكْتُبْ: بسمِاللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيم و قُلْ فی كُلِّ يَوْمٍ من رَجَبٍ صَباحاً و مَساءً و في أعقابِ صَلَواتِکَ فی يَوْمِکَ و لَيْلَتِکَ: يا مَنْ أرْجُوهُ لِكُلِّ خَيرٍ و آمَنُ سَخَطَهُ مِنْ كُلِّ شرٍّ... (إلىٰ آخِرِ الدُّعاء)[1]

یعنی: «علیّ بن محمّد بَرْسی -که خدا از او خشنود باد -گفت حسین بن‌احمد شیبانی ما را خبر داد، گفت حمزةبن قاسم علوی عبّاسی برای ما حدیث کرد، گفت محمّدبن عبدالله بن‌عُمَر برقی ما را حدیث گفت از محمّدبن علی همدانی، گفت **محمّد بن سِنان** مرا خبر داد از محمّد سجّاد در حدیثی طولانی که گفت: به ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام -گفتم: فدایت شوم این ماه، رجب است مرا دعائی بیاموز که خداوند بسبب آن نفعی به من رساند. ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - پاسخ داد: بنویس: بسم‌الله الرحمٰن الرحیم و در هر روز از ماه رجب هنگام صبح و شام و پس از نمازهای خود در روز و شب این دعا را بخوان: **يا مَنْ أرْجُوه لِكُلِّ خَيْرٍ، و آمَنُ سَخَطَهُ مِنْ كُلِّ شَرٍّ** (ای کسی که برای هر خیری به او امیدوارم و در هر شرّی از خشم وی آسوده خاطرم!) تا آخر دعاء...».

این دعا بلحاظ سند، غیرقابل اعتماد و بلحاظ متن، مغلوط است زیرا:

اوّلاً در میان راویانش نام «**محمّدبن سِنان**» برده شده که قبلاً گفتیم ابن الغضائری (بنقل علامهٔ حلّی) دربارهٔ او آورده است: **إنَّهُ ضَعيفٌ غالٍ لا يُلْتَفَتُ**

---

۱. إقبال الأعمال، اثر ابن طاووس، ص ۱۴۳ (چاپ قم، دارالحجّة)

إلَیْه[1]. «او در حدیث ضعیف است، از اهل غلو شمرده می‌شود و به گزارش وی اعتنا نباید کرد». و نجاشی در حقّ وی می‌نویسد: **هُوَ رَجُلٌ ضَعیفٌ جِدّاً لایُعَوَّلُ عَلَیهِ و لا یُلْتَفَتُ إلیٰ ما تَفَرَّدَبِه.**[2] «او مردی است که در کار حدیث جدّاً ضعیف است و اعتماد بر وی روا نیست و برآنچه به تنهایی نقل می‌کند اعتنا نباید کرد».

پس حدیثی که محمّدبن سِنان به تنهایی از محمّد سجّاد از امام صادق(ع) آورده، پذیرفته نیست. **ثانیاً** دومیّن جمله از متن این دعا (به صورت‌هایی که روایت شده) با قرآن کریم مخالفت دارد چنانکه در مفاتیح بشکل:

و آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ کُلِّ شَرٍّ.

و در اقبال بصورت:

و آمَنُ سَخَطَهُ مِنْ کُلِّ شَرٍّ.

و در مصباح المتهجّد بشکل:

و آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ کُلِّ عَثْرَةٍ.

آمده است که هر سه عبارت، یک مفهوم را می‌رسانند یعنی: «ای کسی که بهنگام هر شرّ و لغزشی از خشم او ایمن و آسوده خاطر هستم»! با اینکه خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

فَلایَأْمَنُ مَکْرَاللّهِ إلاَّ الْقَوْمُ الخاسِرُون (الأعراف/۹۹).

یعنی: «از مکر خدا[3] جز گروه زیانکار کسی آسوده خاطر نمی‌شود»!

آری شخص با ایمان بمحض آنکه گرفتار لغزش شود و شرّ و گناهی از او سر زند از خشم و کیفر خداوند ترسان می‌گردد و به استغفار و توبه روی می‌آورد، نه آنکه در هر عمل ناصوابی از عذاب حق، ایمن و آسوده خاطر باشد!

---

۱. خلاصة الأقوال، ص ۳۹۴.

۲. رجال النجاشی، ص ۲۳۰.

۳. مکر خدا، همان مهلت دادن پروردگار به مُجرمان برای عذاب آنها است در حالیکه مُجرم، بجای توبه، از عذاب آسوده خاطر می‌شود و گمان می‌کند که جرم سنگین وی پیامد بدی ندارد!

شگفت آنکه **شیخ طوسی** با آنکه «محمّدبن سِنان» را تضعیف نموده[۱] و خود نیز از زمرهٔ قرآن شناسان و مفسّران کلام الله شمرده می‌شود (چنانکه تفسیر ارزندهٔ **التِّبیان** از آنِ اوست) با اینهمه، دعای مغلوط مذکور را درکتاب «مصباح المتهجّد» آورده است.[۲] و این نیست مگر نتیجهٔ شتابزدگی نسبت به قاعدهٔ مشهور «**تسامح در أدلّهٔ سنن**». در صورتیکه سنن منقول را هم مانند فرائض مأثور، باید با قرآن کریم سنجید و شک نیست که بمحض تعارض با قرآن، از درجهٔ اعتبار ساقط می‌گردد بلکه بطلان وکذب سنن مذکور ثابت می‌شود. باری اثر این دعای ناصواب آنستکه وجدان انسان را فریب می‌دهد زیرا بهنگام لغزش و گناهکاری، او را از خداوند بیمناک نمی‌سازد و به توبه و بازگشت بحق برنمی‌انگیزد و **ذٰلکَ هُوَ الخُسْرانُ المُبِین**.

۲- درکتاب «**مصباح المتهجّد**» اثر شیخ ابوجعفر طوسی ضمن تعقیبات و دعاهای روز جمعه نوشته است:

و عنه (أبی عبدِاللهِ الصّادقِ) علیهِ السَّلامُ: مَنْ قالَ بَعْدَ صلوٰةِ الفَجْرِ أوْبَعْدَ صلوٰةِ الظُهر: «أللّٰهُمَّ آجْعَلْ صَلوٰتَکَ و صَلوٰةَ مَلائِکَتِکَ و رُسُلِکَ عَلیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ» لَمْ یُکْتَبْ عَلَیهِ ذَنْبُ سَنَةٍ[۳].

یعنی: «از امام ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - روایت شده که هرکس پس از نماز صبح یا نماز ظهر بگوید: خداوندا درود خود و درود فرشتگان و فرستادگانت را بر محمّد و آل محمّد قرار ده. **یکسال گناه او نوشته نمی‌شود**»!

این روایت درکتاب «**مفاتیح الجنان**» به نقل از شیخ طوسی نیز آمده است.[۴]

شیخ طوسی سند روایتش را نیاورده تا دربارهٔ آن اظهار نظر شود امّا فساد متن روایت، آشکار است زیرا با درودی بر محمّد و آل محمّد، یکسال محرّمات الٰهی را

---

۱. علاّمهٔ حلّی در اینباره می‌نویسد: و امّا الشیخُ الطوسیُ - رَحِمَهُاللهُ - فإنّهُ ضَعَّفَهُ. (خلاصة الأقوال، ص ۳۹۴)

۲. مصباح المتهجّد، صص ۲۵۵ و ۲۷۱، چاپ بیروت (۱۴۱۸ هـ ق).

۳. مصباح المتهجّد، ص ۲۶۳.

۴. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ۴۹.

به تعطیل می‌کشد! و مردم را درگناهکاری جرأت می‌بخشد. و هدف شریعت را که ایجاد تقویٰ و تهذیب نفس است تباه می‌سازد بویژه اگر کسی هر ساله آن درود را تکرار نماید، البته تا پایان زندگانی نباید گناهش ثبت شود! پس گویی این دعاء برای نسخ محرّمات ساخته شده است و بی‌گمان مقام امام صادق - علیه السلام - بالاتر از آنست که دربارهٔ فضیلت درود مزبور، چنان سخنی گفته باشد.

۳- مجلسی در کتاب «**زاد المعاد**» بمناسبت فضیلت و استجابت دعا در روز نهم ربیع‌الأوّل که مصادف با قتل «**خلیفهٔ ثانی**» است روایت طولانی و شگفتی آورده و از قول «**حُذَیْفَة بن الیَمان**» می‌نویسد که چون عُمَر در آنروز کشته شد:

«پس رفتم بخدمت امیرالمؤمنین(ع) که آنحضرت را تهنیت و مبارکباد بگویم به آنکه آن منافق کشته شد و به عذاب حقتعالیٰ و اصل گردید و چون حضرت مرا دید گفت: ای حُذَیْفَه آیا در خاطر داری آن روز را که آمدی بنزد سیّد من رسول خدا(ص) و من و دو سبط او حسن و حسین نزد او نشسته بودیم و با او طعام می‌خوردیم پس ترا دلالت کرد بر فضیلت اینروز؟ گفتم بلی ای برادر رسول خدا، حضرت فرمود که بخدا سوگند که این روز است که حقتعالیٰ در آن، دیدهٔ آل رسول را روشن گردانید و من برای این روز، هفتاد و دو نام می‌دانم! حذیفه گفت: یا أمیرالمؤمنین می‌خواهم که آن نام‌ها را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: اینروزِ استراحت است که مؤمنان از شرّ آن منافق استراحت یافتند. و روز زائل شدن کَرْب و غم است. و روز غدیر دوّم است. و روز تخفیف گناهان شیعیان است. و روز اختیار نیکو برای مؤمنان است. و روز برداشتن قلم از شیعیان است. و روز برهم شکستن کفر و عُدوان است. و روز عافیت است. و روز برکت است. و روز طلب خون‌های مؤمنان است. و روز عید بزرگ خدا است. و روز مستجاب شدن دعا است[۱]...»!

---

۱. زادالمعاد، اثر ملاّمحمّد باقر مجلسی، باب هشتم (اعمال ماه ربیع‌الأول) ص ۴۰۹، چاپ کتابفروشی اسلامیّه.

این حدیثِ ساختگی نشان می‌دهد که به مناسبت روز قتل خلیفه، خداوند سبحان **قلم از گناهان شیعیان برداشته است!** یعنی هر چه از فحشاء و منکر در آنروز مرتکب شوند به حساب نمی‌آید. آیا می‌توان باور کرد که این گفتار از امام متّقیان باشد؟ آیا این سخن، افتراء و تهمت بر امیرمؤمنان (ع) محسوب نمی‌شود؟ آیا این روایت، عوام را به گناه و فساد نمی‌کشاند؟

نگارنده خود شاهد بودم که شخص ظاهر الصّلاحی در روز نهم ربیع‌الأوّل، به گناه و فسق تجاهر می‌نمود و چون سبب آن از وی پرسیده شد، پاسخ داد: مگر نمی‌دانید که امروز، روز نهم ربیع است و قلم را از گناهان شیعیان برداشته‌اند؟!

شگفت‌تر آنکه در همین روایت مجعول با کمال جسارت آمده است که خداوند سبحان به پیامبر خود فرمود:

«امر کرده‌ام ملائکهٔ نویسندگانِ اعمال را که از این روز تا سه روز، قلم از مردم بدارند و ننویسند گناهان ایشان را برای کرامت تو و وصیّ تو».![1]

راوِی نادان، چنان پنداشته که گرامی داشت پیامبر و امام، وابسته به آنست که خداوند مردم را در گناهکاری تا سه روز (همچون حیوانات) آزاد گذارد!

آیا اینست معنای اکرام پیامبر(ص) و علی(ع) از سوی خداوند پاک؟!

۴- در کتاب **«الباقیاتُ الصّالحات»** اثر محدّث قمّی که در حاشیهٔ مفاتیح‌الجنان بچاپ رسیده است، دعائی برای **«رفع دندان درد»** آمده که از عجائب أدعیه شمرده می‌شود. محدّث قمّی در اینباره می‌نویسد:

«و ایضاً وارد شده که چوبی یا آهنی بگذارد بر دندانِ دردکُن (!) و افسون کند آنرا از جانب آن هفت مرتبه: بسم‌الله الرحمٰن الرحیم العَجَبُ کُلُّ العَجَبِ دُودَةٌ تَکُونُ فِی الفَمِ تأکُلُ العَظْمَ و تُنْزِلُ الدَّمَ. أنَا الرّاقِي وَاللّٰهُ الشافِي[2]...»!

معنای عبارت اخیر اینست که: «جای شگفتی است، کمال شگفتی! کِرْمی

---

۱. زادالمعاد، ص ۴۰۸.
۲. الباقیات الصالحات، در حاشیهٔ مفاتیح، صص ۲۸۹و ۲۹۰.

است در دندان که استخوان را می‌خورد و خون را می‌ریزد. من افسون کننده‌ام و خدا، شفابخش...».

گویا اصطلاح «**کرم خوردگی دندان**» مخترع این دعا را بگمان افکنده که واقعاً کرمی در دندان پنهان شده است! و لذا افسون مذکور را برای آن ساخته تا هر چه زودتر، کرم موذی بیرون آید و از خوردن استخوان و ریختن خون باز ایستد. البته راوی این افسون و سند روایت، معلوم نیست و کسی هم بخود اجازه نمی‌دهد تا افسون فوق را نزد دندان پزشکان تحصیلکرده مطرح کند و صحّت و سُقم آنرا جویا شود!

۵- در «**مفاتیح الجنان**» در بیان «اعمال روز جمعه» می‌نویسد:

«بدانکه از برای خواندن آیة الکرسیِّ عَلَی التَّنْزیل در روز جمعه فضیلت بسیار روایت شده»[1]

آیا آیة الکرسیِّ عَلَی التنزیل (یعنی بدانگونه که بر پیامبر خدا ص نازل شده) کدامست؟ محدّث قمّی در «الباقیاتُ الصاحات» آن را بدینصورت توضیح می‌دهد:

«علاّمهٔ مجلسی فرموده که به روایت علیّ بن‌ابراهیم و کلینی، آیة الکرسیّ علی التنزیل چنین است: أللّٰه لا إلٰه الاّ هوالحیّ القیّوم لا تأخذه سنة و لانوم له ما فی السمٰوات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثریٰ عالم الغیب و الشهادة الرحمٰن الرحیم، من ذا الذی تا هم فیها خالدون».[2]

این روایت، یک عیب اساسی و اصلاح نشدنی دارد و آن اینستکه ادعّا می‌کند آیة الکرسی در قرآن کریم تحریف شده و شکل صحیحش در این روایت آمده است! چنین ادّعایی اساس اسلام را متزلزل می‌کند و قرآن مجید را از حجیّت ساقط می‌نماید. عباراتی که در این روایت برآیة الکرسی افزوده‌اند کلماتی می‌باشد که از مواضع دیگر قرآن کریم برداشته شده است مثلا": **لَهُ ما فِی السّمٰواتِ و مافِی الأرضِ**

---

۱. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ۳۶.

۲. الباقیات الصالحات (در حاشیهٔ مفاتیح)، ص ۳۶.

و ما بَیْنَهُما و ما تَحْتَ الثَرىٰ عیناً ششمین آیه از سورهٔ شریفهٔ «طه» است. و نیز **عالِمُ الغیبِ و الشَهادَةِ هُوَالرَّحمٰنُ الرحیم**. بخشی از آیهٔ بیست و دوّم از سورهٔ کریمهٔ «**حشر**» شمرده می‌شود.

در جای خود به اثبات رسیده که قرآن مجید از هرگونه تحریف و تبدیلی مصون مانده است و این قبیل روایات قابل اعتماد و در خور اعتناء نیستند چنانکه بزرگان فرقهٔ امامیّه مانند **شریف مرتضیٰ و شیخ طوسی و شیخ طبرسی** و دیگران بر این قول رفته‌اند و از جمله ادلّهٔ این امر آنستکه در آثار «**متواتر**» از رسول خدا(ص) و امامان(ع) آمده که احادیث را به قرآن عرضه کنید و حقّ و باطلِ آنها را با کلام الٰهی بسنجید که اگر قرآن دستخوش تحریف شده بود، در آنصورت نمی‌توانست میزان تشخیص حق از باطل قرار گیرد.

۶- محدّث قمّی در کتاب «**مفاتیح الجنان**» زیارتی را با عنوان «زیارت جامعهٔ کبیره» از شیخ صدوق نقل کرده است[۱] که هر چند مورد توجه فراوان قرار گرفته و کسانی از غُلاة (**همچون شیخ احمد احسائی**) برآن شروحی نوشته‌اند ولی بخش‌هایی از آن، آشکارا با قرآن مجید مخالفت دارد. مثلاً" در این زیارت خطاب به امامان گفته می‌شود:

إیابُ الخَلْقِ إلَیْکُمْ و حِسابُهُم عَلَیْکُم

یعنی: «بازگشت خلق به سوی شما و حساب ایشان برعهدهٔ شما است»!

با آنکه در قرآن مجید می‌خوانیم:

إنَّ إلَیْنا إیابَهُم ثُمَّ إنَّ عَلَیْنا حِسابَهُم (الغاشیة/۲۵و ۲۶).

یعنی: «همانا بازگشت ایشان بسوی ما است سپس حسابشان برعهدهٔ ما است».

برخی، در مقام رفع این تعارض برآمده چنین پاسخ داده‌اند که: مردم (به اذن

---

۱. مفاتیح‌الجنان، ص ۵۴۴ به بعد.

خدا) به پیامبر و امامان بازمی‌گردند و حسابشان با ایشان خواهد بود همانگونه که قبض نفوس بهنگام مرگ، در قرآن کریم به خداوند و نیز به فرشتگان نسبت داده شده است یعنی فرشتگان به اذن خدا اینکار را برعهده می‌گیرند.

جواب ما به دستهٔ مزبور اینست که: اگر خداوند سبحان اذن داده بود تا پیامبر اکرم و امامان - علیهم‌السلام - حساب مردم را برعهده گیرند هیچگاه در کتابش به رسول خود اعلام نمی‌فرمود:

ما عَلَيْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شیءٍ (الأنعام/۵۲).

یعنی: «حساب ایشان بهیچ‌وجه برعهدهٔ تو نیست»![۱]

همانگونه که اگر در قرآن مجید به تصریح آمده بود: «قبض نفوس بهیچوجه برعهدهٔ فرشتگان نیست» در آنصورت ما حق نداشتیم اینکار را به آنها نسبت دهیم. امامان - علیهم‌السلام - به ما سفارش نموده‌اند که روایات مخالف با قرآن را نپذیرید، ما نمی‌دانیم اگر جملهٔ (**حسابُهُمْ عَلَيْکُم**) با آیهٔ شریفهٔ (**ما عَلَيْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْء**) مخالفت نداشته باشد، پس معنای «روایت مخالف با قرآن» کدامست؟!

اگر ما به خود اجازه دهیم تا هر جمله‌ای را به «تأویل» کشیم و بدلخواه، توجیه و تفسیر کنیم در آنصورت آیا سخنان مخالف با قرآن، اساساً مصداقی پیدا می‌کنند؟ پس سفارش رسول اکرم و ائمّه - علیهم‌السلام - برای چه کس و در چه موضوعی بوده است؟!

در مورد راویِ اوّل این زیارت، یعنی «**موسی‌بن عبدالله نخعی**» کتابهای رجال سخنی نگفته‌اند و بقول مامقانی «به اهمال برگزار کرده‌اند»[۲] و نیز دربارهٔ دوّمین

---

۱. با توجه به آنکه نکره در سیاق نفی، مفید عموم است.

۲. مامقانی اضافه می‌کند: **و إهمالُهُم ذِکْرَهُ فی کُتُبِ الرِّجالِ غیرُ قادحٍ فیهِ والعلمُ عِنْدَاللهِ تَعالیٰ** (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۷). یعنی: «اینکه در کتابهای رجال ذکر او را نیاورده‌اند دلیل بر قَدْح وی نمی‌شود با اینحال علم به احوال وی نزد خدای تعالیٰ است»! باید گفت: اصل در پذیرش قول راوی، وثاقت اوست و با اهمال ذکرش در کتب رجال، وثاقت وی ثابت نمی‌شود و او مهمل و مجهول می‌ماند!

راوی آن یعنی «**محمّدبن اسماعیل برمکی**» علمای رجال، اختلاف دارند. علاّمهٔ حلّی در «خلاصةالأقوال» می‌نویسد:

اخْتَلَفَ عُلَماؤُنا فی شَأْنِـهِ، فَـقالَ النَّـجاشیُّ: إنَّـهُ ثِـقَةٌ مُـستقیمٌ. و قـالَ ابـنُ الغَضائِریِّ: إنَّهُ ضَعیفٌ[1].

یعنی: «علمای ما در مقام او به اختلاف سخن گفته‌اند. نجاشی گفته است که وی مورد وثوق می‌باشد و انحراف در مذهب ندارد و ابن الغضائری گفته کـه او ضعیف است».

اگر ما «**میزان قرآنی**» را در دست بگیریم با ابن‌الغضائری همسخن خواهیم شد.

۷- محدّث قمّی در «**مفاتیح‌الجنان**» در خلال اعمال روز جمعه آورده است:

«از حضرت موسی‌بن جعفر - علیه‌السلام - مروی است که هر که یک انار در روز جمعه ناشتا بخورد تا چهل روز دلش را نورانی گرداند و اگر دو انار بخورد تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد تا صدوبیست روز وسوسهٔ شیطان را از او دور گرداند و هر که وسوسهٔ شیطان از او دور گردد، معصیت خدا نکـند و هـر کـه معصیت خدا نکند داخل بهشت شود»![2]

در این روایتِ شگفت با یک قیاس مسلسل و مـرکّب! (هـرکس انـار بـخورد وسوسه نشود، و هرکس وسوسه نشود معصیت نکند، و هرکس معصیت نکند، به بهشت رود، پس هرکس انار بخورد به بهشت رود!) کار بهشت رفتن را آسان نموده است. آیا اینها از تعالیم عالیهٔ اسلام است یا انار فروش مدینه برای رونق بـازارش بچنین جعلیّاتی دست زده است؟!

۸- شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب «**مصباح المتهجّد**» در خـلال اعـمال روز جمعه آورده است:

رَوىٰ محمّدُبنُ إسماعیلَ بنِ بَزیعٍ عَنِ الرّضا - علیهِ‌السَّلامُ - قالَ قُلْتُ: بَلَغَني

---

۱. خلاصةالأقوال، ص ۲۵۸.

۲. مفاتیح‌الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص ۳۶.

أنَّ يَوْمَ الجُمُعَةِ أقْصَرُ الأيّامِ. قالَ: كَذٰلِكَ هُوَ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ كَيْفَ ذاكَ؟ قالَ قالَ أبُوعَبْدِاللّٰهِ - عليهِ السَّلامُ - إنَّ اللّٰهَ يَجْمَعُ فيهِ أرْواحَ المُشْرِكينَ تَحتَ عَيْنِ الشَّمسِ، فَإذا رَكِدَتِ الشَّمسُ عُذِّبَتْ أرْواحُ المُشْرِكينَ بِرُكُودِ الشَّمْسِ فإذا كانَ يَوْمُ الجُمُعَةِ رُفِعَ عَنْهُمُ العَذابُ لِفَضْلِ يَوْمِ الجُمُعَةِ فلايَكُونُ لِلشَّمسِ رُكُودًا![۱]

یعنی: «محمّدبن اسماعیل بن‌بزیع از ابوالحسن رضا - علیه‌السلام - روایت نموده که گفت به امام گفتم: به من رسیده که روز جمعه کوتاه‌ترین روزها است. پاسخ داد: اینچنین است! گفتم فدایت گردم این امر چگونه است؟ پاسخ داد: ابوعبدالله صادق - علیه‌السلام - گفته است که خداوند ارواح مشرکان را در زیر چشمهٔ خورشید گرد می‌آورد و چون خورشید از حرکت ایستاد ارواح مشرکان بسبب توقّف خورشید، عذاب می‌شوند ولی هنگامی که روز جمعه فرا رسد بخاطر فضیلت آنروز، عذاب از مشرکان برطرف خواهد شد و از اینرو برای خورشید توقّف و رکودی در آنروز نیست (و لذا جمعه کوتاه‌ترین روزها است!)».

داوری دربارهٔ این روایت را به آشنایان با علوم می‌سپارم.

۹- شیخ طوسی در «**مصباح المتهجّد**» در خلال اعمال ماه شعبان می‌نویسد:

رَوىٰ مُحمَّدُبْنُ مارِدٍ التَّميميُّ قالَ: قالَ لَنا أبُوجَعْفَرٍ - عليهِ السَّلامُ - مَنْ زارَقَبْرَ الحُسَيْنِ - عليه‌السَّلامُ - فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ و لَمْ تُكْتَبْ عَلَيهِ سَيِّئَةُ فی سَنَتِهِ حتّىٰ يَحُولَ عَلَيهِ الحَوْلُ[۲].

یعنی: «محمّدبن مارد تمیمی روایت کرده که ابوجعفر باقر - علیه‌السلام - برای ما گفت: هر کس در نیمهٔ شعبان قبر حسین - علیه‌السلام - را زیارت کند گناهانش آمرزیده می‌شود و در آن سال بدی‌های وی نوشته نخواهد شد تا آنکه یکسال بر او بگذرد»!

این روایت هم از قماش روایات پیشین است و در جرأت دادن مردم به

---

۱. مصباح المتهجّد، ص ۲۰۵.
۲. مصابح المتهجّد (فی اعمال شهر شعبان)، ص ۵۷۴.

بدکاری، نقش مؤثّری دارد.

۱۰- سیّدبن طاووس در کتاب «**إقبالُ الأعمال**» در فضیلت ماه شعبان می‌نویسد:

عَنِ النَّبِیِّ - صلی اللهُ علیه و آله و سلّم - أنَّهُ قالَ: مَنْ صَلّیٰ أوَّلَ لَیْلَةٍ مِنْ شَعْبانَ اثْنَتیٰ عَشْرَةَ رَکْعَةً یَقْرَءُ فی کُلِّ رَکْعَةٍ فاتِحَةَ الکتابِ و قُلْ هُوَ اللّهُ أحَدٌ خَمْسَ عَشرَةَ مَرَّةً أعْطاهُ اللّهُ تعالیٰ ثَوابَ اثْنیٰ عَشَرَ ألْف شَهیدٍ و کُتِبَ لَهُ عِبادَةُ اثْنَتیٰ عَشْرَةَ سَنَةً و خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَیَوْمٍ وَلَدَتْهُ أمُّهُ و أعْطاهُ اللّهُ بِکُلِّ آیَةٍ فی القُرآنِ قَصْراً فِی الجَنَّةِ![1]

یعنی: «از پیامبر(ص) روایت کرده‌اند که فرمود: هر کس در شب اوّل شعبان دوازده رکعت نماز گزارد و در هر رکعت، فاتحةالکتاب و قل‌هو الله أحد را پانزده مرتبه بخواند، خداوند پاداش دوازده هزار شهید را به او می‌دهد و ثواب دوازده سال عبادت را برایش می‌نویسد و از گناهان خود بیرون می‌آید همانند روزی که مادرش او را زاده بود و خداوند به تعداد هر آیه‌ای در قرآن (یعنی ۶۲۳۶ آیه) قصری در بهشت بدو می‌بخشد».

خوشبختانه این روایت سند ندارد و گرنه، شُهدای راه خدا بسیار مغبون می‌شدند زیرا اگر بجای جانبازی در راه حق، نماز مزبور را می‌خواندند دوازده هزار مرتبه، پاداش بیشتری نصیب ایشان می‌شد!



۱. إقبال الأعمال (فی فضل شعبان‌المعظّم)، ص ۱۹۳.

۱۴

احادیث ساختگی و شناخت آنها

احادیثی که در فصول گذشته به نقد آنها پرداختیم نمونه‌هایی بود از صدها حدیث نادرست و اخبار ساختگی که در جوامع حدیث گرد آمده است و آنچه در این کتاب آوردیم در برابر اخباری که از آنها یاد نکردیم مشتی نمونهٔ خروار شمرده می‌شود. اکنون که به پایان سخن رسیده‌ایم لازمست برای آشنایی خوانندگان ارجمند، موازین و ضوابطی را خاطر نشان سازیم که در تشخیص احادیث ساختگی یا مغلوط نقش اساسی دارند.

۱- نخستین میزان برای جداسازی احادیث صحیح از ناصحیح «**قرآن کریم**» است چراکه قرآن در آیات متعددی، خود را «**فُرقان**» خوانده.[۱] و فرقان که مصدر فَرَقَ یَفْرُقُ است بمعنای «**ما یُفرَقُ بِهِ بَیْنَ الحَقِّ و الباطِلِ**» می‌آید یعنی چیزی که حق از باطل بدان جدا می‌شود. از همینرو بنا به گزارشی که آمده **پیامبر بزرگوار اسلام**(ص) ضمن خطبه‌ای به مسلمانان فرمود:

أیُّهَا النّاسُ ما جائَکُم عَنّي یُوافِقُ کِتابَ اللّهِ فَأنا قُلْتُهُ و ما جائَکُمْ یُخالِفُ کتابَ

---

۱. به آیات ۱۸۵/بقره و ۴/آل عمران و ۱/فرقان نگاه کنید.

اللّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ[1].

«ای مردم! هر چه از من به شما رسید که با کتاب خدا سازگار بود، من آنرا گفته‌ام و هر چه به شما رسید و با کتاب خدا سازگار نبود، من آن را نگفته‌ام».

امامان اهل بیت(ع) نیز بارها این گفتار پیامبر اکرم(ص) را تأیید نموده‌اند بطوریکه احادیث ایشان در اینباره بلحاظ معنا، متواتر است چنانکه **شیخ انصاری** در کتاب «**فرائد الأصول**» بر تواتر معنوی احادیث مزبور، تصریح کرده است.

بنابراین، هر حدیثی در درجهٔ اوّل باید به قرآن مجید عرضه شود و با کلام الٰهی ارزیابی گردد. البته در فهم کتاب خدا لازمست از «**اصول تفسیر**» بهره گرفت و قواعدی راکه برای درک زبان عرب مؤثّر است از یاد نبرد و با شیوهٔ سخن قرآن آشنا شد و به توجیه و تأویل بی‌دلیل روی نیاورد.

ما در همین کتاب، بطور نمونه احادیثی را نشان دادیم که با کتاب خدا هماهنگی ندارند نظیر حدیث «**جَعَلَنا... خُزّانَهُ فی سَمائِهِ و أرْضِهِ**[2]» که یادآور شدیم این جمله با آیهٔ شریفهٔ «**قُل لا أقُولُ لَكُم عِنْدي خَزائِنُ اللّهِ**»[3] نمی‌سازد و گفتیم که در توجیه حدیث مذکور (و امثال آن) نباید پافشاری داشت زیرا اگر بنای کار را بر تأویل و توجیه بگذاریم، در آنصورت اساساً حدیثی ناسازگار با قرآن نخواهیم یافت! و معلوم نمی‌شود که رسول خدا(ص) و ائمهٔ هدیٰ(ع) آنهمه سفارش را برای چه کس و بچه منظوری نموده‌اند؟!

۲- دوّمین میزان برای تشخیص احادیث نادرست «**سنّت مُسَلَّم پیامبرص**» است به این معنا که اگر حدیث نادری در برابر آثار قطعی از سنّت پیامبرص قرار گیرد، حدیث مزبور را باید طرد کنیم چنانکه از **امام صادق** - علیه‌السّلام - مروی است:

---

۱. الأصول من الکافی، ج۱، ص ۶۹.
۲. الأصول من‌الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.
۳. الأنعام/۵۰.

كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إلَى الْكِتابِ و السُّنَّةِ و كُلُّ حَديثٍ لا يُوافِقُ كِتابَ اللّـهِ فَـهُوَ زُخْرُفٌ[۱].

«هر چیزی به کتاب خدا و **سنّت** رسول باید برگردانده شود و هر حدیثی که با کتاب خدا سازگار نباشد، باطل و ساختگی است».

شاهد مثال روایتی است که دلالت دارد خطبه‌های نماز جمعه باید پس از نماز خوانده شود![۲] این روایت در برابر آثار قطعی که شیعه و سنّی از رسول خدا(ص) و امامان(ع) نقل کرده‌اند باطل و بی‌اعتبار است، آثار مزبور همگی دلالت دارند بر اینکه خطبه‌های نماز جمعه باید پیش از نماز خوانده شود.

۳- سوّمین میزان «**اجماع امّت اسلامی**» است یعنی هر حدیثی که با اجماع امّت مخالف باشد، مردود شمرده می‌شود چنانکه **أبوقُرَّه** (از محدّثان دورهٔ عبّاسی) در بحث از «رؤیت خداوند در دنیا» به **امام رضا** - علیه‌السّلام - گفت:

فَتُكَذِّبُ الرِّوایات؟

«آیا پس روایات را تکذیب می‌کنی؟»

امام رضا پاسخ داد:

إذا كانَتِ الرِّواياتُ مُخالِفَةً لِلقُرآنِ كَذَّبْتُها و ما أجْمَعَ الْمُسلِمُونَ عَلَيهِ أنَّهُ لايُحاطُ بِهِ عِلْماً و لا تُدْرِكُهُ الأبْصارُ و لَيسَ كَمِثْلِهِ شَيْء[۳].

یعنی: «هنگامی که روایات با قرآن مخالف باشد، آنها را تکذیب می کنم و چیزی که **مسلمین بر آن اجماع دارند** اینست که احاطهٔ علمی به خداوند ممکن نیست و دیدگان او را ادراک نمی‌کنند و هیچ چیزی همانند وی نیست» (در اینجا امام علاوه بر قرآن، اجماع مسلمین را نیز حجّت دانسته است).

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید هر کس جمعه‌ای بر او بگذرد و در آن

---

۱. الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۶۹.
۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، صص ۴۳۲ و ۴۳۳.
۳. الأصول من‌الکافی، ج ۱، ص ۹۶.

مدّت، سورهٔ «قل‌هوالله أحد» را نخواند و سپس بمیرد، بر دین ابولهب مرده است[۱]! این حدیث به اجماع امّت اسلامی (از شیعه و سنّی) باطل است زیرا خواندن سورهٔ توحید - هر هفته یکبار - بر مسلمین واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش **بر دین ابولهب** بمیرد!

۴- **چهارمین** میزان برای تشخیص احادیث ساختگی «**عقل**» است. عقل یکی از ملاک‌های پراهمیّت در اینراه بشمار می‌آید زیرا حقّانیّت اساس دین با عقل فهمیده می‌شود و اگر حجّیّت عقل بکلّی مورد انکار قرار گیرد، اثبات اصول دین ممکن نیست از اینرو در قرآن مجید بارها به تعقّل سفارش شده و حتّیٰ استدلالات عقلی در قرآن صورت پذیرفته است. در احادیث نبوی و آثار اهل‌بیت هم مکرّر از اهمیّت و حجّیّت عقل سخن بمیان آمده است. **ابن سِکّیت** (یکی از أئمهٔ ادب در دورهٔ عبّاسی) از امام **هادی**- علیه‌السلام - پرسید: **فَمَا الحُجَّةُ عَلَى الخَلْقِ الْيَوْمَ؟**

یعنی: «امروز حجّت بر مردم چیست؟

امام پاسخ داد:

العَقْلُ، يُعْرَفُ بِهِ الصّادِقُ عَلَى اللّهِ فَيُصَدِّقُهُ و الكاذِبُ عَلَى اللّهِ فَيُكَذِّبُهُ![۲]

یعنی: «عقل است که بوسیلهٔ آن هرکس بر خدا راست‌گوید شناخته می‌شود و تصدیق خواهد شد و هر کس بر خدا دروغ بندد نیز شناسایی می‌شود و تکذیب می‌گردد!»

بنابراین، عقل اجازه دارد اخبار ضدّ عقلی و راویان آنها را تکذیب کند.

شاهد مثال: خبری است که می‌گوید پیامبر خدا(ص) به یارانش فرمود: صبحگاهان ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و در خانهٔ یک تن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس آن ستاره در خانه‌اش فرود آید، او وصیّ و جانشین و امام پس از من

---

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۵۱۰.
۲. الأصول من‌الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

خواهد بود. سپس ستارهٔ آسمانی در خانهٔ علیّ‌بن‌ابی‌طالب(ع) فرود آمد[۱].

عقل، این خبر را نمی‌پذیرد و راوی آن را تکذیب می‌کند زیرا می‌داند که کوچکترین ستارهٔ آسمانی در تمام عربستان جای نمی‌گیرد تا چه رسد به خانهٔ علی علیه‌السلام! در اینجا باید یادآور شد که مراد از حجّیّت عقل، حجّیّت «**عقل طبیعی**» است که دارای احکام روشن می‌باشد نه آراء پیچیدهٔ عقلی که «**عقل اکتسابی**» نامیده می‌شود و مورد اختلاف عقلا قرار دارد.

۵- **پنجمین** میزان برای تمییز احادیث ساختگی «**علوم قطعی تجربی**» است (نه تئوری‌های اثبات نشده!) زیرا قرآن مجید، آثار علمی را حجّت شمرده و به کافران فرموده است:

ايتُوني بِكتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أوْ أثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إنْ كُنْتُم صادِقِين (الأحقاف/۴).

یعنی: «بگو» کتابی پیش از این یا اثری علمی برای من آورید (که مدّعای شما را به اثبات رسانند) اگر راست می‌گویید».

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید: روز جمعه کوتاه‌ترین روزها است زیرا در روزهای دیگر، خورشید متوقّف می شود تا ارواح مشرکان در برابر آن، شکنجه شوند ولی در روز جمعه خورشید از حرکت باز نمی‌ماند و از اینرو روز جمعه کوتاه‌تر از دیگر ایّام است![۲]

این روایت با تجربهٔ علمی مخالف است زیرا با اندازه‌گیری‌های دقیق معلوم شده که روز جمعه کوتاه‌ترین ایّام نیست و بعلاوه به اثبات رسیده که گذشتن خورشید از افقها در روزهای غیرجمعه، توقّف بردار نیست (صرفنظر از اینکه گذشتن خورشید را از افق، نتیجهٔ حرکت زمین می‌دانند نه خورشید).

۶- **ششمین** میزان برای تعیین احادیث باطل، مخالفت آنها با «**تاریخ صحیح**» است.

---

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۷ ببعد.
۲. مصباح المتهجّد، ص ۲۰۵.

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید: **روز عَرَفَه** پس از تولّد علی علیه‌السلام نامگذاری شد زیرا در آنروز، علی(ع) پیامبر خدا(ص) را شناخت[۱]! با آنکه نزد مورّخان از مُسَلّمات تاریخی است که عرفه پیش از تولّد علی - علیه‌السلام - نامگذاری شده بود و در میان عرب شهرت داشت.

۷- **هفتمین** میزان برای شناخت احادیث دروغین «**تعارض دو حدیث با یکدیگر**» است که قطعاً هر دو نمی‌توانند درست باشند.

شاهد مثال: روایتی است که بر لزوم وضوء بهمراه غسل جمعه دلالت دارد و روایتی که وضوء را با غسل جمعه، لازم نمی‌شمارد![۲]

۸- **هشتمین** میزان برای شناخت احادیث نادرست «**وعدهٔ ثواب‌های مبالغه‌آمیز برای عملی آسان**» است.

شاهد مثال: روایتی است که دلالت دارد هرکس فلان نماز را بخواند، خداوند ثواب دوازده هزار شهید رابه او می‌دهد![۳]

۹- **نهمین** میزان برای تمییز احادیث دروغین «**جرأت بخشیدن مردم، به گناهکاری**» است.

شاهد مثال: حدیثی است که می‌گوید: هرکس فلان درود را بر محمّد و آلش(ص) بفرستد تا یکسال گناهان او نوشته نمی‌شود![۴]

۱۰- **دهمین** میزان برای تشخیص احادیث ساختگی، اموری است که امام **علیّ بن موسی‌الرضا(ع)** آنها را بدینصورت توصیف نموده‌اند:

إنَّ مُخالِفِينا وَضَعُوا أخْباراً فی فَضائِلِنا و جَعَلُوها عَلیٰ ثَلاثَةِ أقْسام، أحَدُها الْغُلُوُّ و ثانِيهَا التَّقْصِيرُ فی أمْرِنا و ثالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمَثالِبِ أعْدائِنا فإذا سَمِعَ النّاسُ الْغُلُوَّ فِينا كَفَّرُوا شيعَتَنا وَ نَسَبُوهُم إلَی الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنا و إذا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوهُ

---

۱. بحارالأنوار، ج ۳۵، ص ۳۸.
۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۱۴ و همان کتاب، ج ۱، ص ۵۱۳.
۳. إقبال الأعمال، ص ۱۹۳.
۴. مفاتیح‌الجنان، ص ۴۹.

فینا و إذا سَمِعُوا مَثالِبَ أعْدائِنا بِأسمائِهِمْ ثَلَبُونا بِأسْمائِنا و قَدْقالَ اللّهُ عَزَّوَجلَّ: وَ لاتَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ.[۱]

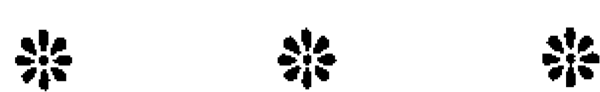
یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته‌اند و آنها را بر سه بخش کرده‌اند: یکی احادیث غلوآمیز. دوّم احادیثی که ضمن آنها در حقّ ما تقصیر و کوتاهی شده است. و سوّم احادیثی که در آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده‌اند. پس همینکه مردم روایات غلوآمیز را دربارهٔ ما می‌شنوند، پیروان ما را تکفیر می‌کنند و به آنها نسبت می‌دهند که مقام خدایی برای ما قائلند. و چون تقصیرها و کوتاهی‌هایی راکه در حقّ ما روا داشته‌اند می شنوند، به آنها عقیده پیدا می‌کنند و هنگامی که عیوب دشمنان ما را با نام و نشان آنها، از قول ما می‌شنوند با نام و نشان به ما ناسزا می‌گویند! با اینکه خدای تعالیٰ (در قرآن کریم) فرموده است: غیر خدا را -که مشرکان می‌خوانند - ناسزا مگویید زیرا ایشان نیز از راه تجاوز و نادانی به خدا ناسزا خواهند گفت.».

و همچنین امام علیّ بن موسی‌الرضا(ع) به حسین بن خالد فرموده است:

یَابْنَ خالِدٍ إنَّما وَضَعَ الأخبارَ عَنّا فِی التَّشْبیهِ وَ الْجَبْرِ الْغُلاةُ![۲]

یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول ما، اخباری را دربارهٔ تشبیه (خدا به خلق) و عقیدهٔ به جبر، جعل کرده‌اند»!

در پایان کتاب از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که با توفیق روز افزون به علمای روشنگر و دلسوز، فرهنگ مسلمانان را از گزند احادیث دروغین و خرافات ساختگی پاک فرماید بِمَنِّهِ و کَرَمِهِ و آخِرُ دَعْوانا أنِ الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِین.



۱. عیون أخبار الرضا، ص ۱۶۹.
۲. عیون أخبار الرضا، ص ۸۲.

منابع کتاب

۱- قرآن کریم	کتاب إلٰهی
۲- نهج البلاغة	علی علیه‌السلام
۳- رجال الکشّی (إختیار معرفة‌الرجال)	ابوعمرو کشّی
۴- الموضوعات	عبدالرزاق صنعانی
۵- علل الحدیث	ابن أبی‌حاتم
۶- شرح الدّرایة	زین‌الدین عاملی
۷- احادیث القصاص	ابن تیمیّة حرّانی
۸- المنار المنیف فی‌الصحیح و الضعیف	ابن‌قیّم جوزیّه
۹- سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوعة	محمّدناصر البانی
۱۰- الأخبار الدّخیلة	محمّد تقی شوشتری
۱۱- الأصول من الکافی	شیخ کلینی
۱۲- عیون أخبار الرضا	شیخ صدوق
۱۳- شرح عقائد الصدوق (تصحیح اعتقاد الإمامیّة)	شیخ مفید
۱۴- علم الحدیث	مدیر شانه‌چی
۱۵- عُدَّة الأصول	شیخ طوسی
۱۶- المعتبر	محقق حلّی

۱۷- بحارالأنوار	محمّد باقر مجلسی
۱۸- فرائد الأصول	شیخ انصاری
۱۹- الأربعین	شیخ بهاءالدین عاملی
۲۰- تاریخ بغداد	خطیب بغدادی
۲۱- البرهان فی علوم القرآن	بدرالدّین زرکشی
۲۲- تفسیر منهج الصادقین	فتح‌الله کاشانی
۲۳- سفینة البحار	شیخ عباسی قمّی
۲۴- الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة	علی قاری
۲۵- تحف العقول	ابن شعبهٔ حرّانی
۲۶- لؤلؤ و مرجان	میرزا حسین نوری
۲۷- الفهرست	شیخ طوسی
۲۸- کشف المحجّة	ابن طاووس
۲۹- مرآة العقول	محمّد باقر مجلسی
۳۰- الوافی	فیض کاشانی
۳۱- منهج المقال	استرابادی
۳۲- رجال النجاشی	نجاشی
۳۳- جامع الرواة	اردبیلی
۳۴- تنقیح المقال فی علم الرجال	مامقانی
۳۵- تفسیر مجمع البیان	شیخ طبرسی
۳۶- خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال	علامهٔ حلّی
۳۷- الروضة من الکافی	شیخ کلینی
۳۸- المکاسب	شیخ انصاری
۳۹- المنجد	لویس معلوف
۴۰- من لایحضره الفقیه	شیخ صدوق

۴۱- الخصال شیخ صدوق
۴۲- معانی الأخبار شیخ صدوق
۴۳-کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق
۴۴- صفات الشیعة و فضائل الشیعة شیخ صدوق
۴۵- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال شیخ صدوق
۴۶- الحدائق الناضرة یوسف بحرانی
۴۷- لؤلؤة البحرین یوسف بحرانی
۴۸- المدخل إلی عذب المنهل ابوالحسن شعرانی
۴۹- تهذیب الأحکام شیخ طوسی
۵۰- الاستبصار فیما اختلف فیه من الأخبار شیخ طوسی
۵۱- أعیان الشیعه محسن امین عاملی
۵۲- حلیة المتقین محمّد باقر مجلسی
۵۳- وسائل الشیعة حُرّ عاملی
۵۴- تفسیر جوامع الجامع شیخ طبرسی
۵۵- مفاتیح الجنان شیخ عباسی قمّی
۵۶- الباقیات الصالحات شیخ عباس قمّی
۵۷- السرائر ابن ادریس حلّی
۵۸- الفقه علی المذاهب الخمسة جواذ مغنیة
۵۹- تفسیر علیّ بن‌ابراهیم علیّ‌بن ابراهیم قمّی
۶۰- التفسیر (تفسیر عیّاشی) محمّدبن مسعود عیّاشی
۶۱- البرهان فی تفسیر القرآن هاشم بحرانی
۶۲- الصافی فی تفسیر القرآن فیض کاشانی
۶۳- الأمالی شیخ صدوق
۶۴- عُدّةالداعی و نجاح الساعی ابن فهد حلّی

۶۵- إقبال الأعمال	ابن طاووس
۶۶- مصباح المتهجّد	شیخ طوسی
۶۷- زاد المعاد	محمّد باقر مجلسی

منابع مذکور، در خلال کتاب معرّفی شده‌اند